٣

والعلماء ورثة الانبياء

سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب

ماهها باید که تا یک پنبه دانه ز آب و گل

سالها باید که تا یک کودک از لطف طبع

عالمی گردد نکو یا شاعری شیرین سخن

[illegible]

الفقر آیة قدرة الله ... والعشق آیة قدرة الربوبیة

[illegible]

هرکه را الفقد ادرک ...

[illegible]

هذه اصطلاحات الصوفیة بلسان الفرس من المولا عبد الرزاق الکاشانی

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

هو به عالم جبروت عالم اسما و صفات الهیت عالم امر و عالم ملکوت عالم روحانیت [illegible] است

جمع صفات [illegible] عبارت از [illegible] است [illegible] محمدی [illegible]

کنند از مقام [illegible] عبارت از قطع [illegible] از احوال [illegible] شمع [illegible] گویند که

[illegible] جمال [illegible] عبارت

از [illegible] جمال [illegible] است [illegible] عبارت از [illegible] مقام [illegible] عبارت

از تجلی جمال است [illegible] عبارت از [illegible] عبارت از [illegible]

[illegible] عبارت از [illegible] اجابت عبارت از [illegible] عبارت از [illegible]

[illegible] عبارت از [illegible] از مقام [illegible] عبارت از [illegible]

[illegible] عبارت از [illegible] عبارت از سلوک [illegible] طاعت عبارت

از [illegible] عبارت از [illegible] عبارت از [illegible] عبارت از [illegible]

[illegible] عبارت از عالم برزخ [illegible] عبارت از [illegible]

[illegible] عبارت از [illegible] عبارت از [illegible]

[illegible] عبارت از [illegible] عبارت از [illegible]

[illegible] عبارت از [illegible] عبارت از [illegible]

[illegible] عبارت از [illegible] عبارت از [illegible]

[illegible] عبارت از [illegible] عبارت از [illegible] عبارت از مقام [illegible]

[illegible] عبارت از [illegible] عبارت از [illegible]

[illegible] عبارت از [illegible] است که در [illegible]

[illegible] عبارت از [illegible]

[illegible] عالم [illegible] عالم خلق [illegible]

عالم [illegible] عارف [illegible] صفات [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] صاحب جمال [illegible]

[illegible] عبارت

از [illegible] عبارت از [illegible]

[illegible] عبارت از [illegible] مفصل

[illegible] عبارت از [illegible]

[illegible] جمال عبارت از [illegible] عبارت از [illegible]

[illegible] عبارت از [illegible]

[illegible] عبارت از [illegible]

[illegible] عبارت از [illegible]

[illegible] عبارت از [illegible] عشق [illegible]

[illegible] عبارت از عالم ملکوت [illegible] عبارت از [illegible]

[illegible] عبارت از [illegible] عبارت از [illegible]

عبارت از [illegible] عالم غیب [illegible] عبارت از [illegible]

[illegible] عبارت از [illegible] عبارت از [illegible] عبارت

از جمال [illegible] عبارت از [illegible] عشق [illegible]

[illegible]

بذات واحد است من حیث هی [illegible] ذات احدیت من حیث هی [illegible]

[illegible] آن احدیة و حقیقة [illegible] ذات متعالیه [illegible]

اعتبار [illegible] الصفات حضرت احدیت [illegible] ذات [illegible] الصفات [illegible]

[illegible] جمیع [illegible] آن ذات من حیث هی [illegible]

[illegible] صفات [illegible] ذات [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

در عین آن [illegible] ذات [illegible] جمیع صفات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اسم [illegible] صفات [illegible]

[illegible]

[illegible] العالم المرید القادر السمیع

البصیر المتکلم [illegible]

از آن

بصر کونه

از آن اسم [illegible] العالم است [illegible]

[illegible] اعیان ثابته [illegible]

در علم [illegible] الکتاب [illegible] حقیقة [illegible]

که [illegible]

[illegible] مرتبه [illegible] برزخ [illegible]

[illegible] عالم [illegible] عالم ارواح [illegible] عالم است

[illegible] جامع حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فانی است و در [illegible] که [illegible] گویند [illegible] الانبیاء علوم [illegible] گویند حال آن [illegible]

کمال [illegible] احمد [illegible] حقیقت [illegible] و گویند [illegible] اعیان [illegible] را [illegible]

[illegible] صورت گویند که [illegible] حقیقت محمدیه را گویند [illegible]

[illegible] اسم اعظم گویند حقیقت [illegible] و [illegible]

[illegible] حق [illegible] گویند [illegible] جمیع [illegible]

علیه [illegible] حکمت [illegible] معرفت حقیقت [illegible] آن معرفت [illegible]

لوایح اول تجلی را گویند از تجلیات [illegible] صفات [illegible]

طوالع [illegible] را گویند که [illegible] قطع منازل و ترقی در مقامات [illegible]

[illegible] گویند [illegible] حضرت [illegible] کتاب [illegible]

گویند کامل الکامل گویند [illegible] حق [illegible] حضرت [illegible]

عبارت است از [illegible] حقایق [illegible] گویند [illegible]

[illegible] الملک [illegible]

لسان الحق [illegible] اسم [illegible] الانسان [illegible] آن

[illegible] لوامع [illegible] انوار [illegible]

که [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

عقل [illegible] گویند [illegible]

[illegible] گویند که [illegible] قطع منازل و [illegible] در مقامات [illegible]

عبارت

[illegible] حضرت [illegible] الله [illegible]

عالم [illegible] گویند [illegible] مرتبه ذات احدیت [illegible] حضرت

احدیت [illegible] واحدیت [illegible] عالم [illegible]

ملکوت عالم [illegible] گویند [illegible] جامع گویند [illegible]

[illegible] اسم اعظم [illegible] گویند عبارت

[illegible] صفات [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] صفات حق [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] النفس [illegible] معرفت ذات [illegible] صفات [illegible]

[illegible] معرفت ذات و [illegible] صفات و

[illegible] احکام [illegible] النفس [illegible]

[illegible] حضرت احدیت [illegible]

[illegible] حیات [illegible] حرکت [illegible]

[illegible] النفس [illegible] النفس الاماره [illegible] گویند

[illegible] صفات [illegible]

[illegible] عبارت [illegible]

[illegible] الله [illegible]

[illegible] الله [illegible] حضرت [illegible]

که [illegible] گویند [illegible] الله [illegible]

فرود در مقام لقا بر ید الفنا ... و سفر چهارم آنست که با مطلع فرق بعد الجمع خوانند عالم عبارتست
از مراتب ظهور حق در صور ممکنات که نسبت با فرادات باسم و رسوم شده عالم جبروت عالم ... و صفات الهیه را
گویند ... عالم ملکوت عالم ارواح است و ... که عالم شهادت ...
لصور ... عالم امر و عالم غیب نیز گویند ... مراد ... باشد در ... بالمقام ...
... گویند که از حق ... و ... فتح قریب ... مفتح ...
از مقام ... منازل النفس فتح مبین آن ... باشد که از مقام ... از تجلیات اسما الهیه
فتح مطلق ... باشد که از تجلی ذات احدیت ... جمع چنانکه ... گویند
هر فرق اول ... است ... از حق ... فرق ثانی ... بقیام حق است ... و آن وحدت در کثرت ... باشد
و کثرت در وحدت چنانکه ... خطاب ... باشد ... در عالم
اول صاحب ... و ... گویند که ... از ... خارج ... باشد
... باشد در زمان و مکان ... و ... در ...
که آن ... در راه حق ... مقام ...
بعد از ... مقامات ... قلب ... روح و نفس ... گویند
که ... و ... نیز ... گویند که ... از ...
... که ... آن ... که ... بمقامات ...
لطیفه ... که روح اعظم ... اول ... روح
القا گویند ... از آن ... که گویند ... باشد
... گویند ... باشد ... است ...

شیخ ... جز زبان کار ... در علم ... حقیقت ... بطلب ...
گویند که از انوار غیب ... ظاهر گردد ... گویند ... از آن ... است و ... حضرت
احدیت ... گویند ... از آن ... که ... ممکنات ... و آن ... باشد
... آن ظهور ... باسم النور است ... حق ... در ...
... گویند ... عبارتست از ... گویند که در آن ...
... گویند ... از آن ... باشد که از آن ... گویند ... است ...
... عالم ... و ... اظهار ... کنند ... که ...
طالب ... که ... است ... و ...
عبارتست از اول درجه ... حق ... و درجه ... گویند ...
... عبارت ... گویند که ظاهر ...
باشد ... گویند که ... حق ظهور ... غیب مطلق ذات ... گویند
... حق غیب ... آن ... و آن ... اشارت ...
... اشارت ... طرف ... از عدم ...
در ... و ... آن ... بعض ... اما ...
که مصطلحات ... طایفه ... سلوک ... است ... اکمل ...
و ما ... آن ...

بسم ... الرحمن ...

... الزمان ... محمد ...

السخنة ... عبد الله ...
... الا ... المغفرة

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

هو الله العزيز تعالى شانه ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة
انك انت الوهاب ربنا انك جامع الناس ليوم لا ريب فيه ان الله لا يخلف الميعاد سپاس وآفرين
کاری را که آغاز همه از اوست وانجام همه با اوست بلکه خود همه اوست ودرود بی پایان
آن کروه را که حق خلاصه خلق وانجام خصوصا بر محمد وآل او علیهم السلام ودوستان
ایشان اما بعد این تذکره الناس عمده ایست در بیان آنچه سالکان را بکار آید وآنچه الله
از انجام کار آفرینش شنیده اند که در کتاب مسطور است ودر زبان انبیا واولیا علیهم
السلام مذکور از احوال قیامت وبهشت ودوزخ وغیر آن نسبت کنند بر آن وجه
که اهل بینش معاینه دیده اند ومی بینند نه بر آن وجه که اهل ظاهر شنیده اند بلکه همه
التنزيل تعالیم بود بحکم الله هر چیز هست نه نصیب هر کس است ونه هر چه نصیب هر کس است
بتواند دید ونه هر چه بیند بتواند دانست ونه هر چه داند بتواند گفت ونه هر چه گوید
بتواند نوشت چه اگر بیان معین بود دانستن با وی بتواند بود واگر دانستن مشهور بود
گفتن با خیار تواند بود واگر گفتن میسر بود نوشتن متعسر بود ونوشتن متعذر بود ولیس
الخبر كالمعاينة فكيف الخبر اذا كان بالاشارة اما چون خاطر شریف ... بود وچاره نبود
از اسعاف بآنچه ممکن باشد پس اگر این تذکره از آنچه مراد است عزیز باشد آیت بایا
که چون عذر واضح است مواخذه نفرمایند واو ونیکو بیند ملامت نکنند بلکه بنظر اصلاح و
مطالعه کنند وخللی که بینند اصلاح ولجب شمرند وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه
انیب ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا وما تشاؤن الا ان یشاء الله ان الله
کان

کان الله علیما حکیما ربنا اخلصنا بخالصة فی حضرتك والفائزين اعلی لیهم عندك بالغنا اللهم ارنا
الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه وادخلنا فی جملة
عبادك المصطفين من عبادك انك علی کل شیء قدیر وانت حسبنا وضع هذا این تذکره بر
فصل التشافی نهاد فصل اول در صفت دار آخرت وذکر سالکان واسباب اعراض مردم
درین جهان از آن فصل دوم در اشارت به دو جهان وذکر مراتب ... در
این جهان وآن جهان مبدا ومعاد وآمدن از فطرت اول وعود با انجام وذکر ترتیب
قیامت فصل سوم در اشارت بمکان وزمان آخرت فصل چهارم در اشارت بمحشر فصل پنجم در ذکر
احوال دوزخ خلق و... ذکر بهشت ودوزخ فصل ششم در اشارت بصراط فصل هفتم در
اشارت بصحایف اعمال وکرام الکاتبین ونزول ملائکه وشیاطین بر ... مکان وملك
فصل هشتم در اشارت بثواب وعقاب وطبقات اهل حساب فصل نهم در اشارت بوزن اعمال
وذکر میزان فصل دهم در اشارت بطی آسمانها فصل یازدهم در اشارت بعالمهای که ... قیامت
پدید آید وحادث شود ووقوف خلق بر آن فصل دوازدهم در اشارت بدرهای بهشت
ودوزخ فصل سیزدهم در اشارت بزبانیه دوزخ فصل چهاردهم در اشارت بجهت ... وجهت
بهشت وآنچه در دوزخ با آن ... فصل پانزدهم در اشارت بدرخت طوبی ودرخت زقوم
فصل شانزدهم در اشارت بحور العین فصل هفدهم در اشارت بثواب وعقاب وعدل فصل
فصل در صفت دار آخرت وذکر سالکان واسباب اعراض
مردم از آن واقوات اعراض بدانکه دار آخرت ظاهر نیست ودر بیرون آن معنی ونشانها
را مکشوف وسلوکش آسان ولیکن مردم از آنجا معرض وکاین من آیة فی السموات

والارض یمرون علیها وهم عنها معرضون اما سبب آنکه ... آنست که این راه‌ها را هست
که هر یک از آنجا آمده اند لیکن آنچه دیده اند و یکبار دیده اند و آنچه شنیده اند نیست یکبار شنیده
ولیکن فراموش کرده اند ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی ولم نجد له عزما و از آن
جهت میگویند ارجعوا وراءکم فالتمسوا نورا و در فراموشی از آن بمانده است که چشمی
که بدان چشم دیده و گوشی که بدان شنیده باز نمیکند تا حال آن باز بیند وان تدعهم الی الهدی
لا یسمعوا وتریهم ینظرون الیك وهم لا یبصرون اگرچه بشنیدی شنیده اول یاد کردی
کلا انها تذکرة فمن شاء ذکره اگر یک بیک دیده اول باز کردی باز دیدی من نظر عبر و من اعتبر
عرف و اول الدین معرفة الله اما سبب غرض ... چند چیز است چنانکه گفته اند وساوس
الشیاطین یعنی بلکه شهوات طبیعة مانند شهوت و غضب و توابع آن از حب مال
وجاه و غیر آن تلك الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا دوم
وساوس عادات مانند تسویلات نفس اماره و تزیینات اعمال غیر صالح بسبب حب الدنیا
و اوهام کاذبه و لوازم آن از اخلاق رذیله و ملکات ذمیمه قل هل ننبئکم بالاخسرین
اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا سیم تلبیس ابالسه
مانند غولان آدمی پیکر و تقلید جاهلان عالم آسا و اجابت دعوت و استماع شیاطین انس
و جن و مغرور بودن بخدع تلبیسات ایشان ربنا ارنا الذین اضلانا نجعلهما تحت اقدامنا
لیکونا من الاسفلین و ثمره اعراض تنگی این جهان و کوری آن جهان و شقاوة جاودانی باشد
ومن اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا ونحشره یوم القیمة اعمی قال رب لم حشرتنی اعمی
وقد کنت بصیرا قال کذلك اتتك آیاتنا فنسیتها وکذلك الیوم تنسی و کدام شقاوة بود که

آنکه کسی بتن بکلی نابینا باشد و کوری در آن موضع کوری دل است فانها لا تعمی الابصار و
ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور و آن را مراتب هست ختم و طبع همچنانکه در این آیة است ختم الله
علی قلوبهم بل طبع الله علیها و در آیة کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون و این نهایت مراتب
کوری است چه خود نیست حجاب بزرگتر از این کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون و بزرگترین آفات
آنست که بیشتر کسانی که همدمان ایشان اند از همه راه بران میشمرند از این راه بیخبرانند یعلمون
ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم عن الآخرة هم غافلون و متابعت ایشان جز ضلالت نیفزاید وان تطع
اکثر من فی الارض یضلوك عن سبیل الله ان یتبعون الا الظن وان هم الا یخرصون پس سبیل طالب
سلوك جز اعتصام بحبل الهی که واعتصموا بحبل الله جمیعا و بکلمات او که وتمت کلمة ربك
صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم وکفی بالله هادیا ونصیرا کافی نیست
فصل در اشارت بمبدأ و معاد و آمدن از فطرت اولی و رسیدن بانجام و ذکر شمه
و رموز اینها نه که مبدأ فطرت اولی است و معاد عود بآن فطرت فاقم وجهك للدین حنیفا فطرت
الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلك الدین القیم اول خدا بود هیچ نبود کان الله
ولم یکن معه شیء خلق خلق را از نیست هست کرد وقد خلقناك من قبل ولم تك
شیئا و در آخر خلق نیست شود و خدا هست کل من علیها فان ویبقی وجه ربك ذو
الجلال والاکرام بیرون چنان است نیست شدن خلایق بعد از هستی معاد شان باشد
چه آمدن و رفتن چون مقابل یکدیگر باشند عکس دیگری تواند بود کما بدأنا اول خلق نعیده و
از اینجاست که گفتم مبدأ خدا بود و خدا خواهد بود الست بربکم قالوا بلی و حکم معاد خدا
تا زند و هم خدا خواهد لمن الملك الیوم لله الواحد القهار و خلق باول از خدا وجود یافته اند

الشریعة اقوالی والطریقة افعالی والحقیقة احوالی
14

نه بوده اند لیس هست شده اند بالاخرة وجود باخذ رسانند ان الی ربك الرجعی که نیست
شوند کل شیء هالك الا وجهه منه المبدء والیه المنتهی نیستی اول بهشت است که آدم در آنجا بود
اسکن انت وزوجك الجنة وهستی بعد از نیستی آمدن بدنیاست اهبطوا منها جمیعا ونیستی
دوم فی عبادی وادخلی جنتی آمدن از بهشت بدنیا که بوجهی از کمال بنقصان است وبیفتادن آدم
فطرة اولی که حالت صعود خلق از خالق جز بیان نمیتوانند بود ورفتن از دنیا ببهشت که بوجهی
از نقصان بکمال رسیدن بافطرة اولی ولاهم برجوع خلق بخالق جز بیان نتوان نمود
بند بدء الخلق ثم یعیده ثم الیه ترجعون پس اول نزول وهبوط است دوم صعود وعروج
والفعل نور دوم طلوع نور الله نور السموات والارض بان سبب عبارة از مبدء بشب کرده اند
وان شب قدر است وعبارة از معاد بروز قیامت است در شب قدر تنزل الملائکة والروح
فیها باذن ربهم من کل امر ودر روز قیامت تعرج الملائکة والروح الیه فی یوم کان مقداره
خمسین الف سنة چون کمال مبدء بمعادست چنانکه کمال شب بروز وکمال روز بماه وکمال ماه
بسال پس مبدء شب قدر است ومعاد روز قیامت وشب قدر نسبة بماه دارد ولیلة القدر
خیر من الف شهر تنزل الملائکة والروح وروز قیامت نسبة بسال دارد یدبر الامر من السماء الی
الارض ثم تعرج الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة مما تعدون وبوجهی اکر مبدء
بروز دارد خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا ومعاد نسبة بسال دارد ما بین النفختین
اربعون عاما واکر شب قدر بهزار ماه تفضیل دارد لیلة القدر خیر من الف شهر روز
قیامت بقدر پنجاه هزار سال است فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة وموسی که مرد مبدء
است وصاحب قبله وصاحب غرب است که موضع افول نور باشد وما کنت بجانب الغربی اذ قضینا

الی موسی الامر وما کنت اول ما کتب الیه التوریة وعیسی که مرد معادست وصاحب
تاویل صاحب شرقست که موضع طلوع نور باشد واذکر فی الکتاب اذ انتبذت
من اهلها مکانا شرقیا وانه لعلم الساعة ومحمد صلی الله علیه وآله که جامع هر دوست بوجهی
متوسطست وبوجهی از هر دو برتر اما جامع بحکم آنکه هم در مبدء منزلت دارد که
کنت نبیا وآدم بین الماء والطین لکل شیء جوهر وجوهر الخلق محمد وهم در معاد
مرتبت دارد که شفیع روز حشر است ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر اما متوسط
بحکم آنکه از وسط عالم روی بمغرب باید کرد تا روی بقبله موسی باشد وبمشرق
تا قبله عیسی باشد ومیان هر دو تا قبله محمد باشد که ما بین المشرق والمغرب
واما از هر دو برتر بحکم لا شرقیة ولا غربیة است ان فی ذلك لآیات لقوم یتفکرون
فصل سیم در اشارة بهر دو جهان است وذکر مراتب مردم در این جهان وآن
جهان خلق بحکم آنکه اول وآخرست واز دو عالم است یکی دنیا ویکی آخرت
یکی این جهان ویکی آن جهان که این مبدء است وآن معاد بحکم آنکه ظاهر و
باطن است دو عالم است که عالم خلق دیگری عالم امر یکی عالم ملک ودیگر
عالم ملکوت یکی عالم غیب ودیگر عالم شهادت که این محسوس است وآن معقول
وخلق را چون کند برابر این عالمهاست از دنیا بآخرت از این جهان بآن
جهان واز خلق بامر واز ملك بملکوت واز غیب بشهادت رفتن
ضرورست وانبیا علیهم السلام را باین سبب فرستاده اند تا ایشانرا
از عالمی بعالمی خوانند چنانکه گفته اند احمد پران مقدم است بیش

دعوی مبنی با انبیاء است وبنای آن عالم است که خلق بانجا میروند عم یتساءلون
عن النبإ العظیم الذی هم فیه مختلفون خلق در دنیاء در برزخند و در
برزخ ستدیست ظلمانی انجا بعضی خفته اند وبعضی مرده خفتگان بحکم حدیث
الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا ومردگان بحکم اموات غیر احیاء وما انت بمسمع من
فی القبور وهر که ازین زندگی بمرد از خواب برخواست وقیامت برخواستن
بود فاذا ماتوا انتبهوا من مات فقد قامت قیامته ولکن مرگ دو مرگ است
یکی مرگ ارادی موتوا قبل ان تموتوا ودیگری طبیعی اینما تکونوا یدرککم
الموت هر که بمرگ ارادی بمرد بزندگانی جاودانی زنده شد مت بالا
رادة تحی بالطبیعة وهر که بموت طبیعی بمرد وهنوز متنبه نشده باشد
در هلاکت جاودانی افتد ویل لمن نبهوا بنبه بعد الموت سر قیامت
شرعی پس بزرگ است انبیاء را اجازت کشف این سر نداده اند چه
انبیاء اصحاب شریعت اند واصحاب قیامت دیگرند انما انت منذر
من یخشاها قیامت روز ثواب است وشریعت روز عمل الیوم عمل بلا
ثواب وغدا ثواب بلا عمل بمیزان در روز قیامت گواهان باشند
فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا
حاکم قیامت دیگر است وجیء بالنبیین والشهداء وقضی الامر بینهم
وقضی بالحق شریعت را هیبت از شارع گرفته اند وقیامت مقصد

صاحب

صاحب شریعت بقیامت ما ادری ما یفعل بی ولا بکم خلق سالکانند
وتا اثری از مقصد بسالک نرسد سلوکش درست نشود چه هیچ
سالک تا از مقصد آگاه نشود وبان راغب نگردد در حرکت نیاید و
آگاهی از مقصد معرفت است ورغبت بان محبت پس تا بعارف محبت نباشد معرفت است نه
او را سلوک درست نشود ومعرفت ومحبت اثر وصول است وکمالش عین
وصول وان را حشر خوانند حشر من احب ودر آگاهی مراتب است چون ظن
وعلم وایقان ظن توجهی این جهانیست وعلم آن جهانی چه اینجا الا انهم فی مریة
است وانجا لیجمعنکم الی یوم القیمة لاریب فیه وعلم توجهی آن جهان است
ومشاهده ورویت آن جهانی کلا لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم
لترونها عین الیقین اثر اول کمال وصول بسالک رسد ایمانست
واثر دوم ایقان ایمان تصدیق وما انت بمؤمن لنا وایقان تحقیق آیه
ان هذا لهو حق الیقین ایمان غیب باشد در عالم غیب از آن محجوب ویؤمنون بالله
وبالیوم الآخر وایقان چیست در عالم شهادت آن را مشاهد نه پس ایمان
نصیب اهل دنیاست ویؤمنون بالغیب وایقان نصیب اهل آخرت وبالآخرة هم
یوقنون واینجا اثر ایمان وثمر الیقین ودعوت بایمان است آمنوا بکم کمال ایمان تا ایقان
است واعبد ربک حتی یاتیک الیقین ایمان را مراتب است اول قالت الاعراب
آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم دوم وقلبه مطمئن

بالایمان سیم یا ایها الذین امنوا امنوا پس ایمانی است بعد از ایمان اذا ما اتقوا وامنوا
وعملوا الصالحات ثم اتقوا وامنوا وایمان را نیز شرایط است فلا وربک لا یؤمنون حتی
یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما اول اقتضا
وفرمان بعد از ان رضا بقضا بعد از ان تسلیم انقیاد نیز مراتب است کلا سوف
تعلمون ثم کلا لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین ثم لتسئلن
یومئذ عن النعیم جه بعالم صفوت حجاب باقی است یعنی وعین باقی است یا از اهل کمال
پسند رند که قیامت هم بر زبان دور است وما ادرک الساعة قائمة وهم بمکان ویقذفون
بالغیب من مکان بعید واهل یقین دانند که هم بر زبان نزدیک است اقتربت الساعة
وهم بمکان واخذنا من مکان قریب یوم بر وند بعید او نراه قریبا پیغمبر چون
دست فراز کرد به میوه بهشت گرفت وحال شاهد او حال بکرد با انکها و مؤمن حقیقت
حکم کرد اد قال کیف اصبحت یا حارثة قال اصبحت مؤمنا حقا وقال لکل حق حقیقة فما حقیقة
ایمانک قال رایت اهل الجنة یتزاورون ورایت اهل النار یتعادون ورایت عرش
ربی بارزا فقال اصبت فالزم فصل چهارم در اشارت بمکان وزمان لخوت
دنیا چون ناقص است بمثابه کودک طفل را از دایه وگهواره گزیر نیست دایه زمان است
وگهواره او مکان وچون پدر او زمان است ومادر او مکان هر یک باثری از آثار
مبدع خود مخصوص اند وان احاطه است بکائنات چه عین احاطه خدای راست
ایة والله بکل شیء محیط واثر مثل زمان را احاطه است که اثر مبدع او است وبعضی باطن
چنان حاصل اید که بعض را اول باشد وبعض اخر ومکان را چنانکه بعضی ظاهر باشد

وبعضی باطن

وبعضی باطن وچون هر موجودات وطبع نیستش هیچ کدام در هیچ کدام تمام نیست
پس وجود هر بعضی از زمان اقتضای عدم دیگر بعض میکند وحضور هر بعضی از مکان اقتضای
غیب دیگر میکند بعضی گذشته زمان نیست وآینده همچنین اگر زمان وجود دارد زمان
حال است که بکمترین زمان او است وازجزوی مقدار ندارد وحکما او را آن
خوانند اگر مکان را احاطه هست همه مکان را است جزوی را از دو همه مکان آن است
که اسمان وزمین دیگر کائنات را حاوی است واخرت از زمان ومکان مبرا است
چه از نقصان منزه است اما از نشانها که از آن با اهل زمان ومکان وهر گاه زمانی
بود وگاه مکانی با ایشان قوم بود نشان زمانی بکمترین زمان تواند بود ماننده حال
وما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب ونشان مکانی بفراخترین مکانی چنین عرضها
کعرض السماء والارض وایشان همه زمانی است وصف او بکمترین زمانی کند پس مبدع
ومعاد از این بی متشابه اند یقین که اخرت راست تعلق آن زمان ومکان هم برین
سیاق است که وما امر الساعة تعلقش بقلت زمان چنانکه گفته اند الیقین خطرات
ونور سعه مکان افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه فصل
پنجم اشارت بحشر خلایق زمان علت تغیر است علی الاطلاق ومکان علت تغیر وکثرت
علت محجوب شدن بعض موجودات از بعض پس چون بقیامت زمان ومکان
مرتفع شوند حجابها برخیزد واولین واخرین مجتمع باشند پس قیامت روز
جمع است یوم یجمعکم لیوم الجمع ذلک یوم التغابن چه دنیا گوی متشابه است

در روی حق و باطل متشابه نمایند مخاصمان در مقابل همدیگر هم نشسته اند اخوت کون
مباینت است و یوم یقوم الساعة یومئذ یتفرقون حشر از الحد اکند لیمیز
الله الخبیث من الطیب خصومت متخاصمان فصل کند و تحقیق از حق و باطل
حکم کند لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة لیحق الحق ویبطل الباطل بطلان
پس روز فصل است اما در این فصل اقتضای از جمع میکند که در پیش
بیان شد هذا یوم الفصل جمعناکم والاولین حشر جمع باشد پس روز حشر است
وحشرناهم فلم نغادر منهم احدا اما حشرها متفاوت است قومی را چنین است
که یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا وقومی را چنین یوم یحشر اعداء الله الی النار
و بالجمله حشر هر کس بآن باشد که سلوکش در طلب آن باشد حشر مع من تولاه
و این سبب احشروا الذین ظلموا وازواجهم وهم چنین فوربک لنحشرنهم والشیاطین
تا بحدیکه لو احب احدکم حجرا لحشر معه چون انانیت افعال مد بتر این بیان نخواند
چنانکه بعد از این گفته شود مصور و حاضر کنند از اضافه بجهة حشر کرده باشند واذا
الوحوش حشرت وحشر هر کس بصورت ذاتی آن کس تواند بود چه الخاص ... تنبیه
وبرزوا لله الواحد القهار و این سبب یحشر بعض الناس علی صورة القردة والخنازیر
وعبد الطاغوت ولکن هم این کسانی اند که اهل این جهان باشند ان فی ذلک
لآیات لقوم یعقلون فصل ششم در ذکر دوزخ و کسانیکه در این جهان در معرض
سلوک راه حق اند سه طایفه اند وکنتم ازواجا ثلثة فاصحاب المیمنة ما
اصحاب المیمنة واصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة والسابقون السابقون
وهم چنین فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات

سابقان

سابقان اهل وحدت اند از راه و سلوک فترت بلکه خود مقصد همه سالکان ایشانند
ولا تعد عیناک عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا ایشانند آن گروه که حضروا ولم یبرحوا
واین عالم بعالم لم یفقدوا واهل یمین نیکان عالم اند و ایشان را مراتب بسیار است
بحسب درجات بهشت و در ثواب متفاوت اند ولکل درجات مما عملوا واهل شمال بدان
عالم اند و ایشان را اگرچه مراتب بسیار است بحسب درکات دوزخ اما در عذاب
متساوی اند قال لکل ضعف ولکن لا تعلمون وهم چنین فانهم فی العذاب مشترکون و
هر طایفه را که در دوزخ است وان منکم الا واردها اما کمال سابقان یمرون علی الصراط
کالبرق الخاطف ایشان را در دوزخ که رفتنی نیست جزناها عبرناها وهی خامدة سخن کان اما
ان اهل بیت است علیهم السلام بجواب آنکه پرسیده اند که شما راهم گذر بدوزخ باشد
گفته اند فاما اهل یمین را در دوزخ گذرات حصین واهل شمال را در آنجا بگذارند ثم
ننجی الذین اتقوا ونذر الظالمین فیها جثیا سابقان را اهل یمین بهشت و سندانما
کمال اهل یمین بر بهشت باشد سابقان ان الجنة اشوق الی سلمان من سلمان الی الجنة
ایشان را به بهشت التفاتی نبود ولم یدخلوها وهم یطمعون ایشان اهل
اعراف اند وعلی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم ایشان نیکو حالها یکسان
باشد لکیلا تاسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما اتیکم وصف حال ایشان است اهل شمال
اهل تضاد اند که در این عالم تقابل است مانند هستی و نیستی و مرگ و زندگانی و علم
وجهل وقدرة و عجز و لذة و الم و سعادت و شقاوت با هم مانده اند و اگر
بخود بازمانده اند و از خود بخود خلاصی نتوان یافت کلما نضجت جلودهم بدلناهم
جلودا غیرها لیذوقوا العذاب لاجرم همیشه میان دو طرف سموم دوزخ ...

مشرب شد گاه بانی وار و گاه باری لهم من فوقهم ظلل من النار و من تحتهم ظلل چون بدنیا

در بقعهٔ طلعت که اول مرتبه است از مراتب ایمان نیامده اند و تمام اختیار بکیفیت

خود گرفته باخوت محجوب مانده کلما ارادوا ان یخرجوا منها اعیدوا فیها و اهل

یمین اهل مراتب اند همیشه در سلوک باشند تا کمال بعد از کمال و درجه بالای

درجه حاصل میکنند لهم من فوقها غرف از عذاب اهل تضاد خلاصی یافته اند

لا خوف علیهم و لا هم یحزنون الخوف ما فات و الحزن ما لم یأت چون بدبینا مخیر

توجه اند و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم

الخیرة باخوت مختار مطلق شده اند لهم فیها ما یشاؤن تا بحکم عدل هر یک را از

جبر و اختیار نصیب باشد پس اگر این لطیفه را سکی از دو طرف تضاد ملاقی

باشد از تضاد تضاد حقیقی بود و ایشان معاقب نباشند بل شاد باشد و از

ما استحق رادت و برودت زنجبیل و کافور باشد که عزیزی اند چون حرارت

و برودت سموم و زمهریر که عذاب سنت اند ان الابرار یشربون من کاس کان

مزاجها کافورا و یسقون فیها کاسا کان مزاجها زنجبیلا هم فیها یتنازعون اهل بهشت

منازعت مجازی باشد یتنازعون فیها کاسا لا لغو فیها و لا تأثیم لا جرم و نزعنا

ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین اما مخاصمت اهل تضاد مخاصمت

حقیقی باشد ان ذلک لحق تخاصم اهل النار لا جرم کلما دخلت امة لعنت اختها

پس حرارت و برودت که متضادند گاه هر دو طرف سبب عذاب قوی باشد چنانکه

اهل دوزخ را و گاه یکطرف سبب راحت قوی است و آن حرارت و سلامت و اصل

مزاج اهل الیقین را و یکطرف که برودت سبب عذاب کسانی که مقابل ایشان

باشند الظانین بالله ظن السوء و گاه هر دو طرف سبب راحت قوی اند چنانکه

در زنجبیل

در زنجبیل و کافور گفتیم و همچنین بار گاه عذاب قوی است مانند نار جحیم و گاه راحت قوی باشد

از نار یکه شیخ از قسیم الجنة و النار ع التماس کرد که یا قسیم النار اجعلنی من اصحاب النار و بخندید

و گفت حسبتک و بعد از ان یا دیگر حاضران فرمود که میخواهید که اهل قیامت باشید و نسبتی

هم اصناف بهشت نسبتی قهر که بقیامة خاص و عام را باشد کل شیء هالک الا وجهه و نسبتی لطف

که اهل وحدت را باشد من احب فموت امره و نسبتی عنف که اهل دوزخ را باشد لا

تبقی و لا تذر فصل هفتم در اشارت بصراط صراط راه خداست انک تهدی الی صراط مستقیم

صراط الله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض ادق من الشعر و احد من السیف بارگی شده

سبب آنکه اگر اندک میلی که بیکی از دو طرف تضاد افتد موجب هلاکت بود و من وقف

علیه شقه بنصفین دو زخیان از دوزخ صراط بدوزخ افتدوا ان الذین لا یؤمنون

بالآخرة عن الصراط لناکبون از دو جانب صراط دوزخ است اینه الیمین و الشمال متصلة بخلاف

اهل اعراف که الجنة علی یمینهم و النار علی یسارهم اگر چه یمین و شمال ایشان یمینی باشد

کلتا یدیه یمین فصل هشتم در اشارت بصحایف اعمال کراما الکاتبین حق و

ملائکه و شیاطین بر خدمت ملکان و بدان قول و فعل ما دام که در کون اصوات و حرکات

باشند از نقل و ثبات بی نصیب باشد و چون بکون کتابت و تصویر آمد باقی و ثابت شد

و هر که قولی بگوید یا فعلی بکند اثر از آن باقی بماند و بابی سبب تکرار اقتضای اکتساب ملکه

باشد که با وجود آن ملکه معاودت بآن قول و یا آن فعل آسان باشد و اگر چنین بود

هیچ کس هیچ علم و صناعت و حرفت نتوانستی آموخت و تادیب کودکان و تکمیل ناقصان

فایده نبود پس آن اثرها که از اقوال و افعال با مردم باقی بماند بحقیقت بمثابه کتابت و تصویر

و تصویر آن اقوال و افعال چون گفتیم و تصویرها کتابها اقوال و صحیفه اعمال خوانند

چه اقوال و افعال چون متشخص شوند کتاب باشد چنانکه بیان کنیم ان شاء الله تعالی

وکاتبان ومصوران کرام الکاتبین باشند قومی که بر یمین باشند حسنات اهل یمین نویسند
وقومی که بر شمال باشند سیئات اهل شمال نویسند اذ یتلقی المتلقیان عن الیمین وعن
الشمال قعید در خبر است که هر که حسنه کند از آن حسنه فرشته در وجود اید که او را
مثاب دارد و هر که سیئه کند از آن سیئه شیطانی در وجود اید که او را معذب دارد
وخدا در قران فرماید ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة
ان لا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا و
فی الاخرة مقابل این هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین تنزل علی کل افاک اثیم وهمچنین ومن یعش
عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین همین است که بعبارة اهل دانش ملکه قوی گفته اند
وبعبارة اهل بینش ملک وشیطان ومقصود از هر دو یکی است واگر نه بتفاوت لقاء وبقاء
این ملکات بودی خلود ثواب وعقاب در ازاء اعمال که در زمان اندک کرده باشند [illegible]
ولکن انما یخلد اهل الجنة فی الجنة واهل النار فی النار بالنیات پس هر که مثقال ذره نیکی کند (ویلقه)
آن نیکی وبدی در کتابی مکتوب ومصور شود ومؤبد ومخلد بماند وچون پیش چشم ایشان دارند
که واذا الصحف نشرت گشایند که از آن غافل شده باشند گویند مال هذا الکتاب لا یغادر
صغیرة ولا کبیرة الا احصاها ووجدوا ما عملوا حاضرا ولا یظلم ربک احدا [illegible] در اخبار است
که [illegible] تسبیح یا حسنه [illegible] که در بهشت جا [illegible]
جا وهمچنین از سیئات گناه کاران اشخاص افریده شود که سبب محنت وعقوبت قومی شوند چنانکه
در قضیه [illegible] ۴ امده است که [illegible] قوم بنی اسرائیل ولقد نجینا بنی اسرائیل من
العذاب المهین من فرعون انه کان عالیا من المسرفین ودر خبر است که خلق الکافر من ذنب
المؤمن وامثال آن بسیار است واین جمله بحکم آن باشد که وان الدار الاخرة لهی الحیوان لو
کانوا یعلمون پس هر چه در نظر اهل دنیا [illegible] حجاب آن را [illegible] حیوان بینند چون
آن حجاب وغطا از پیش بر گیرند فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید واین آنگاه بود
که از این حیوة که بحقیقت مرگست بمیرند وبحیوة آن جهانی که مرگ این جهانیست زنده شوند
ومن کان میتا فاحییناه وجعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج
منها

بیند که
منها آن چنان باشد واین سبب اجابت دعا ورب ارنی الاشیاء کما هی پس کسی را که بدیده کشف
غطاء وحدة بصر کتاب خود بباید خواند وحساب خود بگیرد وکل انسان الزمناه طائره فی عنقه
ونخرج له یوم القیمة کتابا یلقیه منشورا اقرء کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا اگر سابق بالخیرات باشد
یا اهل یمین بحکم [illegible] تموتون وکما تموتون تبعثون کتابش از پیش رو یا از جانب (کما تعیشون)
راستش باو دهند فاما من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا واگر از جمله منکوسات
باشد ولو تری اذ المجرمون ناکسوا رؤسهم عند ربهم یا از اهل شمال کتابش از وراء ظهرش یا
ودهند یا از جانب چپ واما من اوتی کتابه بشماله فصل [illegible] اشارة بسرع الحساب و
طبقات اهل حساب بر همان سه طایفه اند یدخلون الجنة بغیر حساب وایشان سه صنف (فصل ثم)
باشند اول سابقان واهل اعراف که از حساب منزه باشند در خبر است چون ایشان را بحساب
گاه برند فرشتگان از ایشان حساب طلبند گویند که چه بما داده اید که حساب باز دهیم خطاب
حضرت عزت برسد که نیک میگویند شما را بحساب با ایشان کار نیست وخود خطاب
با پیغمبر است در حق جماعتی ما علیک من حسابهم من شیء وصنف دوم جماعتی از اهل یمین که بر (خود)
اقدام نموده باشند صنف سیم جماعتی که دیوان اعمال ایشان از سیئات خالی باشد یبدل
الله سیئاتهم حسنات وطایفه دیگر یدخلون النار بغیر حساب وایشان دو صنف باشند
صنف اول جماعتی که دیوان اعمال ایشان از حسنات خالی باشد وصنف دوم کسانی که حبط
ما صنعوا وبطل ما کانوا یعملون در شان ایشان است وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه
هباء منثورا وطایفه سیم اهل حساب خلطوا عملا صالحا وآخر سیئا وایشان دو صنف باشند
صنفی که حساب خود همیشه میکنند حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا شده اند لاجرم بقیامة
یحاسب حسابا یسیرا وصنفی که از حساب وکتاب غافل بوده باشند لاجرم بمناقشة
حساب مبتلا شوند ومن نوقش فی الحساب فقد عذب وحساب عباد [illegible]

حسنات و سیئات است که تقدیم یافته باشند تا بحکم عدل جزای هر یکی بیابند و موقفان هیئة
مشاهده موقف حساب باشند لا تخزنی یوم حساب الموقن الی یوم القیمة فصل دوهم در
اشارة بوزن میزان اعمال و ذکر میزان الوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم
المفلحون و من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم هر اثر فعلی کما اقتضاء اطمینان
فاعل میکند بنفس العلی چه مثقلات کشتیها را از اضطراب و حرکت ناهموار نگاه دارند و
هر اثر که اقتضای تحیر نفس و تبع اهوا مختلفه کند نسبتش بخفت او لیچه خفت باد که تغیری
که در هوا حادث شود در حرکت آید و کانفس از نظام خالی بود و اطمینان مستلزم رضا بود که
فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة و از اختلاف حرکات نفس اثر متابعت هوا که
نفس هاویة لاجرم و اما من خفت موازینه فامه هاویة و نیز ابلیس را از آتش آفریده اند و آدم
را از خاک خلقتنی من نار و خلقته من طین و آتش خفیف است و خاک ثقیل است پس اضلال ابلیس
اقتضای خفت کند و افعال آدم اقتضای ثقل چه کل یعمل علی شاکلته بعضی گفته اند کلمه لا اله الا الله
میزان است هر چند صورته انه کلمة خفیفة علی اللسان ثقیلة فی المیزان [illegible]
موزون و میزان یکیست و علامة انکه این کلمه میزان است آنست که عدم در یک کفه دارد و وجود
در دیگر کفه حرف استثنا که [illegible] بالعدم دار دو [illegible] با وجود بمثابه شاهین که
هر دو کفه با او ایستاده است و این کلمه فاصل است میان مسلمان و کافر و بهشت و دو
زخ من قال لا اله الا الله دخل الجنة فصل یازدهم در اشارة بطی آسمانها کلام [illegible]
دیگر است کتاب خلق دیگر کلام امریست کتاب خلقی انما امره اذا اراد شیئا ان یقول
له کن فیکون عالم امر از تضاد بالکلیه منزه است و ما امرنا الا واحدة و اما عالم خلق مشتمل بر تضاد
و متفاوت است و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و همچنانکه کلام مشتمل است بر آیات
تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق کتاب هم مشتمل است بر آیات تلک آیات الکتاب
المبین چون کلام مشخص شود کتاب باشد همچنانکه امر چون امضاء یابد فعل شود کن فیکون

بر صحیفه وجود عالم خلق کتاب خداست جل جلاله و آیات او اعیان موجودات ان فی اختلاف اللیل
و النهار و ما خلق الله فی السموات و الارض لایات لقوم یتقون و این آیات در کتاب ثبت است و این
معنی را خلق بمطالعه آیات فعلی که در آفاق ثبت مبین است و استماع آیات قولی که در نفس مبین است
معنی رسند سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق و مردم تا در تحت زمان و مکان
آن آیات بر وی خوانند و یاد دهند و یکی بعد از دیگری حوالت رود [illegible] بعد از روزی که بر روی [illegible]
و حالی بعد از حالی که مشاهده میکنند و ذکرهم بایام الله ان فی ذلک لایات بر مثال کسی که نامه میخوانند
سطری بعد از سطری و حرفی بعد از حرفی پس چون نظر بصیرت ایشان بکحل هدایت کشوده شود چنانکه
اهل قیامت را گفته اند از عالم خلق بگذرد و بعالم امر رسد که مبدأ اش از آنجا بوده است بر همه
کتاب بیکبار مطلع شود مانند کسیکه در آن نامه مشتمل بر سطور و حروف بیکبار در نگرد
او باشد یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب و السموات مطویات بیمینه معنی گویند بشما که تا دانند
که اهل شمال را از طی آسمانها نصیب نیست و اگر نیز خود [illegible] مطالعه آن ندانسته چون بر او خوانند
استماع نکند حالش اینچنان بود که یسمع آیات الله تتلی علیه ثم یصر مستکبرا کان لم یسمعها فبشره بعذاب
الیم و در سمع و بصر و کتاب و کلام اسرار بسیار است که ذکر آن در این مختصر ممکن نباشد فصل
دوازدهم در اشارة بنفخه صور و تبدیل زمین و آسمان و در نفخه در قیامت
دو نفخه است اول آن نفخه اماتت هر که بیند در که جوانی دارد از اهل آسمانها و
زمین که اصحاب ظاهر تنزیل و باطن تاویل اند تا محسوس و معقول خود تعطیل کرده اند و نفخ فی الصور
فصعق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله و اماتت ایشان بکشف عوارض مقالات و
کشف از دو بابات ایشان شهد معاینه [illegible] خود و دانش و بینش خود بدانند و حقیقة انکم و ما تعبدون
من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون متعین شود و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من
الارض تکلمهم ان الناس کانوا بایاتنا لا یوقنون و نفخه دوم آخرت احیاء ایشان بعد از

اما ثبت و قیام از حواب حساب روز ثم انکم یوم القیمة تبعثون پس ثواب و عقاب باشد کسانی
باشند که در دنیا و آخرت ایشان متحد شده باشد لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا با ایشان محتاج نباشد
که گویند فکشفنا عنک غطائک پس عمل و ثواب ایشان یکی باشد اعبد لله لا لرغبة و لا لرهبة بل
لانه اهل لان یعبد ... لا اهل لان اعبد کی ایشان را انتظار قیامة و بعث و ثواب نباشد
و غیر ایشان را در نشأة فانیه مکشوف کنند که هستی ایشان نیستی بوده است و نیستی هستی و ذات
ایشان بی ذاتی و بی ذاتی ذات و صفت ایشان بی صفتی و بی صفتی ایشان صفت پس ببینند که طرق
هر چیزها آنست که ایشان را بظاهر دانسته اند و بواطن و حقایق با ... باطن و حقیقة حقایق
دانسته اند لوازم ارتفاع حجب ظاهر و باطن حقیقة حقایق و ذات ذوات رسند پس زمین نه آن
زمین است که در نشأة اولی خاک زمین میدانسته اند و اسمانها نه آن اسمانهاست یوم تبدل
الارض غیر الارض و السموات و برزوا لله الواحد القهار فصل سیزدهم در اشارة بتجلیات ... کنفخة
حادث شود و وقوف خلق بعرصات آفتاب مفیض انوار کلی است که او پیش این عالم و ماه از او استفاضة
نور میکند و بر ما دون خود افاضة میکند در وقت غیبت و کواکب مبادی ... فضای انوار
محو شود و خسف القمر و هر مستفیض مفیض شوند و جمع الشمس و القمر چون ذو نور و غیر یکی شود
نه از افاضة اثری بماند و نه از استفاضة و اذا الشمس کورت لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا
جالی که سبب طلوع طرق وصول مقتضی مقاسات تعب سلوک باول کالعهن المنفوش
کند ... کشف ... کنند و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا
صفصفا لا تری فیها عوجا و لا امتا تشبیه و تنزیه و محال که عبور از جسر بتوسط کشتیها ...
ساحل نجات و استدلال خوارق کواکب متعذر باشد از میان برخیزد و اذا البحار سجرت
بر و بحر و پست و بالا و اسمان و زمین یکسان شود و خلایق بعرصات قیامت حاضر
شوند فاذا هم بالساهرة اهل برزخ را حجاب و حجب ... و کثیف از پیش بردارند و اذا الصور
... در مظاهر ... کشف اسرار برایشان ... وقفوهم انهم مسئولون انها کلا ... برزخ

خلاص

خلاصه یابند و روی بپارگاه ربوبیت نهند و نفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم
ینسلون سموم ذات و اطفاء از هوام و سباع باز ستانند تا سورت طبایع متضاد
شکسته شود و یوخذ السم من الحیة و الناب من الذئب و القرن من الکبش و مرکز اکثر
دو طرف تضاد سبب هلاکت خلق بود بصورت کبش املح میان بهشت و دوزخ بکشند
تا مرگ نیست باشد هستی مطلوب که حیات ابدی باشد عیان شود و دوزخ را صورت اشتری
آرند و جیء یومئذ بجهنم تا اهل عیان او را مشاهده کنند و برزت الجحیم لمن یری و از
هول مشاهده او بخرای او هیبتش بر نیستی خود اطلاع یابند فیشرد شردة لولا ان ... حبسها
الله تعالی لاحرقت السموات و الارض روی عن الصادق ع قال فی تفسیر قوله تعالی و جیء
یومئذ [illegible] بجهنم اذا کان یوم القیمة یقاد جهنم علی صورة بجمل بسبعین الف زمام
زید سبعین الف ملک الی ان یطلع الخلایق فیشرد شردة لولا ان حبسها الله لاحرقت
السموات و الارض فصل چهاردهم در اشارة بدرجهای بهشت و دوزخ مشاعر
حیوانی که بان اجزای عالم ملک مشاهده کنند هفت است پنج ظاهر و آن حواس خمسه است
و دو باطن و آن خیال و وهم است که یکی مدرک صورت و یکی مدرک معنی جزئی مفکره و حافظه و ذاکره
از مشاعر نیست بل اعوان ایشانند الله و هر نفسی که متابعت هوا کند و عقل را در متابعت
هوا مسخر گرداند ایة افرایت من اتخذ الهه هواه هر یکی از مشاعر سببی باشد از اسباب
هلاک او و اضل الله علی علم ... بود فاما من طغی و اثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی الماوی پس هر یک
از این مشاعر بمثابه دری اند از درهای دوزخ ایة لها سبعة ابواب لکل باب
منهم جزء مقسوم و اگر عقلی که مدرک عالم ملکوت است و امر این مشاعر و نفس
مطاع باشد و نفس را از هوای او منع کند تا هر یکی از مشاعر مطالعه آیات از کتاب
الهی در عالم خلق ادراک باین مشاعر خاص باشد بتقدیم رسانند و تعقل
نیز استماع آیات کلام الهی را از عالم خلق ... کند بجذر ... فان قوم که لو کنا نسمع

اصناف در بعضی احوال با اهل نار احرام هست وایشان از رجس وبر اهل بهشت حلال وایشان
طهور هست وازان بعضی موذی هست وبعضی متوسط وبعضی ملذ ومیشرین ملذ است
وظهور بیرون بسبب خلاص از تشنگی وشیر از نقصان وعسل از بیماری وخمر از اندوه
وچون اهل بهشت اهل کمال اند تمتع ایشان عام هست باین هر چهار بر وجه اتم چه انچه
ناقص را باین انتفاع بود کامل را نیز انتفاع بود ولا ینعکس مثل الجنة التی وعد المتقون فیها انهار
من ماء غیر آسن وانهار من لبن لم یتغیر طعمه وانهار من خمر لذة للشاربین وانهار من عسل مصفی
ولهم فیها من کل الثمرات اما ثمرات بهشت در نظر اهل دنیا متشابه نماید نه بر آنکه ایجابی حق
وباطل متشابه نماید وکیفیه انچه در بهشت هر یکی باشد والتوبة متشابه ودر دوزخ بازا
این چهار نهر حمیم وغسلین وقطران ومهل باشد وتلک الامثال نضربها للناس وما یعقلها
الا العالمون فصل هفتم که اشارت بخازن بهشت ودوزخ ورسیدن مردم با فطرت اولی
در نشاء اولی بدانکه مردم را داده اند پیش از آنکه حق پیش از آنکه پیدا آید چه با ولایت چندان وجود
بود ودر صورت سلاله ونطفه وعلقه ومضغه وعظام ولحم تا بعد از ان نشاء وخبر داد
شاء هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا وبچندی عزیز بود تا قوه حرکه
وبطش در او ظهور کرد بچندین متحرک بود تا قوه تمییز میان نافع وضار نیفضل آمد وبعد از ان
قوه تمییزی نافع وکار ضار هست چون معاد شود هست با فطرت می باید که این صفات
در او منتفی شود در عکس چون اول با بدانکه اراده ولحاد وطلاق که موجب کمال هست منتفی ومنتفی
شود چنانکه او را هیچ اراده نماند بخلاف اراده وچون وجود کمال تابع اراده واحد هست نعم
شانه پس هر چه باید مطابق اراده او باشد واین درجه رضا هست وصاحب این درجه همیشه

او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر این مشاعر هشت که مانند هشت در های بهشت باشد آیه واما
من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فصل یازدهم در اشارت بر زبانیه دوزخ
مدبرات امور در برازخ علوی که آیه السابحات سبحا فالسابقات سبقا فا
المدبرات امرا اشارت باحوال ایشان است هفت سیاره اند ودوازده میدان بروج
میکنند مجموع هفت ودوازده نوزده باشد ومباشران در برازخ سفلی هم نوزده
هفت مبادی قوی نباتی است شش اصول ونهم چهار فروع ودوازده مبادی قوای
حیوانی دو مبدء احساس که ان بنج حس ظاهر وبنج باطن ودو مبادی تحریک
که یکی قوه جاذبه است ویکی قوه دافعه مجموع نوزده باشد پس مادامیکه مردم در
سجن دنیا محصور ومحبوس باشد اسیر تا شر این نوزده کار کن علوی ونوزده کارکن سفلی است
اگر از این منزل بکنید دو لا تحال الحدیث کما تعیشون تموتون وکما تموتون تبعثون پس
چون از این سجن بسجن دیگر رسد او را مالک جهنم با این نوزده زبانیه کار از ان تعلق یکی از این دو
نوزده چنانکه گفته اند با او پیوسته باشند معذب دارند علیها تسعة عشر ونیکو که بر صراط
مستقیم وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله نکند در
با این نوزده هدایتها دهد قیامت با دار السلام رسد واز این نوزده زبانیه خلاص
یابد ضرب الله مثلا رجلا فیه شرکاء متشاکسون ورجلا سلما لرجل هل یستویان مثلا
الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون فصل دوازدهم در اشارت بجویهای بهشت وانچه
در دوزخ بازاء آن بود از اب که ماده حیوة کافه اصناف نباتات وحیوانات است
وجعلنا من الماء کل شیء حی مانند مواعظ ونصایح که عموم مردم را بان انتفاع باشد
ولکن بعضی از ان اجاجست وبعضی آسن وبعضی غیر آسن واکثر غیر آسن است
وشیر ماده تربیت اصناف حیوانات است واز اب خاص تر است چه نباتات
وبعضی حیوانات را از ان نصیب نباشد ومخاصة غذای بعضی حیوانات بود در ایام

طفولیة

در بهشت بود لهم فيها ما يشاؤون فيها ولدينا مزيد و باين سبب خازن بهشت را
رضوان گويند چه تا باين مقام نرسد از نعيم بهشت لذت نيابد و رضوان من الله اكبر و بعد
ازين بايد كه قدرتش نيز در قدرت ولی نعم مستغنی شود تا خود را هيچ قدرتی مغاير قدرت او نداند
و اين مرتبه توكل خوانند ومن يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره و بعد ازان بايد كه
علمش در علم ولی نعم مستغنی شود تا خودی خود هيچ نداند و اين مرتبه را تسليم خوانند
ويسلموا تسليما و بعد ازان كه وجود نيز در وجود ولی نعم مستغنی شود تا خود هيچ نباشد
و اين مقام اهل وحدتست اولئك الذين انعم الله عليهم من النبيين والصديقين والكر
سالك اين طريق نشود و بر حسب اراده خود برود و اراده و هواهای عقل و نفس و جهل الحق ا
اقتضا كند ولو اتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات والارض ومن فيهن پس از همه خود
ممنوع شود وحيل بينهم وبين ما يشتهون و در سخط خدا افتد افمن اتبع رضوان
الله كمن باء بسخط من الله و هوا او را بهاويه رساند تا با غلال و سلاسل كه مراتب
كاملا مطول و مقيد كرده و نامرادی و صفت مجال اهل بهشت و باين سبب خازن نار را
مالك خوانند و بعد ازان بازاء مرتبه توكل خذلان بود ان يخذلكم فمن ذا الذي ينصركم من
بعده و بازاء مرتبه تسليم مرتبه هوان بود ومن يهن الله فما له من مكرم و بازاء مرتبه
وحدت دركه لعنت اولئك الذين يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون هم نا تكه اسقاط قدرت
وعلم و وجود طايفه اول اقتضای قدرت و علم و وجود طايفه اول اقتضا قدرت نامتناهی و علم
نامتناهی و هستی جاودانی كند و ذلك الفوز العظيم و استبداد اين قوم باين صفات اقتضای
عجز نامتناهی و جهل كلی و نيستی هميشگی كند و ذلك الخزی العظيم فيما هم در اشارت

بودن

بدرخت طوبی بود درخت زقوم و علم و قدرت و اراده كه مبادی ايجاد افعال اند خلق را سه صنف
مختلف است در جناب نعم هر سه يكی باشد اما باعتبار ان مختلف كه بنسبت عقول خلق باشد
سه نمايد و خود را در نمايری كه نسبتی با عالم امر دارد اگر تصور صورة معقول يا محسوس
كنيم ان صورة از انروی كه تصور كرده ايم معلوم ماست و ما بان عالم باشيم و از انروی كه نيز
كرده ايم مقدور ماست و ما بر ايجاد قادر باشيم و از انروی كه خواستيم متصور شد مراد ماست
و ما بان مريد باشيم پس معلوم و مقدور و مراد ما هر سه يكی باشد و در ين صورة علم و قدرة
و اراده هر سه متحد شود و همچنين جملگی موجودات بالنسبة بعلم و قدرة و اراده او تعالی همين
حكم دارد پس او را هر سه صفت متحد بود بلكه واحد و كسی كه بعلم او عالم شد و بقدرة او
قادر و باراده او مريد و چنانكه در حال اهل بهشت گفتيم و چنانكه در خبر آمده است
سمعه الذي به يسمع و بصره الذي به يبصر حكمش همين بود اطعنی اجعلك مثلی ليس
كمثله شیء پس هر چه اراده بان تعلق گيرد هم در حال موجود شود بعينه و وجدان يكی بود
و اين معنی مثال درخت طوبی است در بهشت هر چه بهشتيان آرزو كنند دفعة واحدة
بی انكه درخت حاصل شود در پيش ايشان حاضر باشد طوبی لهم و حسن مآب و بازاء اين جماعت
كسانی كه اين صفات اقتضای تكثر كنند بحسب هر يكی از ناكامی و عذاب نوعی كنند انطلقوا الی
ظل ذی ثلث شعب لا ظليل ولا يغنی من اللهب پس بجای درخت طوبی ايشان را درخت
زقوم باشد انها شجرة تخرج فی اصل الجحيم طلعها كانه رؤوس الشياطين طلع ابتلاء و وجود كم
است كه سبب اثبات درخت باشد و شياطين هوای مرهم بان الشياطين ليجری من ابن
آدم مجری الدم و رؤس ايشان مبادی انتشار پس سبب هوای نفس مبدأ اثبات اين درخت است

٢ الثالث والعشرون من الجزء عن ابن عباس اخرج ... طويل
عن ابی عبد الله ١٢ ان الصدقة تبارك في فتحه
من تمام ما ... ثلاثة احداث ... الله
عليه ... ولا ... سبعين
يوما ... الاربعين ... الكل
شهر ... من كل ... جنب

ومنشأ اصل هاویه فصل اینست در بیان اشارت بمحجوبان عین هست چون دیده بصیرت مردم مؤمن
بنور ایمان گشاده شود و ابراهیم وار مشاهده مطالعه ملکوت هر دو کون قادر شود وکذلک نری
ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین و از درون حضرت عزت که از پرده غیب
ظهور میکنند و در یک سلک ذره از ذرات کاینات خویشتن را بواسطه نور تجلی جلوه مثال
مشاهده کند اللهم چنانکه گفته اند هر یک در نگون بین صورتی از صورت مخلوقات منقش شود
مانند نقشه در قضیه مریم آمده هست فتمثل لها بشرا سویا و چون ممتنع است از آن مشاهده
جز نقصان اثری از عالم وحدت که مقتضی این دو نوع ذات و تا باشد نرسد پس باهر یک افسرده
که منزله بکوه از چوبان نمیست باشد این از دو نوع حاصل گردد دوزخ و جناه محجوبین و
باین سبب که چه این بود کیهان از دیده اعمال ایشان نشاده مصون هست مقصورات فی الخیام
باشند و بحکم آنکه نامحرمان عالم ملکوت را چه از آن قوم که بظاهر عالم ملک باشند بازمانده اند
و چه از آن قوم که بباطن عالم ملکوت محجوب شده اند و اصل ایشان ناممکن هست لم یطمثهن انس قبلهم
ولا جان و سبب آنکه معاودت این حال از هر نوع موجب التذاذی بود زیاده از آنچه تا مانند کسی که
محبوب خود را بعد از مقاسات طلب بازیافته باشد بکار می ونده آن لذت هر نوبت متجدد
شود فصل بیستم در اشارت بثواب و عقاب و عدل و ثواب از فضل خالی نیست و عقاب از عدل
و ازین سبب من جاء بالحسنة فله خیر منها ومن جاء بالسيئة فلا يجزى الذين عملوا السيئات
الا ما كانوا يعملون و همچنین هست من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن جاء بالسيئة فلا يجزى الا
مثلها و در موضع دیگر هست الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله كمثل حبة انبتت سبع سنابل
فی كل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء آورد الله واسع علیم اما قوم هستند که از خیر

عدل است فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره و بازای ایشان انما ... لا جرم انهم
فی الآخرة هم الاخسرون و همچنین قومی را یؤتکم کفلین من رحمته و قومی را ضعف عذابهم ... و
قومی را در ثواب یضاعف لهم اجر كريم و قومی را یضاعف لهم العذاب و این تفاوت سبب ...
که در سیئات و حسنات باشد نسبت با هر قومی که حسنات الابرار سیئات المقربین و از سیئه
آدم تا سیئه ابلیس تفاوت بسیار هست و در خبر هست ضربة علی یوم الخندق افضل من عمل الثقلین
پس بازای هر ثواب ثوابی که بایست که بحکم خودی خود را در بازند و فوق کل بر بر حتی یقتل الرجل
فی سبیل الله همچنانکه بازای عقاب عقابی که بایست که بحکم این جهانی خودی خود زیان کنند
الذین خسروا انفسهم واهلیهم ... ایشان ... اهل فوز اکبر هست فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من
قرة اعین ایشان است ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر ایشان از ثواب و عقاب
منزه اند چه دنیا و آخرت بر ایشان حرام هست الدنیا حرام علی اهل الآخرة والآخرة حرام علی اهل الدنیا
وهما حرامان علی اهل الله پس ... آنچه مخبر شد در ... وانتظار ...
که دعای خیر ... ببلا رسد سوت

اگر که ... با کیان ... [illegible]
[illegible]

و ما الوجه الا واحد ... [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

والعمر ... [illegible]

قال النبی علیه السلام

[illegible] انت نائم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... حضرت قائم عجل الله فرجه

[illegible]

العبارات والاقلام

الالفاظ

هذا هو الفوز الأصغر

بسم الله الرحمن الرحيم

يقول ابو علي احمد بن محمد مسكويه كان من ايادي الامير الاجل المظفر المؤيد اطال الله بقاءه و
كبت اعدائه وحساده بالكلام على المسائل الثلث التي تشتمل على العلوم كلها وتحتوي على
الحكمة باجمعها اذ هي لبابها وخلاصتها وثمرتها ونتيجتها والى اجلها سعى من سعى ولحتها
من اجتهد ومن اجلها اقترنت المقدمات وبسببها وطئت الموطئات وفيها جاءت الرسل والانبياء
عليهم السلام واليها انتهت بحث الحكماء العلماء رضي الله عنهم اجمعين فاكثر حمد الله تعالى
على ما ساقني اليه من خدمة اعلى الناس همة وارفعهم قدرا ورتبة واشكره تعالى على ما سهل لي
وسهل سبيلي اليه من التحرم لسيد الامراء حقا المؤيد من السماء صدقا الذي لم يزل حق العلم
مهجورا حتى قضاه وزمام الادب مضاعا حتى رعاه ومواطن العلم مجهولة حتى جاء عليها
بسعيه ومعالم الدين مطموسة حتى اهتدى اليها برايه فقد اعز العلم بعد الذلة وانس بعد
الوحشة واطمع اهله بعد اليأس واغناهم بعد الحاجة الى الناس فيه فقد هو قد رحل الحق على
سبيله وحل العلل بعد فلوله وافاض في جميعه عدله وانالهم بره وفضله فما بغي
كلامهم الا الاخلاص النية والابتهال الى الله عز وجل في ادامة ايامه وحراسة مهجته وعزته
وكبت اعدائه والله يستجيب لهم عامة ولي من بينهم خاصة واسئله التوفيق والتسديد وهو
حسبي ونعم الوكيل وبعد فان هذه المسائل لما كانت غاية ما ينتهي اليه البحث ونهاية ما
يحرص عليه العقل لم يبق خاطر الا وقد كده وكدح لها ولا نظر الا وقد شخص وبرح فيها فقد
بلاه ليها الناس خاصة وعامة وان كانت طرقهم فيها متغايرة ووجوه نظرهم فيها متباينة
ودرجاتهم بعد الوصول اليها متفاوتة ومتى تكلم واحد من اهل العصر فيها احتاج الى

تصفح الكتب وحكاية الاقوال واخراج النكت وتتبع اثار السلف وما اورد خلف بعد سلف
نعم ويحتاج مع ذلك الى زمان واسع وعيش ساكن ورأي مجتمع وخادم الامير اطال الله
بقائه عادم جميع ذلك اما عدم كتبه فلانه على جناح قد خلا عنه من امثال هذه المصنفات
واما عدم الزمان فلانه على وادعا حركة واما عدم سكون الجاش واجتماع الرأي فلشغله
بما يستقبله من المذاهب للعود الى مستقره من الخدمة ولكن امتثال الامر واجب وحتم ولا سيما
الحالة يوم فرض لازم على شريطة الاختصار والايماء الى النكت والدلالة فيما احتاج الى
من مظانه من الكتب المبسوطة وقد قسمت المسائل الثلث الى ثلثين فصلا لتكون كل مسئلة
محتوية على عشرة فصول المسئلة الاولى في اثبات الصانع تعالى وهي تشتمل على عشرة فصول الفصل الاول في ان
هذا المطلوب صعب جدا من وجه وسهل جدا من وجه الثاني في ان حكماء الاوائل متفقون
على اثبات مبدع العالم وانه واحد فرد ازلي الخلاف بينهم الثالث في الاستدلال عليه بالحركة
وانها اظهر الاشياء واولاها بالدلالة على الصانع تعالى الرابع في ان المحرك الاول غير متحرك الخامس
في انه تعالى واحد السابع في انه تعالى ليس بجسم الثامن في انه تعالى ازلي التاسع في انه يعرف
بطريق السلب دون الايجاب العاشر في ان وجود الاشياء كلها هي بالله تعالى المسئلة
الثانية في ان الله تعالى ابدع جميع الاشياء كلها لا من شيء في النفس واحوالها وهي تشتمل
على عشرة فصول الاول في اثبات النفس وانها ليست بجسم ولا عرض الثاني في ان النفس
تدرك الموجودات كلها غائبها وحاضرها معقولها ومحسوسها في كيفية ادراكها
هل وهل هو منها بالة واحدة كثيرة ام باجزاء كثيرة ام هناك ما كان كثيرة العدد الملكة
في الفرق بين الجهة التي يعقل بها النفس والجهة التي تحس بها والاشياء التي تشترك

وبقائها بعدها | في جوهر النفس وانها حيّ لا تقبل الموت ولا الفناء وانه ليس الجسم يعطيها بل الذي يعطي الجسم الحياة ما يوجد فيه | في اقتصاص مذهب الحكماء والوجه الذي تعلموا منها ان النفس باقية لا تبطل ولا تموت | في ماهية النفس والحياة التي فيها وما تلك الحياة وما الذي يحفظها عليها حتى تبقى وانها سرمدية دائما | في ان للنفس حالا من الكمال الاول تسمى سعادة واخرى من النقصان تسمى شقاوة | في تحصيل حال السعادة وذكرها والحث على السبيل التي تؤدي اليها | في كيفية حالها بعد مفارقتها البدن وما الذي يحصل بعد للانسان

المسئلة الثالثة في النبوة وهي تشتمل على عشرة فصول | في مراتب موجودات العالم واتصال بعضها ببعض | في ان الانسان عالم صغير وقواه متصلة فلك الاتصال | في كيفية ارتقاء الحواس الخمس الى القوة المشتركة ومنها الى ما فوقها | في كيفية الوحي | في ان العقل ملك مطاع بالطبع | في المنام الصادق وانه جزء من النبوة | في الفرق بين النبوة والكهانة | في الفرق بين النبي المرسل وغير المرسل | في اصناف الوحي | في الفرق بين النبي والمتنبي

هذه فصول المسائل التي سألتها ادام الله تأييدك وانا اتبعها بمسئلة اخرى تشتمل على عشرة فصول ليتم بها الكتاب وهي في معجزات الانبياء صلوات الله عليهم وخلاف الحكماء اذ كان الانسان يلزمه ما يلزم السعادة القصوى وبالله نستعين وحسبي كافيا ومعينا

من المسئلة الاولى في ان هذا المطلوب صعب جدا من وجه سهل جدا من وجه اعلم ان مطلوبنا هذا من اصعب الاشياء واعسرها وابعدها عن التناول واقصاها وهو مع ذلك من اظهر الاشياء واوضحها وابينها لكن بوجه ووجه اما ظهوره فمن قبل الخفي بينه لانه بين ولم يخف ... فلاجل ضعف عقولنا وعجزها وكلالها وقد ضرب الحكيم

لهذا

لهذا مثلا فقال ان العقل يلحقه من الكلال اذا نظر الى الحق ما يلحق عين الخفاش اذا نظر الى الشمس ولذلك درج ابناء الحكمة الى هذا المطلوب وراضوهم بالرياضات وعالجوهم بالعلاجات حتى امكنهم ان يلحظوه بحسب ما يستطيع المخلوق ان يلحظ خالقه ولا سبيل الى هذا النظر الا بهذا الوجه وهذه الطريقة من التدريج والارتياض وقد ظن كثير من الناس ان الحكماء ستروا هذا الامر عن الناس وكتموه ضنا به وبخلا وليس الامر على ذلك بل الصورة على ما ذكر الحكيم في مثل الذي ضربه فلا بد لمن اشتاق فيه من تقدم الشوق والصبر على الدرجات التي بين الحضيض والذروة كما صورة على طريق الاجمال دون التفصيل وعلى سبيل الاشارة الى الوصول فاما السبب الذي من اجله لحقنا هذا الامر فنحن نقول ان عيون عقولنا من الغشاء والضعف فهو ما قد تبين في مباحث الفلسفة من ان الانسان آخر الموجودات وان التركيبات تناهت اليه ووقفت عنده فكثرت الاغشية والهيوليات المركبة على جوهره البسيط اعني العقل الذي يدرك به هذا المعنى البسيط وذلك لان الاول ابتدأ من الوحدة كما نصفها وتركيب فلزمها الاختلاط والتكثر ولم يكن ذلك بلا نهاية اذ كانت الامور التي تخرج الى الفعل يكون ابدا متناهية فلما بلغت الانسان ووقفت عند الانسان آخر الموجودات صارت الاشياء التي في انفسها اوائل اخيرة عندنا وقد ذكر الحكيم في كتابه المسمى سمع الكيان اذ يقول ان ما هو اخير عند الطبيعة فهو اول عندنا وما هو اول عند الطبيعة فهو آخر عندنا واذا كانت هذه حالنا عند الطبيعة التي هي اقرب الامور الينا فما ظنك في الامور الالهية التي هي على غاية البعد منا وبينها وبين الطبيعة اكثر مما بيننا وبين الطبيعة فالواجب يلزمنا اذ هممنا بالنظر في هذا المعنى الشريف ان نرتاض اولا بالطبيعيات وان نتدرج منها الى ما بعدها من المراتب الى ان نصير الى الفلسفة بالصبر الدائم والرياضات الطويلة

انه لا سبيل لنا الا ما نطلبه الا بهذا الوجه وعلى هذه السبيل كما قال افلاطن بقرب من هذه الالفاظ من
التمس شيئا لا بد له من الوصول اليه صبر على الطريق طال ام قصر وانما قال افلاطن ذلك لما نظر الى حاجة
الى علم حقائق الاشياء والاسماء فيهما الى معرفة اسبابهما ومباديهما الاول الى ان يبلغ المبدأ الاول
على الاطلاق اعني الذي لا مبدأ له البتة واعلم ان الانسان يدرك حقائق الامور بجوهرين وعلى طريقين
احدهما ما يدركه بالحواس الخمس اعني الصور الحسية التي لا تستغني عن مادة وموضوع وهي التي تشاركنا
في ادراكها البهائم وبالجملة الحيوانات كلها والآخر ما يدركه بالعقل وهو ما يختص به الانسان ويتميز
به عن البهائم ويفضل عليها وهذا الادراك لا يكاد يحصل له دون ان يتقدمه الادراك الحسي لا بل الرياضات
الطويلة وذلك ان الحس معنا منذ اول كوننا والصورة التي نستفيدها منه راسخة في نفوسنا
بالاوهام التي هي تابعة للحواس فاذا اردنا ان ننظر في المعنى العقلي لندركه عارضتنا تلك الصور
الحسية التي في اوهامنا لغلبتها علينا والفنا اياها فلم تدعنا ان نروم من ذلك ولا حاجة لنا اذا
هممنا بادراك العقل نفسه او النفس الناطقة او غيرهما من الامور المفارقة للمادة ثم لم نتمكن من
ذلك الا بان نتصور او نتوهم حال الجسمانية او صورة طبيعية مما الفناه واعتدناه وكذلك يكون
حالنا اذا اردنا ان ننظر فيما بعد كرة الفلك التاسع اعني جرم الكل فان هناك خلاء ام ملاء فان
النظر البرهاني يوجب انه ليس هناك خلاء ولا ملاء الا ان تصور ذلك يصعب علينا لما ذكرته فنحن
نعالج انفسنا في تحصيل ذلك فلا يكاد يحصل لنا مع ايجاب العقل اياه وهذه حالنا في تصور اشياء
كثيرة يجري هذا المجرى وذلك كله لانطباعنا بالحس والفنا اياه منذ مبدأ كوننا فاذا ارتضنا بالحكمة
وتقدمنا بما يفتح عيون عقولنا واعتدنا النظر الى المعقولات حتى نالفها وانقطعنا عن الحس فحينئذ
امكن ان يتبين لنا شرف المعقولات وفضلها على المحسوسات وظهر لنا ظهورا بينا ان المحسوس عند

العقول

العقول بمنزلة الشيء المموه عند الشيء المحقق وذلك ان المحسوس كلها وان كانت لنا مدركة محسوسة لنا
بلا زمان ولا مؤونة ولا كلفة فان تلك المحسوسات كلها متبدلة سيالة ولا تثبت على حال واحدة
الا قليلا يسيرا من الزمان لانها اخذت ابدا تتقاضى بالقلة والكثرة والاشد والاضعف وتتغير بانواع
الحركات فاذا ادرك الحس شيئا منها وظن انه قد حصله لم يثبت لان يتبدل ويتغير عما كان ومثال
ذلك ان العين اذا ادركت شيئا من المبصرات في حال من الزمان فانها في الحال الثانية منها غير
غير الاول بحركة الهواء وسيلانها وتبدلها وقبولها الحركة فكذا الناظر الى صورة زيد فانه في الحال
الاولى من نظره اليه على حالة من الاعتدال التركيب وله قسط من مزاج العناصر ولان الحرارة التي فيه
متحركة دائما وتعمل في رطوبته وتحلل بخاراته وتفنى اشياء من بدنه غيرها من الهواء مرة ومن الاغذية اخرى
فهو في الحال الثانية على غير ذلك من الاعتدال وفي غير تلك الصورة من المزاج وان كان يخفى على الحس
فليس يخفى على العقل انه كذلك وهذه حال كل مشاهد يدركه الحواس من هذا العالم الكوني فاما المعقولات
كلها فانها ثابتة ابدا غير منتقلة ولا متحركة ولا قابلة شيئا من انواع التغيرات ولهذا كان افلاطن
يسمي عالم الحس العالم السوفسطائي اي المموه ولذلك ارباب الحكمة وتاملوا به وطلبوا المعقولات
وعظموها وتشوقوا بها انفسهم اذ جعلوها الى ان تقطع نفوسنا عن الاوهام المأخوذة من الحس التي تعوقنا
عن المعقولات الصحيحة وهو فطام عسير شديد لانه مفارقة العادة ومباينة العامة وكثير
من نظرها وصله صعب والعلاج موجب اصعب لان الانسان كانه يتلف نفسه ويجود بغير يقين
الاوقات ولكن ثمرته لذيذة غير منقطعة وعاقبته شريفة والظفر بما يؤدي اليه هو الملك الذي لا يزول
والنعيم الذي لا ينفد وآخر ما يفضي اليه الجنة والقرب من الباري جل ثناؤه ومجاورة الملائكة وسنومي
الى ذلك ايماء اكثر من هذا في موضع من هذا الكتاب ولاجل صعوبة هذا الامر [illegible]

[illegible]

ذكرتها او هي المسماة بالعلم الادنى والعلم الاوسط والعلم الاعلى وقد نوجد بجمعها ما فيهما النا وفعلت له منه الى
بدءا باولها او ينتهي الى آخرها بحيث لا يتخطى منها الى الاخرى الا بعد تحصيلها وبعد الاشتمال عليها
وكل ما يليها حتى يبلغ الغاية القصوى فمن لم يبدء بالرياضيات فيتدرب بها ثم بالمنطق الذي
هو آلة الفلسفة ثم بالطبيعيات ثم بما بعدها على الترتيب الى ان يصل الى اقصى المراتب ويبلغ الغاية
التي لا غاية بعدها وهي اقصى الغايات فليس يستحق اسم الفلسفة بل انما يستحق اسم من الرتبة
التي انتهى بها ووقف عندها اعني ان يسمى مهندسا او منجما او طبيعيا او منطقيا او نحويا او غير ذلك
من اجزاء الفلسفة واما من ارتاض بجميعها وبلغ اقصيها فهو الفيلسوف في اتفاق
الاوائل على اثبات الصانع تعالى وانه لم يمتنع احد منهم من ذلك ولا احد مما ذكرتهم لم يختلف احد ممن
يتحلى بهذه النسبة في اثبات الصانع ولا يحكى عن احد منهم انه جحده او انكر شيئا من صفاته التي
من البشر يبلغه بفطرته اعني الجود والقدرة والحكمة فان فرفوريوس قال ... الحكاية بالفاظه
ان احد الاصول المبينة للعقل التي قال بها من تبع الحق من اليونانيين انه لا يخلق شيء ولا يحدث شيء من
غير علة ولا يتحرك متحرك من غير محرك له سواه وذلك الشخص ان من قال انا نجد حركة من غير علة
تعبر لا يجعلون الذكر وقد اوقعهم ذلك في امر كبير في ضد ما به كان القيان على ان ها ولي
لم يبنوا قولهم هذا على الاصل الخطى في اول عقولهم بل انما وقعوا فيه لبناتهم امرهم على اصل غير
صحيح ثم لما راوه فيما اضطر والذين يضعوا له هذا الاصل الفاسد كان منهم بعض لهم
وانا لا ارى منافقة من هذه حاله ولا اكلم من عقله ثابت على احد الطبيعي فقط حتى اراه قد
فراه وهذبه واعانه بالتدبير ... ودوام لزوم الحق هذا النفس كلام فرفوريوس
وموافق لما ذكرته عن القوم وبالواجب صح هذا الاتفاق بينهم لان الانسان متى

ارتاض

ارتاض بما ذكرناه ثم استرسل الى العقل وسلك معه حيث سلك به معاندا للحس والاوهام
التابعة له افضى به الى ما افضى بغيره من اهل الحكمة وذهب به حيث ذهبوا ورأى ما رأته الحكماء
ودعا اليه الانبياء عليهم السلام فان جميعهم انما امروا بالترحيب ولزوم احكام العدل وفي
السياسات الا انهم بالا ... والاحوال وحملوا الخواص من الناس على طريقة النظر والبحث وحملوا العوام
على طريقة الادب والتفهم فان الانبياء عليهم السلام منزلتهم من نفوس الناس منزلة الاطباء من الابدان
ثم يعالجونهم معالجة المرضى وذلك ان كثيرا من المرضى يحتاج الى ان يعالج بالكره منه وربما
هدد بالضرب عليها او قهر بالتقييد ... اذا المريض هناك ... بما بينه
الطبيب لذلك لا اشتغال عقله بذكر السبب العلة التي من اجلها نافع للمكروه ويمنع المحبوب
لان حدوث ذلك عليه قليلة ولانه بعيد عن تحصيله وكما ان كثيرا من المرضى
اذا ابر على تدبير الطبيب تخطى الحمية على التناول للشهوات فيخرج بها الى صاحب المرض
ان كانت صادقة له كذلك حال كثير من اهل النظر جعلهم العادات واشتغال
ما ذكرنا من تخطام النفس عن احكام الحس وصعوبة النظر بمجرد العقل على اوائلها الى ربهم
الحكيم ... الوصولة لا سيما ان انضاف الى ذلك الحسد غلبة وطلب ...
الى الامر الاسهل الاقرب مع ما فيه من نيل اللذة ثم لا يجدون لانفسهم انباعا على ذلك
الناس ... منه عن احوالهم مثل احوالهم يحتج بكثرة الخلاف ... في الناس ومبادي
من استطاع ... منهمكا في الشهوات ويضطرون الى ... من خالفهم
فيبغضه والخروج من ذلك الى عداوة ومحاربة وسنورد بمشيئة الله من الحجج
البالغة على ما شرطناه من الايجاز والاختصار ما يعلم به ان ضرورة البرهان يقود

جرف واحد تقريبه حرف واحد
والسلم

كل من نظر حق النظر الى موجدها لا اقر بالصانع اول الحكمة الذي ابدع الاشياء كلها واوقعها على غيرها
علو كبيرا وان القوم الذين ملوا هذه الطريقة وحرصوا على فهمها انما اباهم لم يكونوا ليتخلوا عنها او
الف وبعد فقدوا سواها في الاستدلال بالحركة وانما اظهر الاشياء واولاها بالدلالة على
الصانع تقدم ذكره قد قلنا ان الاجسام الطبيعية اقرب الاشياء التي يبحث عنها الينا لانا بعضها
ومناسبون لها وان لنا لنحسها بالحواس الخمس وذلك ان كل حاسة انما تحس من الامور ملائمها
لان لكل حاسة اعتدالا تحسب موضوعاتها فاذا ورد عليه من جهته ما يخالف بكيفيته
ما احس به مثال ذلك ان الذوق يحس بالرطوبة المخالفة والسمع يحس بالهواء المتحرك الملائف
واللمس يحس بالارض المختلف والبصر يحس بالماء في نور شعاع النار فاما الشم فهو
الخامس فانه مركب ثم انه يدرك بالبخار والبخار مركب من الهواء والماء وينبغي ان نذكر
حال واحد منها التي يستدل بها على احوال الباقيات فاقول ان الهواء الموضوع لتجويف الاذن
له اعتدال موافق له فاذا تحرك بهواء آخر بطرقه باديه حركة آخر واقرع الحس به الانسان
وكذلك حال الرطوبة الموضوعة للسان واقول الآن ان لكل جسم طبيعي حركة تخصه وذلك ان
الجسم ما كان منه موجودا وما كان منه متكونا فانما قوامه بصورته الخاصية هي المقومة له
هي طبيعته وطبيعته تتم بحركته الخاصة وحركته الخاصية التي يحركها الى تمامه وتمام كل
شيء هو ما الايه وافقه ولذلك كل متحرك انما يتحرك لتمامه والى ما يوافقه ولهذا قيل
ان كل متحرك انما يتحرك الى تمامه فهو بالشوق والذي يشتاق فهو معلول لما يشتاق
اليه فالعلة متقدمة على المعلول بالطبع فلذلك صار الاستدلال بالحركة اظهر الاشياء
واولاها بالدلالة على الصانع جل ذكره ونعود فنقول ان الحركة المطلقة للاجسام

ست

مربع مفصى ... وحد الزاني ويلبث
اوله في آخر السبع المثاني ومنتصف ...
يتم الجواب ويلتوي بالخطاب والله
اعلم بحقايق الامور وادق بالحق الصدور

ست حركة الكون والفساد والنمو والنقصان والاستحالة والنقلة وذلك لان الحركة نقلة
وتبدل او التبدل في الجسم لا يخلو اما ان يكون بمكانه او بكيفيته او بجوهره فاما التبدل بالمكان
فاما ان يكون بكله او بجزئه فان كان بكله كانت حركة مستقيمة وان كان بجزئه كانت حركة
مستديرة ويعرض للمستقيم ان يتحرك ايضا اما من محيطه الى مركزه واما من مركزه الى محيطه فان
تحركت من مركزها الى محيطها كانت حركته نموا وان تحركت من محيطه الى مركزه كانت حركته ذبولا
فاما التبدل بالكيفية فليس يخلو اما ان يحفظ جوهره او لا يحفظه فان حفظ جوهره كانت
حركته استحالة وان لم يحفظ جوهره كانت حركته فسادا وهذه الحركة الاخيرة فاذا نظر اليها
بقياسها الى الجوهر الثاني اعني ما استحال اليه سميت كونا فاقول ان كل متحرك فانما يتحرك
من محرك غيره وان محرك جميع الاشياء غير متحرك فنريد ان نبين ان لكل متحرك من انواع الحركات
محركا سواه وان محرك جميع الاشياء غير متحرك وانه علة تمامها وعلة حركتها فاقول ان كل جرم
متحرك فانما يتحرك عن محرك وذلك انه لا يخلو الجرم المتحرك من ان يكون حيا او غير حي فان كان
حيا وادعى مدع ان حركته من ذاته لا من غيره قلنا له لو كان لو كان ذلك لكنا اذا نزعنا
جزءا من اجزائه الشريفة بقيت حركة الحي وحركة الجزء المنتزع جميعا وليس الامر كذلك بل هو بالضد
فليس اذا الجرم الحي هو المحرك له بل غيره وان كان المتحرك غير حي فهو اما نبات او جماد فان
نباتا لزم في حركته ما يلزم في حركة الحي وان كان جمادا فانه اما ان يكون احد الاسطقسات
او احد ما تركب منها فان كان احد الاسطقسات لزم فيه ان كانت حركته من ذاته ان لا يقف
اذا بلغ موضعه بل اذا انتهى اليه وان وقف فيه لزم ان يقف في غيره كما يقف الحيوان حيث
يريد وليس الامر على ذلك فليست حركة الاسطقسات من ذاتها فهي اذن من غيرها

وكذلك حال المركبات من الاسطقسات فان قال قائل ان حركة الاسطقسات انما هي بطلبها
الامكان الذي يخصها قلنا فالمحرك اذن هو المكان الذي يخصها لانه هو المطلوب المشتاق
وكل مطلوب مشتوق فهو المحرك لطالبه فمن هذه الجهة ايضا محرك الاسطقسات غيرها
ويمكن ان يتبين على هذه الجهة ان الحيوان انما يتحرك اما بالشهوة او بالكراهة اما بالشهوة فلدنوه من
المشتهى شوقا اليها واما بالكراهة فليبعد من المكروه هربا منه فمحركه اذن غيره ثم ننظر في هذا
المحرك فان لزمه نوع من انواع الحركة لزم فيه ما لزم في المتحرك الاول ولا يزال كذلك الى ان ينتهي الى
محرك لا يتحرك بنوع من انواع الحركة ويلزم من هذا المحرك انه ليس بجرم ايضا لانا قد بينا ان كل جسم
متحرك فيكون هذا المحرك الذي لا يتحرك مبدعه وعلة لوجود جميع الاشيا وبه قوام كل جوهر ووجود
كل موجود اذ تبين ذلك فقد علم ان الوجود في جميع الاشيا بالعرض وهو في المبدع الاول بالذات
وقد طبقت الحكما ان كلما يوجد في شي بالعرض فهو في شي اخر بالذات وذلك ان العارض
في الشي اثر والاثر حركة امر لابد له من مؤثر ويرتقى الامر فيه الى مؤثر لا يقبل الاثر من غيره بل هو مؤثر
فقط فالوجود اذن ذاتي للمبدع الاول لانه لم يقبله من غيره ومنه فاض على جميع الاشيا التي
دونه وبه قوام صور الموجودات واذا كان الوجود فيه كما قلنا ذاتيا فليس يجوز ان يتوهم معدوما
فهو واجب الوجود وما كان واجب الوجود فهو دائم الوجود وما كان دائم الوجود فهو ازلي واذا كان
كذلك فليس يجوز ان يتوهم كمالا شي من انواع الشي من انواع الموجودات لم يتوفر عليه لانه عز و
جل الذي فاض به واعطاه ادونه فهو انبت من الوجود في اعلى رتبة ووجودات سائر الاشيا نا
قصة عنه ومستفاد منه ويمكن ان يبين ايضا ان كل متحرك يتحرك من محرك سوا على هذا
الجهة كل متحرك فاما ان يتحرك بحركة طبيعية او غير طبيعية فان كانت حركة طبيعية فالطبيعة

في

هي التي تحركه كما بين ذلك وكتاب سماع الطبيعي وان كانت حركة غير طبيعية فهو متحرك اما بارادة او
بقهر فالمتحرك بارادة انما يحركه الشي المراد كما بينا والمتحرك بالقهر يحركه الذي قهره فكل متحرك اذا انما
يتحرك من محرك غيره وكذلك يكون حال الغير الى ان يصل الى محرك لا يتحرك هو اول المحركين وايضا فقد كان
تبين ان كل جسم طبيعة ويتبع ذلك ان له حركة ايضا اذ الحركة اثر الطبيعة فليس يجوز ان يكون المحرك
الاول متحركا لانه لو كان متحركا كان محتاجا الى محرك فلم يكن اولا وقد قلنا انه اول هذا خلف وتبين من هاهنا انه
ليس بجسم لان الجسم متحرك ويلزمه منه ما ذكرناه
في ان حل اسمه واحد فانه تبين
على هذه الجهة نقول انه لو كان الفاعلون اكثر من واحد للزم ان يكونوا مركبين وذلك انهم مشتركون في
انهم فاعلون ولختلفوا بالذات ولا بد من ان يكون الشي الذي به خالف احدهم الاخر غير ما وافقه
به فيجب من ذلك ان يكون كل واحد منهم مركبا من جوهر وفصل والتركيب حركة لانه اثر ولا بد له من مؤثر
على ما تبين من قبل فيجب من ذلك ان يكون الفاعل فاعلا وهذا يمر بلا نهاية فبالضرورة يرتقي الى
فاعل واحد ويعرض في هذا الموضع بعد ان تحقق ان الفاعل واحد موضع شك وحيرة وهو ان يقول
القائل كيف يمكن ان يحدث افعال كثيرة مختلفة من فاعل واحد لا سيما وفي تلك الافعال ما هي متضادة
لانه من البين ان الواحد البسيط يفعل فعلا واحدا بسيطا فنقول ان الجهات التي يمكن ان يفعل بها
الفاعل الواحد افعالا كثيرة مختلفة اربع جهات احدها ان يكون مركبا من اجزا وقوى كثيرة والثانية
ان يكون افعاله بالات مختلفة والثالثة ان يكون افعاله في مواد مختلفة والرابعة ان يكون افعاله
ليست بذاته فقط بل بمتوسطات من اشيا اخر اما المركب من اجزا وقوى كثيرة فبمنزلة الانسان
الذي يفعل افعالا بعضها بالشهوة وبعضها بالغضب وبعضها بالعقل واما الذي يفعل افعالا
كثيرة بالات كثيرة فمثل النجار يجز بالقدوم ويثقب بالمثقب واما الفاعل الذي يفعل افعالا

كثيرة في مواد مختلفة فكالنار تلين الحديد وتصلب الطين واما الذي يفعل افعالا كثيرة بعضها بالذات وبعضها
بتوسط شيء آخر غيره على طريق العرض فبمنزلة الثلج يبرد بالذات ويسخن بطريق العرض وبتوسط غيره وذلك
انه يكشف بذلك التبريد وتقبض فتحقن الحرارة وتسخن الشيء المبرد فيكون اسخان الثلج بتوسط غيره
وليس يمكن ان يكون الفاعل الاول ذا قوى كثيرة لانها توجب الكثرة والتركيب وقد ابطلنا ذلك ولا
يمكنه ايضا ان يفعل افعالا كثيرة بآلات كثيرة لان تلك الآلات لا تخلو من ان تكون مفعولة او
غير مفعولة فان كانت مفعولة فعلى اي جهة فعلها الفاعل الواحد فانه يلزم من هذا ان تكون كثرة
في الواحد وهذا محال كما بيناه ولا يمكن ان يكون كثرة الافعال لكثرة المواد لانه يلزم في المواد ان تكون
مفعولة او غير مفعولة والكلام عليها كالكلام على ما تقدمه فلم يبق الا ان نقول ان السبب في
كثرة الافعال ان الواحد يفعل بعض افعاله بالذات وبعضها بتوسط شيء او اشياء واول من اخترع
هذا الراي على ما ذكره فرفوريوس ارسطاطاليس قال فان افلاطون كان يقول بالصورة
فلزمته الكثرة فتبين من هذا المذهب انه واحد فاعل او واجب ما حكيناه وهذا الفصل
انما هو من فرفوريوس

في انه تعالى ليس بجسم

قد تبين بما قدمناه ان الجسم يلزمه
الكثرة والتركيب والحركة وكل واحد من هذه يستحيل ان يطلق على الواحد الاول اما التركيب فلانه
اثر لا بد له من مؤثر لان الاثر من باب المضاف واما الكثرة فلانها تضاد الوحدة واما الحركة فلانها
تحتاج الى محرك كما بينا على انا قد كنا بينا ان الاثر حركة ما ويمكن ان نسوق البرهان على انه
ليس بجسم على ان هذا المحرك الاول ليس بمتحرك وكل جسم متحرك فالمحرك الاول الذي ليس بجسم
وهذا منا ولقولنا ولا شيء من المحرك مما يتحرك بمحرك اول ثم نضيف الى هذه المقدمة مقدمة
اخرى قد صححناها وهي ان كل جسم متحرك فيكون النتيجة قولنا ولا شيء من الجسم بمحرك
اول

اول ثم نعكس النتيجة فيكون ولا شيء من المحرك الاول بجسم فالمحرك الاول ليس بجسم

في انه تم

وقد تبين ايضا مما كتبناه ان الوجود ذاته المبدع الاول وانه واجب الوجود وهذه حاله الا انا نقول ان
المحرك الاول ليس بمتحرك وكل متحرك متكون وكل محدث فما ليس بمتحرك فهو غير متكون لان المتكون
لا يكون الا بحركة وما لم يكن متكونا فليس بمحدث وما ليس بمحدث فلا اول له فالاول لا اول له ويمكنه
ان ينتظم مقدمات هذا البرهان على النحو الذي نظمناه في البرهان الاول وان قال معين الا انه ان نظر فيها فقد
ووفاه فعلم انه استقصاه والرؤية تظهر له انه شيء واحد منفرد بذاته بريء من كل مادة تظهر صورته
خلو من كل كثرة تشوب وحدانيته بنوع من الانواع وعلى وجه من الوجوه لا يشبهه شيء من جميع ما يحقه
التصفح والتامل الا انه لا يخلو ايضا من وصف ولا شيء اليه فيضطر الى استعمال الالفاظ البشرية بما لا
الالهية فليستعير الصفات التي يجدها في المبدعات التي الفها وعرفها اذا استعمل الخير ذلك
فالحسن مع ولا شبهة ان يستعمل احسن ما يقدر عليه من الالفاظ وذلك انه اذا وجد الطالب منقادا
وجب عليه ان يختار احسنها ويطلق على ذلك الشيء الشريف المتعالي عن كل اسم وصفة كالموجود
والمعدوم وكالقادر والعاجز وكالعالم والجاهل وسائر الالفاظ المتقابلة التي تشبه هذه وينبغي له مع
ذلك ان لا يخرج فلا يطلق الا ما اطلقه الشرع وتعارفته الامة وجرت به العادة ويجب عليه مع
ذلك ان يعتقد ان الشيء الذي يشير اليه اعلى من جميع الصفات التي يصفه بها واشرف وافضل
لانه سببها وسببها وموجدها وانه غير ممكن لا يوجد الا على الوجه الاول سببا انه يحيط علما به
ولا يعرف شيئا الا انه ليس شيئا ما اعرفه من الموجودات بل مبدعها فقط ومن هيهنا تبين انه تعالى
لا يبرهن عليه بطريق الايجاب بل بالسلب

في انه تعالى يعرف بطريق السلب دون الايجاب

ان البرهان المستقيم الموجب يحتاج فيه ضرورة الى اثبات مقدمات موجبة للبرهن عليه ذاتية

لما ولية وهي التي يوجد الشيء بوجودها ويرتفع بارتفاعها والله عز ذكره اول الموجودات كما بينا وبرهنا عليه
وهو فاعلها ومبدعها فاذن ليس له اول يوجد في المقدمات وهو واحد يوجد فيهما وليس له وصف
شيء ثاني ولا غير ثاني فلا يمكن اذا ان يبرهن عليه بطريق الايجاب بالبرهان المستقيم فاما برهان
الخلف وطريق السلب فانه انما يحتاج فيه الى ازالة الاسباب المعلولة عنه كما نقول انه ليس بمتحرك
وليس بجسم وليس بمحدث وليس بمتكثر وكما قلناه انه ليس يمكنه ان يكون للعالم اسباب لا ينتهي الى
واحد فقد تبين ان برهان السلب اليق الاشياء بالامور الالهية واشبهها بان يستعمل فيهما
واسم فان الالفاظ انما اصطلح عليها لضرورة الناس اليها في العبارات عن موجودات هم الذين جعلها
عشرة ومن انواعها واشخاصها واشتقت من ذكرها تعالى عنها علوا كبيرا وهو مباين لجميعها
مباينة تامة لا يجمعه واياها نوع من انواع الاشتراك فنحن اذن مضطرون الى حروف السلب في
في الاشارة اليه وفي اوصافه لنقول ليس هو كذا ولكن ليس كذا كما نقول ليس هو العقل ونقول هو
عالم ولكن ليس كالعالمين وقادر وليس كالقادرين
في ان وجود سائر الاشياء كلها
بالله تعالى كما بيناه ان الوجود في جميع الاشياء بالعرض وانه للباري سبحانه بالذات وواجبا منه
انه اذا كان للاشياء سائر الوجود منه وانها ناقصة عنه اذ كان المعلول لا يمكن ان يساوي
في الحق العلة وذكرنا ان بعض الاشياء نال الوجود منه وانها ناقصة عنه بلا متوسط وبعضها
بمتوسط ونحن الآن قائلون ان الوجود الاول الذي ظهر منه انما حصل للعقل الاول المسمى بالعقل
الفعال ولذلك هو تام الوجود وباقي ابدا ثابت على حالة واحدة ولا يتغير لان الفيض متصل به
ابدا لانه لنهاية فيضه وسعة وجوده فالعقل اذن ابدا الوجود وهو تام الوجود بالاضافة الى
سائر الموجودات التي دونه فاما بالاضافة الى المفيض عليه الوجود فانه ناقص عنه بالضرورة
كما قلنا

كما قلنا ولما كان وجود النفس بواسطة العقل حصل ناقص الوجود باضافته الى العقل فاحتاج الى
الحركة شوقا الى التمام وتشبها بالعقل وهو تام بالاضافة الى الاجسام الطبيعية ولما حصل الفلك
موجودا بواسطة النفس كان ناقص الوجود بالاضافة الى النفس فاحتاج الى الحركة التي تختص بالجسم
وهي حركة المكان فصارت حركته الدورية هي التي تتم الوجود الدائم الذي قدره الله له ولما انتهى الوجود
خصوصا اذ
الى الاجسام التي كانت بتوسط الفلك واجرامه وكواكبه ضعف حاله وقل وحصل لنا من الوجود الجسمي على
التكون الذي هو كلا وجود اذ كان غير باق ولا ثابت على حالة واحدة ولا طرفة عين بل انما هو وجود
بالحركة والزمان على طريق التكون واذ قد تكون تبين ذلك فقد وضح ان مراتب الموجودات كلها
انما حصلت على ما هي عليه بالله تعالى وان وجوده الفائض وقوته السارية هو الذي يحفظ نظام
العالم كله ولو توهم متوهم ان الباري تقدس ذكره قد امسك عن هذا الفيض بالجود لما وجد شيء
من العالم ولعدم كله في وقت واحد ولذلك قلنا لما نظرنا في الجوهر وتقسيمه الى نوعين بحسب نظرنا
كان في الطبيعيات ان الجوهر هو القائم بنفسه المستغني بذاته وانه القابل للاعراض المتضادة من
غير ان يفسد بفسادها ولان الامر نا لما بحثنا في الجوهر وتقسيمه الى نوعين بحسب نظرنا الالهي
الاول الواحد لم نستطع ان نقول الجوهر قائم بنفسه وكيف يقوم بنفسه ما لو توهم فيض الباري بالوجود
منقطعا عنه لحظة واحدة لتلاشى واضمحل وسنبين ذلك ونفصله بان نمثل الهيولى فنقول كل جوهر
جوهر مركب فانما تركيبه من هيولى وصورة والصورة انما تصير في الهيولى بالتركيب حركة ما ومحركها
غيرها كما بينا وليس يمكن في الهيولى ان توجد وحدها معراة من الصورة ولا في الصورة وحدها ان توجد
بلا هيولى وقد تبين ذلك وتقصي في موضعه فلا حاجة هنا الى ذكره واذ بان ذلك فقد علم انهما
مضطران ابدا الى موجد يوجدهما معا ومركب يؤلفهما في حال الابداع وقد تقدم البيان على ان التركيب

حركة وكل جزء يتحرك فانما ينتهي الى جزء لا يتحرك وانه واحد ازلي سبحانه وتقدس ذكره فاما الهيولى الثانية
اعني الموضوعة للصور الطبيعية فان الطبيعة مشتملة عليهما وهي قوة الهيئة نافذة في جميع الاجزاء
تحركهما الى غاياتهما ولا بها الهيئة يتكلم ولا نتجر

في انه تعالى ابدع الاشياء كلها لا من شي

خلق قوم لا دربة لهم بالنظر انه لا يكون شي الا من شي وذلك للسلار وان الانسان لا يكون الا من انسان
والفرس لا يكون الا من فرس وحكموا انه لا يكون شي الا من شي ولجالينوس الطبيب فيه كلام ولا
سكندر فيه نقض كتاب مفرد يبين فيه ان المكون انما يكون لا من شي ونحن نريد ان نبين ذلك و
نوضحه بقول وجيز على ما شرطناه في اول الكتاب فنقول ان الاشياء المكونة انما تتبدل الصور
حسب فالموضوع للصور لا يتبدل بنفسه وقد بين الحكيم ذلك ودل على ان الصور تتضاد على
امر ثابت لا يتغير يقبلها واحدة بعد الاخرى في الاشكال كلها والصور الهيولانية باسرها انما هي
محمولة في اجرام ولا يصح ان يوجد شي منها الا في جرم والجرم الموضوع لها انما يتبدل كيفية بكيفية
وصورة بصورة فهو لم يخلو اذا استبدل بصورة ثانية ان تبقى الاولى فيه مع حدوث الثانية او
ينتقل عنه الى جرم آخر او تبطل البتة فان ادعى مدع انها تبقى في الجرم مع حدوث الثاني كان
دعواه محالا لان النقلة المكانية انما تكون للاجرام فاما الاعراض فلا تصح فيها النقلة الا ان
تكون في حواملها وذلك بطريق العرض وهذه امور قد كشف عنها وبين امرها ولبين
شرحها اطالة الكلام فيها فبقي ان نقول ان الاولى تبطل بحدوث الثاني واذا بطل الاول فانما
صار من وجود الى عدم واذا ثبت في الصورة الاولى انها تصير من الوجود الى العدم كان ذلك
اصح في الصورة الثانية الحادثة واوجب اعني انها صارت من العدم الى الوجود ولا لزم فيها ان
يكون اما موجودة قبل ذلك واما من هذا الذي من محل آخر وقد ابطلنا هذين فبقي ان يكون الاشياء

المكونة

المكونة كلها اعني حدوث الصور والبسائط وسائر الاعراض والكيفيات انما حدثت لا من شي
وقد دل الحكيم ان الموجود انما ابدع لا من شي موجود وهذا بين لان الله تعالى لو كان ابدع الموجود
من موجود لكان لا معنى للابداع اذ الموجود موجود قبل الايجاد وقبل الابداع وانما يصح الابداع
في الموجود اذا كان لا من موجود اعني العدم وان ارتقينا من الامور القريبة الغائبة بين لنا امره
عن قريب وذلك ان كل كائن فانما تكون عما لم يكن ذلك الشي مثال ذلك الحيوان فانه تكون من
غير حيوان اذ الحيوان انما يكون من مني والمني انما يقبل صورة الحيوان بعد ان يعد شيئا ويتبدل
بها من صورته الاولى وكذلك المني يكون من الدم والدم من الغذاء والغذاء من النبات والنبات
من الاسطقسات والاسطقسات من البسائط والبسائط من الهيولى والصورة والهيولى
والصورة لما كانتا اوائل الموجودات ولم يصح وجود احدهما خلوا من الآخر ولم يخلوا الى شي موجود الا العدم فكان
وجودهما لا من شي وذلك ما اردنا ان نبين تمت الفصول العشرة من المسألة الاولى

في النفس واحوالها

في اثبات النفس وانها ليست بجسم ولا عرض ان الكلام على النفس
وتحقيق ماهيتها وفصلها من الوجود وبقائها بعد مفارقة البدن امر مستصعب غامض لا
سيما اذا كان فيه الفيلسوف ناقص غير تام وما عنده ايضا لحلول الفاظ لاجل مذهب الرجل في ايجاز
كلامه وطلبه الاختصار للفرط الرياضة شغفه وانتباهه ولان اللغة المنقول اليها من تلك اللغة لا
تؤدي عن تلك الحقائق الا بشرائط توجد في الناقل من الاحاطة بتلك العلوم والاتساع في المعرفة باللغتين ليقدم
وليلم الالفاظ وتحفظ المعاني ولم نجد المفسرين يتكلفون ذلك ولقد عرضت لهذا الكتاب فنزلت فيه
جملة عظيمة وهي ان اجلة المفسرين احتفلوا في تفسيره اعني الاسكندر الافروديسي وثامسطيوس و
من تبعهم الا ان كل واحد منهم افهم عن الحكيم غيره وافهمه الآخر الا ان ابا الخير الحسن بن سوار رحمه الله

بر عنى تتبع مذهب هذا الرجل الفاضل في الاثر وجميع الكتب التي وقع الينا من السريانية وتفسير المفسرين
وهو حسن القيام في الصناعة قوي في النقل صبور على الطلب رحمه الله عن اجزائه واعاننا على فهم كثير
مما كان منغلقا علينا مما نقله واوضحه ولو حضرنا في هذا الموضع كلامه وما حكاه عن الاوائل الامر بناه
بعينه ونسبناه اليه ولكنه بعيد منا وحجتنا في ايراد تلك المعاني ونشرها من عند ما اتيناه به
وضوحا بمشية الله ذي الجود الفائض وعونه فاقول اما كان طريقتنا في اثبات المعاد معلقا باثبات
النفس وانها ليست بجسم ولا عرض ولا مزاج بل هي جوهر قائم بنفسه غير قابل للموت وجب ان نبدء
بالكلام في ذلك فاقول ان من الاشياء البينة الواضحة ان الجسم اذا قبل الصورة لم يمكنه ان يقبل صورة
غيرها من جنسها الا بعد ان يخلع الصورة الاولى ويفارقها على التمام ومثال ذلك ان الفضة اذا
قبلت صورة الخاتم لم يمكنها ان تقبل صورة الكوز الا بعد ان تزول عنها صورة الخاتم وتخلعها
خلعا تاما وكذلك الشمع اذا قبل صورة نقش ما لم يمكنه ان يقبل صورة نقش اخر الا بعد ان يمحى
عنه صورة النقش الاول ويفارقه مفارقة تامة وعلى هذا جميع الاجسام وهذه قضية صادقة
مشهورة لا يحتاج فيها الى دليل فاذن نحن وجدنا سبيل حاله بالنفس مخالف لحال الاجسام في المعنى
الذي ذكرناه اعني انها تقبل صور الكثيرة من غير ان تبطل شيئا منها تبين لنا انه ليس بجسم فان بان
لنا مع ذلك انه كلما كثرت هذه الصور فيها ازدادت قوة على القبول غيرها ثم جرى ذلك على
هذا النظام الى غير نهاية ازددنا بصيرة ويقينا انه ليس بجسم والنفس العاقلة هذه صورتها
وذلك انها اذا قبلت صورة معقول ما وثبتت تلك الصورة فيها ازدادت بها قوة على
تصور معقول اخر اليها من غير ان تفسد الصورة الاولى ثم كلما كثرت صور المعقولات
فيها اقتدرت بها على قبول غيرها وقويت في هذا القبول قوة متزايدة بحسب تزايد المعقولات

وان

ثم ان من الامور المسلمة ان الانسان انما يقدر على النظر وغيرها بهذا المعنى الموجود له لا بجملته
ولا ببعضه ولا بشيء من اشكاله البدنية وعن الدليل على ان ذلك كذلك ان هذا المعنى هو الذي
يقال به فلان اكثر انسانية من فلان اذا كان فهمه اجود واظهر ولو كانت انسانيته بالقامة
وغيرها من جملة البدن لكانت اذا تزايدت في انسان قيل انها فلان اكثر انسانية من فلان
ولما كان الامر كذلك وهذا المعنى الذي ذكرناه يسمى مرة نفسا ناطقة ومرة قوة عاقلة ومرة قوة
ولسنا نتشاح في الاصطلاح عليه باي اسم كان ومما يدل ايضا على ان هذا المعنى ليس بجسم ان جميع
اعضاء الحيوان من الانسان وغيره صغيرها وكبيرها ظاهرها وباطنها انما هي آلات مستعملة لغرض
لم يكن يشعر اليه واذا كان البدن كله آلات وكل آلة منها فعل خاص لا يتم الا بها اقتضى مستعملا
كالحال في آلات الصنائع والنجارة وغيرها وليس يجوز ان يقال ان بعض البدن يستعمل بعضه هذا الاستعمال
لان ذلك البعض الذي يشار اليه ونظن انه يستعمل الآلات الباقية هو ايضا آلة او جزء من آلة فهي ايضا
مستعملة فمستعملها غيرها واذا كان مستعملها غيرها ولم يكن جزءا منها وجب ان يكون غير
جسم لانه لو كان جسما لاشتغل مكان الجسم ولا يزاحم الآلات الجسمية في مواضعها لانه لا يحتاج
الى مكان ويستعملها كلها على نسبة الافعال والاغراض المستعملة فيها في حالة واحدة من غير غلط ولا عجز
ليتم من المجموع امر واحد فان هذه احوال الاجسام ولا هو موضوعه في هيكلها او سنبين ان هذا المعنى ليس
بعرض ولا مزاج اذا ذكرنا الفرق بين العقل والحس فيما يلي من بعد على انا نقول ههنا ان المزاج
وبالجملة الاعراض التي توجد في الجسم كلها تابعة للجسم والتابع للشيء هو اخس منه واقل حظا من
الوجود لانه لا يوجد الا بوجوده فان كان اخس منه فكيف يتخذه ويستعمله كالة يستعملها
الله ويصير رئيسا عليه وهذا كما اخبر وهذا ابين مستنبع

في ان النفس لا تموت

الموجودات كلها لغايتها وحاضرها معقولها ومحسوسها وذلك لان فعل النفس ادراك الامور البسائط و
المركبات وتدرك من المدركات انواعها واشخاصها والموجودات منقسمة الى هذه الاشياء وليس
تفوت النفس منها شيء لان الامور البسائط فمنها هيولانية ومنها غير هيولانية فمنها هي التي تجري
المعقولات اعني الموجودة بغير مواد والهيولانية منها هي التي تجرى من الموضوع وتوجد في الوهم
وهي بعض الجزئيات كما يفعله اصحاب التعاليم فانهم يأخذون النقطة والخط والسطح والجسم
التعليمي اعني الابعاد الثلثة في غير مادة كانها اشياء موجودة بذواتها وكذلك يأخذون توابع
الجسم المفردة اعني الحركة والزمان والمكان والاشكال وبالجملة كل ما لا يوجد الا في الجسم ويجردونها
عن موادها ويلحظونها باوهامهم بسائط مفردة ومركبة لغيرها في غير مواد وربما بلغ من قوة هولاء
في هذا التوهم ان يظن بهذه الصورة التي تجردها عن موادها وجردها في وهمه انها موجودة من
خارج الوهم ولها حقائق في ذواتها من غير مواد ولا موضوعات لها ويخلط بينها وبين المعقولات
حتى يظن بهذه بل يحسبها كلها معقولات وهذه الموجودة للنفس اعني انها تدرك الامور المركبة ثم
تاخذ تلك البسائط في الوهم فتفردها تارة وتركبها اخرى ضروب التركيبات حتى تأخذ تلك التركيبات
وربما المتكلف لها خلقا كما يتوهم عنقاء مغرب وانسان يطير وتخيل ورق العالم او حيوان مركب
من حمار ونخلة فهذه الحقائق لها ولا وجود خارج الوهم وقد يجوز ان يركب الوهم من البسائط
ما لحقيقة وجود من خارج وامثلة كثيرة فهذه حال البسائط كان منها هيولانيا
وما كان غير هيولاني فاما المركبات فمنها اسطقسات او ومنها مركبات من الاسطقسات والمركبات
منها حيوان ونبات وجماد ثم ينقسم كل واحد منها ضروب المركبات وانواع المزاجات الى انواع
كثيرة جدا وينقسم ايضا انواعها الى الاشخاص التي لا تحصى والنفس تدرك جميع ذلك ولما كانت الاسطقسات

اربعة

اربعة ومزاجاتها كثيرة بالاقل والاكثر وبالاشد والاضعف صارت الامزجة توابع من الكيفيات
مختلفة وليس يخلو واحد منها لاختلافات من ان يكون اما لان احد الاسطقسات فيها اقوى من الاخر
او اثنين منها او ثلثة وليها الاخر اما متساوية في القوة الان بعضها اكثر من بعض اعني انها
تمتزج بعدد ان يصير في اجسام طبيعية واذا كانت النفس تدرك جميع هذه الاقسام فيجب
على ظاهر النظر ان تدركها باربعة اشياء واربع آلات لينفرد كل واحد منها بالطعم فيدركه
على تصرف احواله من الشدة والضعف والقلة والكثرة اذا كانت في اجسام طبيعية ونريد
ان نعلم هل تدرك النفس هذه كلها بقوة واحدة ام بقوة كثيرة فان ادركتها بقوة واحدة فيجب
ان يكون حالها في ذلك ونفحص عنه فصلا لا نخرج بنا عن حد الايجاز في كيفية
ادراك النفس للمدركات وهل ذلك منها باجزاء كثيرة ام باجزاء مختلفة ام هناك مدرك
بعدد المدركات اما ان ليس للنفس اجزاء كاجزاء الجسم فهو بين مما قلناه وذلك ان التجزي
والانقسام انما يكون للجسم واما انه لا ينبغي ان يكون المدركات بعدد المدركات فهو ظاهر
ايضا وذلك ان الحاكم في جميعها واحد لان الشيء الواحد من الانسان يحكم في الصغير انه صغير وفي
الكبير انه كبير وهو الحاكم في الالوان وفي الاشكال والطعوم والروايح وفي الاشياء المساوية بشيء
واحد بعينه هو انها متساوية ولو كان المدرك كونه مختلفين لما صح ان يحكم واحد منهما على ما
ادركه الاخر فاما الظن من ظن ان النفس واحدة ولكنها تدرك المدركات المختلفة بقوى كثيرة فهو
بانها مختلفة فهو موضوع البحث ونستنظر فيه فنقول ان بعض الناس لما نظر في الامور الموجودة
فراى منها مركبة ومنها بسيطة ونظر في الالات والقوى المدركة فوجد ايضا بعضها مركبة
وبعضها بسيطة بان المركبة منها تدرك المركبة والبسيطة تدرك البسيطة و

ذلك بان قال وجدت من المركبات المدركات ما هو كالحواس الخمس لا تدرك الا المركبات فان
العين لما كانت مركبة من قوة باصرة في آلات وطبقات من العين لا يتم الا باجتماعها ادركت
الامور المركبة من الاسطقسات بالمزاجات المختلفة ووجدت ايضا من المدركات ما هو
بسيط كالعقل والفكر والروية لا تدرك الا الامور المختلفة البسيطة كالعلم بعلل بحقائق
الاشياء والاراء التي يستخرج بالافكار في الامور فان هذه بسيطة تدرك امورا بسيطة و
كل واحد منها انما يدركها بملايمة واشباهه ان كان بسيطا فبسيطا وان مركبا فمركبا الا
الا ان ارسطاطاليس بحث في هذا الموضع ويقول ان للنفس قوة واحدة بها تدرك الامور الهيولانية
المركبة وبها تدرك الامور الغير الهيولانية البسيطة ولكن النحو الذي تدرك به الامور ا
لهيولانية المركبة غير النحو الذي تدرك به المحسوسات بقوة ما وتدرك المعقولات بقوة اخرى لما
لما جاز ان يرد حكم الحس فيما يغلط فيه ويرده الى ما حكم به العقل وما حكمت به حاسة الحاسة
اخرى ومثال ذلك ان الحس الذي يغلط في محسوسه كالعين اذا نظرت من بعد الى الشي
الكبير فتراه صغيرا حتى ترى الشمس وهي مثل الارض مائة ونيفا وستين مرة مثل المراة التي
قطرها او تنظر الجالس على شاطي النهر اذا كانت في سفينة مسرعة فتراه كانه متحرك وهو في الحقيقة
ساكن وترى الشي في الماء كبيرا وهو صغير ومعوجا وهو مستقيم وترى الاشباح بحسب الجادات ا
التي بينها وبينه مختلفة في الشكل واللون وكل غلط الذوق فان الصفراوي يجد الحلو مرا
واغلاط الحس كثيرة فتعلم النفس الناطقة انها قد غلطت وان الحق غير ما احست فترد
الجميع الى حقايقها فلو كانت النفس لا تعلم المعقول والمحسوس بقوة واحدة لما علمت الفرق بينهما
ولما ردت الجميع الى امر واحد يجمعه ويحكم فيه حكما واحدا ثم نعود فنقول ان النفس الناطقة

تدرك الامور المعقولة بغير النحو الذي تدرك الامور المحسوسة وذلك انها اذا طلبت الامور
المعقولة انبسطت ورجعت الى ذاتها كانها تطلب شيا هو عندها واذا طلبت الامور المحسوسة خرجت
عن ذاتها كانها تلتمس شيا خارجا عنها فتفتقر الى آلة صحيحة استعملت وادركت الامر الخارج ثم
حصلت صورته عندها في الوهم وان لم تجد الآلة فانها تعدم ذلك المطلوب ومثال ذلك الاكمه فانه لا يمكن
ان يتصور الالوان لانه لم يجد الآلة التي يدركها من خارج لم يمكنه تحصيلها عنده في وهمه وليس
ذلك حال الحق في المعقولات ولقد اتينا على ما ذكرناه من ان النفس اذا طلبت الامور المعقولة رجعت الى
ذاتها فهو ان الانسان اذا هم بتحصيل راي بديع او فكر في عاقبته او اراد يخرج علم غوامض حل
بنفسه واعطل جميع المحسوسات عنه وكره ان يشغله شي من الحواس واجتهد في تبعيدها كلها
فتلك حالة النفس وتنبسط انبساط الرجوع الى ذاتها فتدرك ما تلتمسه من ذلك المعنى بحسب قوتها
في الانبساط وخلوها عن عوارض الوهم الذي فيه صور المحسوسات فانها عائقة للنفس عن
عن الرجوع الى ذاتها والنظر فيما هو عندها وفي خزانتها وهذه الحال من النفس هي حركتها اعني الجولان
في الطلب وهو الذي يسمى روية وهو الانتقال الى العقل والعقل فيه جميع الاشياء ثابتة موجودة
لانه هو والمعقولات شي واحد لا يتكثر بها فاذا فعلت النفس ذلك فقد تحركت نحو تمامها اي
تمامها ان يتكمل بالعلوم ويتحد بالعقل فالنفس الناطقة تدرك الامور البسيطة بغير آلة
بل بنفسها او تدرك الامور المركبة بتوسط الحواس وهذا مذهب ارسطاطاليس ونبين منه
رايه في النفس الناطقة فانها تدرك المحسوسات والمعقولات معا وليس كما ظن قوم من
ان الاشياء المحسوسة انما تدرك بالحواس فقط بل النفس الناطقة تدرك الجميع بقوة واحدة
اعني بقوة العقل وانها وان ادركت الجميع فانها تدرك بوجه ووجه فقد تبين ارسطاطاليس

فعل النفس الناطقة في ادراكها الاشياء البسيطة بالخط المستقيم وفي ادراكها الاشياء المركبة با
لخط المستقيم وفي ادراكها الاول المنعطف وقد عبر ثامسطيوس في كتاب النفس عن هذا
المعنى بعبارة احسن منها فانرجع الى البرهان ان شاء الله

في الفرق بين الجهة التي

تفعل بها النفس والجهة التي تخص بها والاشياء التي تشترك الجهتان فيها وتتباين منها
ان هاتين الجهتين يعمهما الانفعال وذلك انهما جميعا ينفعلان من مدركيهما اذ كانا جميعا
يستحيلان الى ما ادركاه ويستكملان به ويخرجان الى الفعل بعد ان كانا بالقوة لان كل واحد
منهما قبل ان يدرك ما يختص به لا يكون عقلا ولا حسا الا بالقوة فاذا ادركاه صار حسا وعقلا
بالفعل وذلك حسا بالفعل فلذلك قلنا ان انفعالهما كمال لهما ولما كنا نجد من الاشياء ا
المنفعلة ما ينفسد بالانفعال ونجد منها ما يستكمل ويتم به قلنا ان النفس تتم بهذا
الانفعال بل وتكمل ولا تنفسد ومما يدل على ان النفس تخرج بهذا الانفعال من القوة الى الفعل وان المعنى
الذي قيل به هي هيولانية صحيح هو ان النفس تعقل الشيء بعد ان لم يكن يعقله وتعقل وتتصور المعقولات
بعد ان لم يكن متصورة بها ومع ذلك فليست تتصور بها باعيانها في كل وقت بل تتصور
شيئا في وقت وتتصور بالاخر في وقت اخر فلو لم يكن هناك شيء ثابت يقبل الصور المختلفة
وينتقل من حال الى حال لما صح هذا المعنى فيها ومثال ذلك ان زيدا يكون غير عالم بان العالم
مصنوع ثم يصير به عالما فلو لم يكن هناك قوة مستعدة وحال مهيئة لقبول هذا العلم بعينه
ان تقبله كان في الحجر والنبات وكل ما ليس مستعد القبول العلم الا يجوز ان تقبله ومنزلة
هذه القوة من النفس في قبول العلم وتصورها بالمعقولات منزلة الابصار منها في قبول المبصرات
حكان هذه الالة الاولى ويتخيل لها احالة تستكمل بها كتلك تلك الالة المعقولات و

ويتخيل

ويتخيل لها حالة تستكمل بها كذلك تلك الالة المعقولات ويتخيل لها حالة تستكمل بها وكان ان هذه
تحصل فيها صور الجميع لم نشاهد ان تحصل واحد بالسوية اعني ان لا تدرك لونا اكثر ولا اقل مما هي
عليه مما اكثر ولا اقل من لون اخر لان نسبتها الى الجميع نسبة واحدة وكان هذه ليست شيئا من المبصرات
قبل قبولها اياها بل هي عادمة لجميعها كالحال في الهواء كذلك ليست شيئا من المعقولات قبل قبولها
اياها بل هي عادمة لجميعها وحالها في ذلك حال الهواء فان الهواء لما كان موضوعا للقبول الا
لوان وجب ان يكون في ذاته عادما لكل لون ولو كان يختص بلون لكان قبوله للمخالف اعسر
ولما كان يحويه على التمام بالحقيقة وكذا حال الهيولى لما كانت موضوعة لقبول الصور وجب الا
يكون لها صورة تخصها البتة لتقبل الصور كلها قبولا واحدا اعني واحدا بعد واحد على
السوية ولا يكون نسبتها الى البعض اكثر ولا اقل من نسبتها الى الاخر ولما كان كل قابل صورة من
الصور فهو لا محالة قبل قبوله اياها عادم لها وجب ان يكون ما هو قابل لجميع الصور قبل
قبوله اياها عادما لجميعها ولذلك حكم على الهيولى اولى بانها مفتقرة [مقتضية] بالعلم ولزم هذا
الحكم بعينه للمبصر في قبول المرئيات ولزم ايضا للعقل الانساني في قبوله المعقولات و
لو كان لهذا العقل صورة يختص بها لم يكن قابلا للكل بالحقيقة على التمام ولما كان قبوله
اياها بالسوية بل كان قبوله لما يجانسه ايسر واوفر ولما يباينه اصعب وانكر ولما كانت
النفس العاقلة عادمة لكل صورة تتصور بكل صورة [معقول] وقبلته قبولا واحدا بالسوية
ولاجل ذلك قلنا انها بسيطة لان ما عدم كل صورة فهو بسيط اذ المركب ما هو مركب
من موضوع وصورة ومن هذا الموضع يتبين ان النفس ليست جسما ولا عرضا لانها
لو كانت جسما لكانت مركبة وذات صورة وقد ابطلنا ذلك ولو كانت عرضا لكا[نت]

صورة هيولانية ودخلت تحت مقولة من المقولات التسع وقد ابطلنا ذلك ايضا فقد
فرغنا من الاشياء التي يشترك فيها جميعا العقل والحس فاما الاشياء التي يتباينان فيه
فمنها ان من شان الحس ان يكل من غلبة المحسوس القوي كالعين فانها تكل وتضعف
من الضوء القوي وللاشياء الشديدة التي تفوق قوتها وكذلك باقي الحواس فاما العقل الذي
نحن في وصفه اعني العقل الانساني فانه يقوى بكثرة المعقولات القوية ويبلغ ومتى انتقل
الى الصورة المنتزعة من البسيط جدا او يصير كاملا وعاقلا بالفعل وكان اقوى عليه كان
اقدر على تصور غيره وايضا فان من الحس اذا انصرف عن المحسوس القوي الى المحسوس ا
الضعيف لم يمكنه ادراكه كالحدقة الى الشمس فانه اذا انصرف عنها لم يمكنه ادراك ما هو دونه
بدنه فاما العقل فانه اذا ادرك شيئا قويا من المعقولات كما قلنا لم يكن تصوره لما هو دونه انقص
بل ازيد واقوى والعلة في ذلك ان الحس غير مفارق للجسم وادراكه يكون بالة وجسم
منفعل فلا يقوى على ادراك الاشياء الضعيفة اذا انصرف عن الاشياء القوية لاجل ما بقي
فيه من اثر ذلك المحسوس القوي الذي يعوقه عن قبول الاثر الابعد والاقوى فاما العقل فلانه
مفارق للجسم باق بعده كما سنبينه بعد قليل فادراكه ليس هو بالة جسمانية فلاجل ذلك
يقوى على ادراك الاشياء الضعيفة اذا انصرف عن الاشياء القوية ومن هذا الموضع تبين
ان النفس ليست صورة هيولانية لانها لو كانت صورة هيولانية لعرض لها ما عرض
لتلك بالضرورة ومما يدل على انها ليست صورة هيولانية انها تدرك الامور المنتزعة
من الهيولى بالعقل والعقل يعرف المقدمات الاول ويعرف ذاته ويعلم انه ليس بين الايجاب
والسلب منزلة ويعقلها ويعلم الصانع الاول وهو يعرف بانه خارج الفلك الاعلى خلاء ولا

ملاء

ملاء واشياء كثيرة من هذا النحو ليس شيء من هذه ماخوذا عن الحس لانها ليست محسوسة
ولا فيه مادة ولا حاجة به في ادراكها الى الة بل يكتفي في ادراكها بذاته ومما يدل على ان العقل لا
يحتاج الى الة في ادراك ما يخصه من المعقولات ان المستعين بالالة انما يحتاج اليها ليعينه على تمام
فعله واتيانه على ما ينبغي فاما ما الالة تعوقه عن فعله وتمنعه فيه وتشغله عنه حتى لا يتم
فعله ويكون ناقصا على ما ينبغي فليس يستعين بها ولا يسمى ايضا الة والنفس العاقلة هذا فعلها
اعني ان جميع ما تفرض الة فهو يعوقها او يمنعها من ادراك ما يخصها كما بينا فيما سلف من
حالها اذا اهتمت بان تتعقل معقولا ما فانها تشتغل وترجع الى ذاتها وتعطل حواسها وقواها
الالية ويحسب هذا الفعل منها لا يكون معه ادراكها لما تدركه من المعقولات فليست
النفس اذن جسما ولا عرضا ولا صورة هيولانية وايضا فلو كانت النفس العاقلة في البدن كما
الصورة في الهيولى للزم ان تقوى بقوة البدن وتضعف بضعفه كما قال ارسطاطاليس بهذا
الالفاظ فاما العقل فيشبه ان يكون جوهرا ما يكون في الشيء ولا يفسد الا انه لو كان يفسد
لكان حريا به ذلك خاصة عن الكلال الذي للشيخوخة لكنا نجد ما يعرض فيها كما يعرض
في الحواس فان الشيخ لو قبل عينا مثل عين الشاب لابصر كما يبصر الشاب فيكون الشيخوخة
ليست حالا انفعلت فيها النفس شيئا لكن حال الاهم فيه كما يكون في حال السكر وفي حال المرض
فالتصور بالعقل والنظر يخبو فان بان يفسد داخلا شيء اخر فاما هو في نفسه فلا علة به فيضره
هذا الكلام لابي الحسن وارى بعد الله يقول لو كان العقل من الانسان فاسدا لما وجب ان يضعف
بضعف بدنه اذا عرضت له الشيخوخة وليست ضعفه في تلك الحال فهو ان غيره فاسد
ما ذكره من حال السكر والمرض فانه من قبيل الحال العارضة للعقل في الشيخوخة من ان قصير في وقتها

وانها ليست تضعف العقل في نفس جوهره بل لان البدن تغير فابطل الفعل العقلي كما
يعرض في حال السكر والنوم لان السكران والنائم اذا قصر في الفهم
والعقل فليس ذلك لنقص في العقل نفسه بل لعارض عرض للالة من البخارات ثم قال ارسطا
طاليس في المقالة الثانية من هذا الكتاب فاما العقل فقد يشبه ان يكون جزءا من اجزاء
النفس فظاهر من امرها انها ليست مفارقة كما يدعي قوم في ان النفس
جوهر حي باق لا يقبل الموت ولا الفناء وانها ليست الحيوة بعينها بل يعطي الحيوة كل ما توجد
فيه اما ان النفس ليست هي الحيوة بعينها فقد تبين مما قدمناه وذلك انها لو كانت هي
الحيوة لكانت حيوة الحي ولو كانت كذلك لكانت صورة هيولانية ومن مقولة المضاف
لانها تحتاج الى موضوع اعني بدن الحي وقد بينا انها ليست صورة هيولانية ومما
يدل ايضا على ذلك ان النفس الناطقة تقاوم لذات البدن وشهواته وتمنع منها او تحمي
بجميعها في طلب الفضيلة والاشياء المقومة من شيم الانفة ما يقويهما ولو لم تمنع منه
بالجملة لبطلان في منعها منه بطلانها وانما تطلب ما ينفيهما او يزيد فيهما واوضح
فان النفس مدبرة البدن وسائسة سياسة رياسية وجميع ما في البدن مما هو فيه كا
الصورة الهيولانية فليست اذن هي الحيوة بل انما تولد في البدن حيوة واذا كانت حيوة
الابدان من النفس وجب ان يكون الحيوة للنفس اولا وللبدن ثانيا فقد تبين ان النفس
ليست صورة الحيوة بعينها وتبين انها مما قدمنا ان للنفس افعالا خاصة بها مفارقة
للبدن ومما كان فعله الخاص به مفارقا للبدن فهو ايضا مفارق البدن لانه لا حاجة
به الى البدن واستدلوا على ذلك بانها لا تقوى بقوة البدن فلا تضعف لضعفه

واورد

واورد نقض كلام الفيلسوف فاما قوله في اخر الكلام الذي حكيناه عنه اعني قوله فهذه وحده
يمكن ان يفارق في الاشياء الفاسدة فاما سائر اجزاء النفس فظاهر من امرها انها ليست
مفارقة كما يدعي قوم فان راي الفيلسوف وراي جماعة من الحكماء في اجزائها واعني باجزاء
النفس الاشياء التي شرحناها لا انها تتجزى كما تتجزى الاجسام ونعني بهذه الاجزاء الجزء المسمى نفسا
شهوانية والجزء المسمى نفسا غضبية لان هذه تموت بموت الانسان اي تبطل وتتلاشى وكذلك
قوة الذكر واشباههما وذلك ان هذه القوى هيولانية لانه فعلها بالالة بدنية وانما احتاجت
النفس اليها لبقاء الحيوة للبدن مدة طويلة ولما صدرت هذه الافعال عن النفس مختلفة وبالات
مختلفة سمي كل فعل منها منسوبا الى الة خاصة لانه صدر ذلك الفعل ابدا من نحو تلك الالة
ومثال ذلك ان صدور الشهوة التي هي لاستمداد الغذاء لتعتاض عما تحلل من البدن انما هو
من نحو الكبد وصدور الغضب الذي انما هو ليدفع به الحي عن بدنه ما يؤذيه وانما يكون
ابدا من نحو القلب وصدور الفكر والتخيل باجزاء الدماغ ولما كانت هذه الالات الات او الالة
استعارة وان سموها نفوسا ومستعمل الالات افضل واشرف من الالة لان الالة هي لها ولما
كانت الغايات التي يتم بتلك الافعال شريفة بالغة الكمال اعني الحكمة دل على حكمة المستعمل للالة
وعلى شرفه واما ذات النفس الناطقة فقد بان مما قدمناه ان لها افعالا خاصة وحركة خاصة لا
تستعمل فيها شيئا من الالات بل الالات كلها عائقة لها عن تمام ما هو خاصة فيها وبان بذلك
انها باقية دائمة البقاء وسنبين فيما نستانف حال هذه الحركة بيانا اكثر من هذا فاما الان فان في
البرهان على ان النفس الناطقة باقية دائمة البقاء فلكن للنفس الناطقة من الانسان حركة
خاصة بها لا تستعمل فيها شيئا من الالات الجسمانية وكل ما له حركة خاصة به لا يستعمل

بها شيئا من الالات الجسمانية فهو غير فاسد بفساد الجسم واقول من ذي قبل ان هذا الاسم
اعني الموت انما يفهم منه في العربية مفارقة النفس للجسد وانما يقع للجسم ميت اذا فارقته
النفس ويعنون بمفارقة النفس الشي الذي كان به الانسان حيا ومن عادة اصحاب اللغة
اذا راوا صورة بها كان الشي ما هو عبروا عنه بعبارة فاذا فارقته تلك الصورة عبروا عنها
بعبارة اخرى فهم يقولون حي وميت اشارة الى ما ذكرناه كما يقولون في جميع الصور الاخر مثل
ذلك فانهم يقولون في الثوب اذا بطلت صورته بلي وفي الحديد صدي وفي البيت انهدم فليت
شعري كيف يفهم في النفس اذا انفردت عن البدن هذا المعنى اما البدن فقد فهمنا معنى
الموت فيه لانه مفارقة النفس فاما النفس فان فهم احد فيها هذا المعنى فليلتمس له اسما غير الموت
اعني البطلان وما اشبهه لكنا قد بينا ان النفس ليست بجسم ولا عرض وانها جوهر بسيط
تبين في اوايل الفلسفة ان الجوهر لا ضد له وما لا ضد له لا يبطل وهي غير مركبة فاذن لا انحلال ويحكى
ايضا اقاويل الاوايل غير ارسطاطاليس في ان النفس غير مايتة اذ كان بعض هذه الرجال قد بان ووضح
انشا الله عز وجل في افلاطن مذهب الحكما والوجوه التي اثبتوا منها ان النفس لا تبطل
ولا تموت اعتمد افلاطون في بقاء النفس على ثلث حجج احدها ان النفس تعطي كل ما توجد فيه حيوة
والثانية ان كل فاسد فانما فساده من قبل رداءة فيه والثالثة ان النفس محركة من ذاتها فاما الحجة
الاولى فسياقتها على هذا النفس تعطي الحيوة ابدا كل ما توجد فيه وما يعطي الحيوة ابدا ما يوجد فيه
فالحيوة جوهرية له فليس يمكن ان يقبل ضدها وضد الحيوة هو الموت فالنفس اذن لا يمكن ان
تقبل الموت وقد اطنب اصحاب افلاطون في تفسير هذا الفصل واكثروا شرحه وبينوا صحة مقدماته
وتركيبها وصحة النتيجة منها وسنذكر بعض ذلك اذا فرغنا من ايراد الحجج الثلث واما الحجة الثانية

فانها

فانها مبنية على انه لا رداءة في النفس فينبغي ان نشرح حقيقة الرداءة وما يراد بها ليتم لنا سياق
البرهان بعد ذلك فنقول ان الرداءة مقرونة بالفساد والفساد مقرون بالعدم والعدم مقرون
بالهيولي فالرداءة مقرونة بالهيولي وبيان هذا الكلام انه حيث لا هيولي فلا عدم وحيث لا عدم فلا
فساد وحيث لا فساد فلا رداءة فالهيولي معدن الرداءة وينبوع الشر واصله الذي منه يتفرع
ومقابلة هذه الرداءة الجودة والجودة مقترن بالبقاء والبقاء مقترن بالوجود والوجود هو اول
صورة ابدعها البارئ عز وجل فلذلك هو خير محض لا يشوبه شر ولا عدم والخصوصية العقل
الفعال وذلك ان وجود الحق الذي ليس فيه هيولي البتة ولا معنى انفعال هو العقل الاول وفي
تبين الخير والشر والشي الذي لا خير ولا شر كلام طويل يخرج هنا عن حد ما نحن فيه ومن قرا
كلام افلاطون فيه وكتابا لابرقلس خصه به وكلام جالينوس فيه تبين طوله وحاجته الى الشرح لا
التي قد اجتهدت في اختصاره وايراده مع ذلك شرحا ونعود الان فنقول ان النفس صورة
يكمل البدن بوجودها فيه فليست اذن هيولي وقد بينا انها ليست صورة هيولانية
محتاجة الى الهيولي في وجودها فالنفس ليس لها شي من رداءة فالنفس ليس لها فساد فا
النفس اذن باقية فاما سياقة البرهان فهكذا النفس ليس فيها شي من الرداءة وكل ما ليس
فيه شي من الرداءة فليس بفاسد فالنفس ليست بفاسدة واما ما اورده ابرقلس في بيان الحجة
الاولى فهو ما نذكره فهو هذا كل امر مضاد لامر صادر عن قوة ما فهو مضاد للقوة التي عنها
صدرت ذلك الامر مثال ذلك البرودة فانها مضادة للحرارة الصادرة عن النار وهي ايضا
مضادة لما صدرت عنه الحرارة اعني النار فاذا كان هذا هكذا قلنا ان الموت اذا كان
مضاد الحيوة التي في البدن فهو مضاد ايضا لحيوة النفس التي عنها صدرت حيوة البدن

فاذا كانت النفس العاقلة غير قابلة للموت الذي هو ضد للحيوة التي لها لان المضاد لحيوة البدن
هو مضاد للحيوة التي كما بينا فالنفس غير قابلة للموت المضاد للحيوة التي فيها فهي اذن غير مائتة
ولا فانية فى ماهية النفس والحيوة التي فيها وتلك الحيوة وما الذي يحفظها عليها حتى
يكون دائمة البقاء وسبيلها ان الحكماء لما لحظوا النفس من حيث كانت متممة للبدن محيية له
قالوا هي حيوة ولم يريدون بذلك انها صورة للحيوة لان هذا شيء قد وضح بطلانه وانما ارادوا بذلك
انها جالبة للحيوة الى البدن فهي اولى بالحيوة منه ولما لحظوها في نفسها من غير نسبتها الى البدن
قالوا هي حركة ذاتية او قل الملوح عليها افلاطون انها لحركة وذلك انه قال في كتاب النواميس ان الذي
يحرك ذاته فجوهره حركة وينبغي ان تنظر اي حركة هذه التي للنفس فانا قد قلنا ان النفس جوهر و
ليست بجسم والحركات التي كنا احصيناها اعني نسبية هي حركات الجسم فليس يلحق شيء منها بهذا
الجوهر فنقول ان هذه الحركة هي حركة الروية وهي جولان النفس لها الموجود لها دائما فانها لا تخلو النفس
خالية من هذه الحركة في حال من الاحوال وهذه الحركة لما لم يكن جسمانية لم تكن مكانية ولما لم تكن
مكانية لم تكن خارجة عن ذات النفس ولذلك قال افلاطون جوهر النفس هي الحركة وهذه
الحركة هي حيوة النفس ولما كانت ذاتية كانت الحيوة لها ذاتية فمن امكنه ان يلحظ هذه الحركة
على انها ثابتة في ذاتها وغير داخلة تحت الزمان وانها حركة ازلية فقد لحظ جوهر النفس
اعني قولي تحت الزمان ان انواع الحركات الطبيعية كلها داخلة تحت الزمان وما كان في
زمان لم يصح وجوده الا في الماضي منه او المستقبل والماضي من الزمان فقد فني وذهب والمستقبل
منتظر لم يات بعد فالزمان لا وجود له الا في التكون فالحركات الطبيعية لا وجود لها الا في التكون
ولذلك قال افلاطون في كتاب طيماوس على لسان السائل ما الشيء الكائن ولا وجود له وما

الشيء

[illegible]

الشيء الموجود ولا كون له يعني بالكائن الذي لا وجود له الحركات المكانية والزمان لانه لا يوقع عليه ا
سم الموجود اذ كان مقدار وجوده انما هو في الآن والآن يجري من الزمان مجرى النقطة من الخط
ما كان فقط من الوجود لا يثبت للماضي ولا للمستقبل وانما يجب هو بحسب الآن فليس يستحق
اسم الوجود بل هو ابدا في التكون فاما الوجود الذي لا كون له فالاشياء التي فوق الزمان
لان ما كان فوق الزمان فهو ايضا فوق الحركة الطبيعية وما كان فوق الحركة الطبيعية فهو ايضا
فوق الطبيعة وما كان وجوده كله لم يدخل تحت الماضي ولا المستقبل بل وجوده اشبه
بالدهر اعني السرمد والبقاء ونعود فنقول ان حركة النفس التي شرحناها نحوين احدهما
نحو العقل والآخر نحو الهيولى فاذا تحركت نحو العقل استنارت به واستفادت منه واذا تحركت
نحو الهيولى افادتها وانارتها ولما كانت الحركة ذاتية للنفس قلنا انها هي تحرك نحو
الهيولى فاما الهيولى فانها لا تحرك ولا الحركة من شأنها وهاتان الحركتان للنفس هي حركة واحدة
بحسب اعتبارها بنفسها اي بنفس الحركة وهما حركتان بحسب اعتبارها الى ما يتحرك النفس
اليه وهي بالجهة الاولى تستفيد وبالجهة الاخرى تفيد وهذه الحركة التي يسميها الحكيم بلينا البارى نعم
لا يتم الكلمة التي في الاشياء تبدأ ابدا بذرها البارى تعالى فيها وهي التي يسميها افلاطون مثلا و
قد تبين انه لحيوة النفس وذات النفس ومن هيهنا قيل كل حيوة حركة وليس كل حركة حيوة
فالنفس حيوة وليس كل حيوة نفسا وتبين انها فاعلة بجهة ومنفعلة بجهة وانها وان كانت متحركة
فهي غير قابلة وغير مكانية وما كان غير قابل فهو ثابت فالثابت هو الساكن فوجب لذلك
ان يكون حركة في الصورة سكون وهذا الموضع وان كان صعبا فقد وضح بما قدمناه وانما يصعب
على من لم يكن له رياضة على جميع ما اوردناه في هذه المسائل وسيصعب على من لم يكن له

بارئه تعم بان يجمع شهواته ويروح نفسه بما وهب له من العقل اعطيهما الا الروية اعني الحيل الالهية
ودواعيهما التي يؤدي به وتمنعه وتشقيه بالبعد من بارئه عز وجل وتنكسه في الخلق ويحصل على العقاب
الاليم ولسنا نريد بهذه الوصية ترك دواعيهما جملة ولا اضرابه عنهما وضعوا ما رسمناه فان هذا
راي من لا يعلم كيف موضوع العالم ولا يدري ما يشين ان الانسان خلق مدنيا بالطبع اعني انه لا يستغني
في بقائه عن المعونات الكثيرة من الناس وان العدل ان يعين غيره كما يعينه غيره لتتم الحيوة الصالحة
ولهم ومعنى هذا الكلام وقولنا ان مدني بالطبع انه لم يخلق الانسان خلقة من يعيش وحده ويتم له
البقاء بنفسه كما خلق كثير من الوحوش والبهائم والطير وحيوان الماء لان كل واحد من تلك خلق
مكتفيا بنفسه غير محتاج في بقائه الى غيره بل قد هدي علته في جميع ما يتم به خلقه والهاما
اما الخلقة فلانه مكتسي بما يوافقه من وبر او صوف او شعر او ريش او صدف او ما اشبه هذا وزوله
يتناول بها سلاحه ان كان لا فطه في بقائه ولان اكل عشب فمشفر ولسان يواتيه للقطع والقلع وان
كان سبعا ياكل لحم فانياب ومخالب او منسر والة القنص والدفع مع ايد وبطش وشجاعة في الطبع على ما يتم
به حيوته واما الالهام فلانه يهتدي الى غذائه ما يوافقه ويتجنب ما يضره ويفطن من تحصيله الى ما شاء
ويعلم مصالحه من القوت ولكن بغير تعلم ولا تدبير بل بالالهام المؤيد معه فكل واحد منهم ملهما
مكتف بذاته في حيوته المدة التي قدرت له فاما الانسان فانه خلق عاريا باعتبره اليه يبني من ...
الا بالعاقات والتعلم ولا يكفيه القليل من المعاونين حتى يكونوا على كثرة وجماعة وافرة ولكن نعوض
من تلك الاشيا العقل الذي يحتال به جميعها ويمكن به من منافع البر والبحر ويلتحق به الى عالم الدنيا
والاخرة وعوض من الخلود والنعيم الدائم ولكن ليس يتم له البقاء الا به الا بالتعاون والتعاضد الذي ذكرنا
بعد انا في الجلوس والمطعوم والمشروب وسائر المنافع مما في البحر والبر وحفظ البدن من ...

والها

الى ما يكون لك مما يجري مجرى الزينة والتنعم وفضول الحاجة احتجنا الى احصاء جميع ما في العالم من نعم الله تعالى
علينا والى الجمع في ذلك فاذا كان هذا على هذا وكان سيرة الانسان وحيوته وحسن معيشته من سبيل التعاون
كله قيل انه مدني بالطبع اي محتاج الى ضروب المعاونات التي تتم بالمدينة واجتماع الناس فيها او
هذا الاجتماع للتعاون هو التمدن سواء كان في وبر او مدر او على راس جبل فمن العدل ان يقابل
الناس بانفسنا لانهم اعانوا بانفسهم وبذلوا لهم عوض ما بذلوا لنا فان الطائفة التي تجاهد
وتلحقها المشقة وتفرغ انفسها للرياضة في الحرب حتى لا تشتغل بغيرها يجب على اصحاب
المهن الذين انما تتم لهم الامن والدعة باولئك ان يعاونوهم بمهنهم كما يجب على هؤلاء المعاونة لهم اذ كفوا هم
المهن حاجاتهم ان يحاموا عنهم ويقاتلوا دونهم وكذلك كل من اثر بغيره اثرا يجب على ذلك الغير ان
يكافئه عليه ويعوضه منه فاما من ذهب الى الزهد في الدنيا ادعى وتركها استرسالها وحرم المكاسب
فانه يضطر الى استعمال الجور لانه يستقل الناس ولا يعمهم في ضرورات بدنه وحاجاته الى ما يبقيه
ويطلب معاونتهم ثم لا يعاونهم وهذا هو الظلم والعدوان فان ظن منهم ظان ان ماله لحاجته
يسير قليل فليعلم ان ذلك القليل يحتاج فيه الى استخدام عالم من الناس لا يحصون وان كان هو
هو لا يشعر بذلك فمن الواجب على كل احد ان يبذل له معونته على شرائط العدل ان قليلا فقليل وان كثيرا
ان كان طلب كثيرا وان عاون بالقليل رضي بالقليل ولست اعني بالقليل والكثير الكمية بل ا
الكيفية وحسن الموقع والعناء فان المهندس يعمل بقليل يعمل به ما لا يعينه الذي يتعب بيده
اياما كثيرة وكذلك المدبر للجيش بالقليل من نظره ورايه فيفوق غناء اخلق ممن يعرض نفسه للقتال وبجهد
في العمل الكثير وينبغي لكل احد ان يعتبر ان يحتاط مرتبته وعلى حسب منزلته التي قسمت
له فلا يطلب ما لم يوهله ولا يتعرض لما لم يعد له ولا يخالف الشريعة ... لما تلزم

وظائف الدين وتخلق بالاخلاق الجميلة وتوجد بالسنن الفاضلة وفي اثبات امر ذلك في هذا الموضع على
الشرح خروج عما قصدناه وسنذكر جملة في الفصل الذي نذكر فيه سيرة الانبياء واخلاق الحكماء
اذ كان العمل بالحق بعد معرفته وهو سبيل السعادة وطريق النجاة والفوز الاعظم في الدارين وذلك
بمعونة الله وتأييده   في تحصيل السعادة وذكرها والحث على السبيل الذي يؤدي
اليها من شأننا ان نذكر في كل فصل من هذا الكتاب ما يكون توطئة لما بعده وقد قدمنا في
الفصل الاول اذ ذكرنا باكمال النفس وسعادتها او معرفة ذلك تعرف نقصانها وشقاوتها لان
الفصل الثاني يكون على ما هو يليق ان نذكر في هذا الفصل تحصيل السعادة ونحث على السبيل
الذي يؤدي اليها فان الانسان اذا عرف الغرض والسبيل اليه كان احرى بسرعة الظفر والتلقي
بقرب الادراك فنقول ان تحصيل السعادة على الاطلاق يكون بالحكمة والحكمة جزءان نظري وعملي
فبالنظري يمكن تحصيل الآراء الصحيحة وبالعملي يمكن تحصيل الهيئة الفاضلة التي يصدر عنها
الافعال الجميلة وبهذين الامرين بعث الله الانبياء عليهم السلام ليعلموا الناس عليهما فانهم
اطباء النفوس يعالجون الناس من سقام الجهالة بالادب بالحق لما يخلقهم به من الاطباء ... ولما
نعم ما الناقصة ويعالجونهم بالاستسلام لهم بعد المعاندة الجلية عليهم بالمعجزات فمن تبعهم التزم محجتهم
ووقف الصراط المستقيم ومن خالفهم تردى في هوة الجحيم فاما من احب ان يعلم صحة ما يدعون اليه
بالنظر الصحيح فانه يجد ذلك في حكمة الحكماء وذلك انهم لما وجدوا الجزء من الحكمة نظريا وعمليا وبالنظري
الذي يمكن ان يشتبه الذي يوهم الحق وليس به ويقرب من الحق وان لم يكن شبيه الحق بالعلامة
التي في القرطاس التي لو ... ما واحدة وكانهما واحدة وتفصلها الا ان الصبي ... والمختلط بهما
لكثرة النقطة التي تقرب منهما وكذلك المركبين الذي ... وهي نقطة واحدة ومن يطلبهما بالعين كثيرا ما يخطئها

الا قليلا وكذلك الامر المشابه عن الحق جدا لا يكاد يتنبه بعض الحق فاما هو بالقريبة تكثر الاشياء
على من ليس بحاذق ومنافق الذهب الذي يعرفه من يعرف الفلس ويفرق بينه وبينه واما من يعرف المموه
الشبيه جدا من الذهب ويكون يفرق بين الذهب والذي يشبهه الشبه القريب جدا واحد ولذلك
حكم الحق والمموه عند الناظرين لان ما هو بعيد منه جدا فكل احد يعرف بطلانه واما القريب منه
فهو الشبيه الذي يغلط فيه الكثير من النظار ويحتاج فيه الى الحذق والمهارة والى صناعة وشريعة
وعلى الالة الثوب وصناعة تبين طريق الى الكمال ولا يغلط فيه ولا يتم على احد ان يغالط عنه
وهي صناعة المنطق ويوسم بالتفريق بين الحق والباطل في الامور وبين الصدق والكذب في الاقاويل
ثم جعلت هذه الالة معيارا وقانونا فيما يسلك من طريق النظر وبحث الامور الموجودة فجعل الاقرب
الينا اعني الطبيعي اول ما يبدأ بالنظر فيه ثم يتدرج منه الى غيره اولا فاولا كما قلنا في اول الكتاب
ثم عمل بعد ذلك كتبا في الحكمة العملية وهي الكتب في الاخلاق التي يهذب بها النفس ثم الكتب في
تدبير المدن وهي صناعة الملك وقالوا من كمل سياسة نفسه وتهذيب اخلاقه وقمع هوى نفسه
الذي بين جنبيه صلح لتدبير منزله ومن صلح لتدبير منزله صلح لتدبير مدينته ومن صلح لتدبير
مدينته صلح لتدبير مملكته فاذا استكمل الانسان هذين الجزئين من الحكمة فقد استحق ان يسمى حكيما وتماما
وقد حصل السعادة التامة وقد ذكر ارسطاطاليس في صدر كتاب الاخلاق ما ذكرناه في صدر هذا
الفصل عند ما من صدق المستنبط وحال من المتعلم نفسه فقال يعني العبارة يحتاج الانسان في
في الاطلاع على حقائق الحيوان الى النجدة يعرف بها الحق من الباطل يعني الذهن واما الذي يعرف
بالحدس الاشياء من غيره بسهولة فمن لم يكن فيه واحدة من هاتين الخاصتين فليبق يقول اوميروس
الشاعر حيث يقول اما هذا فهو فاضل واما ذاك فصالح واما الذي لا يفقه من نفسه ولا يفقه

الخاسر فليصحب

اذا فطن فهو الشقي العطب واذ قد ذكرنا ما ذكرناه فلا باس ان نزيد في البيان ونومي فضل ايماءة
الى هذه السعادة ليكون الطالب لها اشوق اليها واحرص عليها فنقول ان من عرف الموجودات
كلها على شرايط التي قدمناها وعلى الترتيب الذي نطقت به الحكماء لنا وسهلوا علينا ووقفنا
فاولها باللوح لما من ذلك تركيب عالمنا هذا وكيفيته وطبيعته والقوى الكثيرة المدبرة له ويرى في نفسه
كما في العالم الكبير ايضا ويرى اتصال هذه القوى بعضها ببعض وتحريك بعضها البعض وانتقالها كلها
على نظام في غاية الحكمة الى عالم آخر ليس منها سبيل ولا لها نسبة بالهيولى وهي بسيط مشتمل بالتدبير
على جميع ما كان من اهل العالم الاول محيط بها احاطة تقدير وتصرف سار فيها سريانا بلطف
كسريان تلك القوى في الاجسام الطبيعية من غير حاجة الهيولى مع الحاجة اليه ولولا النور الاول
وحده بالعالم الاول واستمداده فيما حاجات ان يلوح له هذا العالم الثاني الذي هو بسيط بالاضافة
الى ما كان دونه فاذا انس بالنظر الى هذا العالم ايضا وقوي بصره فيه شاهد الالهية فيه من عجايب الحكمة
وآثارها ما هو الطف واغرب واعجب مما كان شاهده اولا وراى ارتباط تلك الآثار بعضها ببعض
وتدبير بعضها البعض ولاح له منها عالم آخر ليس منها سبيل ولا هو منها في شيء الكرسي
محيط بهذا العالم الثاني كاحاطة الثاني بالاول الحق انه بسيط غير جسماني ولا يحتاج الى مكان
بل يشتمل عليه بالتقدير والتدبير كاشتمال الثاني على الاول ويمده بقوته كامداد الثاني
الاول ويجري فيه ذلك السريان اللطيف الذي يجري منه مجراه من الاول الا انه اشد لطافة
منه فاذا انس ايضا بهذا العالم الثالث لاح له بالاضافة نسبته الى الثاني كنسبة الثاني الى الاول
ولولا انسه بالعالم الذي قبله واستمداده فيه لما لاح له هذا العالم الاخير ولا انس بشاهده
احوال هذه العوالم وراى عجايب آثار الحكمة فيها وحده ولم يجد منها وراى حاجة ما كان منها مركبا

الى مركب ارتقى منه بالضرورة الى ما فوقه الى ان يرى علته وسببه والعلة تحوي من المعلول و
البسط منه فان ظهر له في الآخرة بعد الاستقصاء في النظر تركيبه واثر طلب علته ايضا ولا يزال
كذلك حتى ينتهي الى الواحد بالحقيقة الذي لا كثرة فيه وعلة الاول الذي لا يتعلق علة وبسيط بالصحة لا تركيب
فيه ومستغن بنفسه لا حاجة به الى شيء وممد بقوته الكل وما دونه غير مستمد لشيء هو فوقه
لان القوى الكثيرة تنتهي اليه وهو اعلى منها كلها ولم يجز ان يكون قبله شيء اذ الوحدة
بالصحة هناك والحكمة البالغة التي منها ابتدع وتفيض الحكم كلها منه وفي ذلك ينبوع الحكمة او
البسيطة التي لا يشوبها الكثرة بتة فاذا انتهى هذا الناظر اليه ووقف بالشهود عنده و
علم انه المبدأ الاول الذي لا يتعلق بشيء ولم يجد له ولا فيه شيئا من صفات العوالم التي
هي معلولاته وعلم ان جميع ما اطلق عليه من صفات مبدعاته واسمائه الفوا لحبيب
وعلته وحليه وجواده وما اشبه ذلك مما في طاقة اللسان وقدرة البشر انما هو مستعار و
مجاز لانه نعم وتقدس من وجد هذه الفضائل كلها او مبدعها او هو غيرها وهذا مما لا يمكن
يمكن بلوغه بالعقل ثم ان الناظر في هذه العوالم التي ذكرتها المرتقي فيها الى هذه الرتبة
يجد من اللذة ما اشاهده بعين عقله ما لا يشبهه شيء من اللذات الجسمانية وليس فيها
لان تلك لذات من الالام وهذه صحيحة محضة من الله روحانية دائمة غير مفارقة لصاحبها لا يمكن
ان يزول ولا ينقطع ولا يتسلط عليه ان يسلبها منه وان شاركه آخر فيها لم ينقصه ولم يغيره بل يزداد
اللذة بها اضعاف بهجته ومن وصل الى هذا الموضع اتفق فعلى بينه كثيرة ومنازل متفاوتة ومراتب
مقامات وليس يعرف كنهها الا من يرتقي من جنباتها او ذاق بعض حلاوتها او من ههنا
يبين صحة ما قلناه فيما تقدم ان المرتقي من اسفل الى فوق على تدريج صحيح هو الذي يعرف مرتبة معرفة

لا ريب فيها ما يمكنه ان يراه نحو ما يستطيع المخلوق ان يرى خالقه فاذا عكس نظره من فوق وتخلله
فيه كما صعد نظره الى تحتها اعلى الاول اللطيف الواحد على ما دونه واحاطته بالجميع احاطة تعلم
وتدبير لاحاطة العقل بالنفس والنفس بالطبيعة وكما احاطت الطبيعة بالاجسام من غير حاجة
اليها وظهرت لحاجة الجميع اليه وغناه عنها اجل وتعالى علوا كبيرا في كيفية حال
النفس بعد مفارقتها البدن وما الذي يحصل لها بعد موت الانسان قد بينا بالحجج القوية
ان النفس العاقلة من الانسان باقية بعد موته وانها غير قابلة للفناء فاذ كانت باقية فلا بد
ان يحصل على احدى حالتيها من سعادة او ضدها ونكرنا حال السعادة لانها غير متصورة لنا الآن
وليس يمكننا ونحن بشر ان نقف على حقيقتها الا بالاشارة الخفية والايماء البعيد والا بالرموز و
ضروب الامثال لما نشاهده لبعد تلك الحال من حالنا هذه وخروجها من عاداتنا لاسيما وقد سمعنا
الله عز ذكره يقول فلا تعلم نفس ما اخفي لهم من قرة اعين وسمعنا رسول الله صلعم يقول هناك ما لا
عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر الا انا وان كنا عالمين بان تلك الصورة غير الهيئة
لنا وانا لا نحظى بها الا بعد الانسلاخ من الهيولى الانسانية وبعد التقصي من الكدرة الطبيعية وبحمله فلنذكر
جميع ما نحن فيه وقطع العلائق كلها منا فلسنا نترك بلوغ ما يمكن بلوغه بحسب الطاقة البشرية
وملاحظة هذا النبأ العظيم بما وهب لنا خالقنا عز وجل لنا من القوة النفسية التي تدرك كل موجود
بقدر طاقة المخلوق لاسيما وقد وطئنا لذلك توطئات مما تقدم وامكننا ان نشير في هذا الموضع بقول
اشارة الى المعاني ومثال فنقول ان الموجودات كلها تنقسم الى قسمين جسماني وروحاني اما الجسمانية
فانها مخلوقة كريات اذ كان شكل الكرة افضل الاشكال وابعدها عن قبول الآفات ولم يمكن ان
يكون متفرقة لان الكريات اذا تميزت وتباعدت بعضها عن بعض وجب ان يكون بينها جسم

آخر

آخر او خلاء والجسم الذي يحصل بين الكريات لا يكون كرة والخلاء ممتنع وجوده بما بينا في
غير موضع فوجب بالضرورة ان يكون الكريات يحيط بعضها ببعض على حسب ما هو موجود
وذلك ان كرة الارض يحيط بها كرة الماء الا ما انحسر عنها من شق الشمال وذلك لحكمة عظيمة
جعل لها امر كرة الشمس خارجا من مركز الكل فقربت من ناحية الجنوب فجذبت الماء الى
هناك فحصل البحر في الجنوب وانحسر الماء من الشمال فظهر ما ثبت به العمارة في الارض ونشأ فيها
الحيوان وكرة الماء يحيط بها كرة الهواء وكرة الهواء يحيط بها كرة النار وكرة النار يحيط بها
كرة القمر ثم تحيط الافلاك المكوكبة بعضها ببعض الى ان ينتهي الى فلك تاسع غير مكوكب
يقال له فلك الافلاك وهو يحرك الافلاك الثمانية بحركة نفسه الى خلاف جهاتها وتدبيرها
في يوم وليلة دورة واحدة ثم ان كل واحد من هذه الكريات بالاضافة الى ما فوقها كالثفل له
كالكدر وذلك ان الارض بالاضافة الى الماء كدرة وكالثفل له وكذلك حال الماء عند الهواء وحال
الهواء عند النار وحال النار عند فلك القمر وعلى هذا الحد حتى يكون فلك القمر عند ما فوقه
الى ان يبلغ الى فلك الافلاك غير المكوكب فهذه صورة الموجودات الجسمانية فاما القسم الآخر
من الموجودات اعني الروحانية فانها وان لم يكن محيطة فهي ايضا بنوع من الاعتبارات اللائقة
بها محيط بعضها ببعض ولكن احاطة روحانية لانها غير محتاجة الى المكان فلذلك ينبغي ان
يعتقد فيها ان احاطتها احاطة تتميم وتدبير وذلك ان الطبيعة تقوى فيها انها محيطة بالاجسام
الكرية ولسنا نريد الاحاطة التي بيناها في الاجسام الكرية ولكنا نريد احاطة تحريك وتقليب
واشتمال وتصوير وتدبير لانها القوة الالهية سارية في الاجسام كلها امر تدبيرها حتى لا يشذ عنها شيء
لا ظاهرا ولا باطنا ومن عرف كيفية احاطة الطبيعة بالاجسام كلها عرف كيفية احاطة النفس

بالطبيعة وكيفية احاطة العقل الفعال بالجميع وكيف يشتمل على الكل وهو واحد فاذ قد فاض بالجود
عليها امسك لجميعها ثم ان المراتب الاوساط الروحانية اذا اعتبرت باضافة بعضها الى بعض
كان الاعلى منها بالاضافة الى ما دونه شريفا وبالاضافة الى ما فوقه دنيا وكما تصورت الحال في القسم
الحال في القسم الجسماني من كون الاسفل بالقياس الى ما فوقه فكذلك ينبغي ان يتصور الحال في القسم الروحاني
الا انك تسمي الكل باسم لايق بالشي الروحاني المهم لا ان تفهم منه معنى غير جسمي فلا باس به
لان الاسماء لا مضايقة فيها اذا لم يشتبه المعنى على السامع واذ قد تقرر ما وجب تقريره على
هذه الموجودات فانا نعود فنقول ان هذا القسم اعني الروحانيات من الموجودات من اجل
انها ليست اجساما او غير محتاجة الى مكان فان اتصالها اذا اتصلت لا تضيق بعضها على
بعض ولا تزيد فيها ولا ينقص اعني زيادة جسمانية وانما عرض للاجسام ان يضيق بعضها
على بعض لمكانها لانها تتصل اما بالاختلاط ومجاورة الاجزاء واما بالمحاطة للسطوح والنهايات
وفي كلتا الحالتين يزداد مساحة المتصل بهما او ذهابا في الجهات الثلث واذا لم يكن هذا القسم
الذي نحن في ذكره جسما ولا حاملا طولا وعرضا وعمقا لم يعرض له ذلك وانا امثل هذا المعنى مثالا
حسيا ليقرب من الفهم فاقول ان انوار الكواكب وشعاعاتها لا محالة كثيرة وهي واصلة الى الهوا
واختلافهما بحسب اختلاف ما اتصلت عنه وليس يظن احد انها تتضايق في الهواء ولو كانت
اضعافا مضاعفة على ما هي عليه وانما يزداد الهواء بها مسافة فاما هي في انفسها فلا تزداد
مساحة ولا تضايق بعضها بعضا فهذا المثال متى فهم يسهل تخيله فاما انها تتميز بعضها عن
بعض فانا نورد له مثالا اخر فنقول انا قد بينا كيف اشتمال الطبيعة على الاجسام وكيف اشتمال
اشتمال النفس على الطبيعة وكيف يشتمل العقل على النفس وان هذه الموت لو كثرت فليس

نظن انها اختلطت او تخلخلت بل كل واحدة منها لها غير حال الاخرى وان لم يكن جسمية ولا مصورة
فان العقل لا يميز بينها التميز هذا في انفسها وان لم يكن هذا التميز مكانيا ولا جسمانيا وايضا فانا نجد
لكل جزء من اجزاء البدن عدة قوى هي مجتمعة فيه منها القوة الغاذية والقوة الهاضمة والقوة
الماسكة والقوة الدافعة وليس يظن بهذه القوى انها تتحد او تتصل ولا انه يضيق بعضها مكان
بعض وانما يعلم انها متميزة لانه قد يضعف بعضها او يضعفه الطبيب بالعلاج حتى يصلح وان كانت
هذه الاحوال فيه ومنه فكذلك ينبغي ان يتصور الامر في النفس المفارقة للابدان فانها غير مختلطة
ولا متخلخلة ولا ان يضيق بعضها على بعض وهذان المثالان كافيان فيما اردناه ولكنا نستزيد
السامع بيانا وتمثيلا فنقول انك لو تصورت العالم اضعاف ما هو عليه من الكبر وكثرة عدد
الاشخاص لكان الطبيعة كافية لها ومتسعة للاحاطة بها وتدبيرها وتحريكها غير محتاجة
الى زيادة في ذاتها ولو تصورت العالم اصغر مما هو عليه واقل عدد الاشخاص لم يكثر لكانت
النفس التي تدبره الان هي التي كانت مدبرة من غير ان ينقص او ينقص اثرها فكذلك يجب ان
يعقل في النفوس اذا فارقت الابدان واتصلت بها او يعرض في هذا الموضع شك نورده ثم نحله
بمشية الله تعالى وهو ان لسائل ان يقول وليست هي النفوس المختلفة في المقامات كيف يكون لها
لاجل السبب في الابدان لان منها الشريرة ومنها الخيرة ومنها متفاضلة وتلك حركات الشريرة
ونحن نورد لهذا الشك نظيرا ومثالا لما يقربه الى الفهم ثم نحله فنقول انا حين ذكرنا امر الطبيعة
والنفس والعقل ومثلنا احاطة بعضها ببعض واشتمال بعضها ببعض ومثلنا الى مقامها انها
انفس ونقول الان من شان كل عالم ومرتبة من الاوساط ان يكون له نسبة الى ما فوقه والى ما تحته
فالاعلى من هذه المقامات ابدا يتصل بما فوقه اذا تخلص والاخير شيئا من الاخيرية فقط فانه الاعلى

ويقوي بعضها

منها فهو مطلع على ما دونه محيط به عالم بحقيقته ومثال ذلك ان الطبيعة لا علم لها بالنفس و
لا خبر عندها منها الا من جهة حاجتها اليها وفيض ذلك عليها فاما النفس فهي مطلعة على الطبيعة
محيط العلم بها مدة لها من خيراتها وكذلك حال النفس عند العقل وحال العقل عند البارى تعالى
ولهذا لا يعرف شيئا من البارى عز وجل الا انيته ولذا عرفنا انيته من جهة حاجتنا اليه
ولان العقل يرى الفيض دائما عليه من نحوه ويعرف حقيقته ما قلنا من حال النفس لاجل حركتها
ونحو لانها بالروية تطلب الوقوف على امر ما فبينا هي في تلك الحركة اذ انما هي ما طلبت فكانما
اعطيت شيئا فاخذته من غير ان يعلم صورة من اعطاها وكيف اعطاها الكثير مما انما
طلبت فاعطيت ولولا ان حركتها ربما كانت غير مستقيمة لاخفى انها تكون ملتبسة بالحيوانية فهي حينئذ
حركة مضطربة كحركة المفلوج الذي يريد ان يحرك يمينه على خط فيحرك على غير ما كانت ابدا مصيبة في
كل ما تروى فيه ولكن ربما اتاها الخطا من جهتها لا من جهة المفيض عليها اذ قد تبين بما قلنا الان
ان هذه المقامات ابعض هذه سبيلها اعني ان كل مقام منها تحب نسبتها الى ما فوقها نسبة المطلع عليه
والمعلم به فاما بالنسبة الى ما تحتها فهي محيطة به ومطلعة عليه والفيض ياتي من كل جهة بحقائقه
ومنزلته ولان كل مقام من مقامات الخيرات له نسبة ما بالمشاكلة الى غيره فهو يلتذ بجانبه اعني من
النفوس التي لها مثل مقامه لاجل المناسبة والمشاكلة ويلتذ ايضا بنفسه وما يحصل له من صورة الكمال
وما يستفيد بذلك من الحيرة والكون في جوار الله عز وجل وليس يضاد الا الشرير التي ليس لها نسبة
اليه ولا هي معه في مقامه فاما الشرير فهي تضاد الخير وتضاد بعضها بعضا وهي عادمة صورتها
التي هي كمالها فهي لذلك متاذية بانفسها ما يتاذى بعضها ببعض ولما انقطع عنها الروح بالفيض الحقيقي
غير قابلة ولا مستعدة ولا مستهيئة لقبوله فالعذاب متصل بها غير منقطع عنها ثم نعود الى ذكر

تلك

تلك السعادة التي اومانا اليها فنقول ان النفس صح ما قلنا انه لا يجوز ان يكون لها شيء من المراتب السفلى
سعادة ليس للعليا بل السعادة التي للاسفل انما هي مستفادة من الاعلى وهي كالظل منها ولتلك
السعادة هي التي للاعلى تامة محضة وفي الاسفل ناقصة مشوبة فيجب لذلك ان نعتقد لجميع الاعلى مراتب الانسانية
سعادة ونحن في هذه الابدان ملابسون للطبيعة وبحسب الاقتصاد مع الحوس ومع كل الجهات هي كلها
كالظلال والشبح لها واعلى منها الا انها تفيض من هناك وهو تم كامل تام محض وان كنا الان نتصور حق تصوره
وكما ان الطفل الذي لن نطلع على حال اللذة ونعرف تفصيل سعادتنا التي نحن لها اونحن نقطع انها الان
الى سعادتنا الكل حال الاشياء التي هي فوقنا فانا انما نطلع على احوالنا ونرى الاشياء التي نحن بها سعادة
ونعقرها ولو نعلم اننا لا نسبة لها الى سعادتنا او كما انا اذا نظرنا الان ونحن ناس محصلون في احوالنا التي كانت لنا
في الطفولية والرضاع وفي حال ما كنا اجنة في بطون امهاتنا او اطباق الارحام وما كنا نعده سعادة و
نكره مفارقته حين حضرنا تلك الالام ونبحنا ومن ذا بذكرها انقضت عنا او ترفعنا ماكانت تكون حالنا بعد منها
لا بل لا تلتئم نسبة بين حبة الاشياء التي هي لنا الان سعادتنا وتلك التي منها وذلك ان النفس ان حصلت منفردة
بذاتها خالصة من كدر الطبيعة ودرن ما اصابها او وجود اخر اشرف من الوجود الانساني ومرتبة
اعلى من المرتبة البشرية ويكون سعادتها مناسبة لاحوالها ومثل النفس في ذلك مثال الفرخ الذي
يتكون اولا في البيضة فانه ما دام متكملا بصورته التي عنه قشرة وتصور بصورة اخرى غير صورة الاولى
الا ان النفس يحصل لها من مفارقة البدن صورة يلزمها بحسب ما اقتنته وكسبته ونسبته
الى غيرها ويحصل لها من الاشياء على هيئة تصير بها مطمعة وامثلة وقد كنا بينا ان النفس العاقلة
فعلا يخصها اقوى فانها وانه هو الذي يكملها او يسوقها الى سعادتها وذكرنا ما هو وكيف هو فمتى
عاقها عن فعلها هذه عائق وقد عاقها عن سعادتها او قصرت فيها بالاهمال لها عن رتبتها

لانتكاس في الخلق والخروج عن طاعة العقل الذي هو رسول الله الى خلقه وعقبى ذلك
البعد عن جوار الله في دار البقاء والمصير الى الشقاء الدائم والعذاب الاليم وقد تبين في مباحث
الفلسفة ان اللذات الجسمانية انما هي راحات من الآلام واللذة من الم ليست لذة بالحقيقة وانما
مثلنا فيها مثل الموسوق الذي يحك حكة فيجد لها راحة والكلام على تصحيح هذا الرأي
يخرج بنا عن غرضنا من هذا الكتاب وهو مسطور مشروح في مواضعه فلنوضح هذه
المواضع الغامضة التي هي غير معتادة لاكثر الناس وهي اواخر الفلسفة وليس يحققها الا انهم انما يعرفون
بالحس وما يلزمه اعني الوهم فكل ما لا يحصل لهم من هذا الوجه يظنونه باطلا وحسبوه باطلا لانهم
لا يرونه اذ كانت بالعين التي يبصرون بها هذه الاشياء لم يكن موجودا لهم وبينهم وبين الحقائق حجب
كثيفة من الحس فهم يعدونه من الخرافات واهل الحقائق يرحمونهم كما يرحمون العميان ولذلك يحبون اللذات
ويردون المحسوسات فكل ما يخفى عليهم من ان يضربه لا منها ان يسكنوا اليها والا طرحوه وظنوه لا شيء
فقد قال بعض الحكماء ان الجهال يحسبون الذي بالحقيقة شيء لا شيء ويحسبون الذي هو لا شيء شيء
وهذا الكلام قريب المعنى من كلام افلاطون الذي حكيناه فيما سلف انك لا تزال تسمع من الطبقة التي
العلم اذا شبه ليس الحقيقي من المعقولات المجردة التي ليست في مواد يقولون هذه صفة المعدوم وهذا
اذن لا شيء وهذا غير موجود ولعمري انه معدوم غير موجود في الحواس التي يطلبونه فيها لكنه
موجود حق الوجود وليس له مواد دواء فقد قلنا اما يرى الوجود حقا سوى انه ينبغي ان يعطف
عليهم بالرحمة كما يعطف على الاكمه فانهم يضربون المريات من الانبياء عليهم السلام والحكماء الكرام
المكارم منهم ومع تأييد الله تعالى ابانهم لم يفقهوا التوجه لتلقينا او اكثرهم لا يصدقون الا بعد ان يتوهم
حسبما اعطينا على ... من هذه الطبقة طالق عليه سائر الصور

وبحسب ذلك الخطأ يكون تفاوت ادوية الخطأ يسيرا لا يخرجها عن السعادة وربما كان كثيرا
يخرجها عن السكون في الغبطة التي نعني بها حسن سعادتها وهي لا تستتار بالحواس وهي التي
في الامور الخارجة عنها فان الامور الخارجة عنها انما يصل اليها بالحواس وهي التي تهيج
النفسين اللتين ذكرناهما فيما سلف وقلنا انهما فاسدتان بفساد البدن مثلا شيان لكن قوتها
بالهيولى والصورة الهيولانية اعني الشهوة والغضب فاذا ثارت الشهوة بالحواس ومالت كذا من
خارج حركت النفس الى الاشتغال باللذات البدنية من المطاعم والملابس والمناكح وما اشبهها واذا
ثار الغضب حركت النفس ودعاها الى الحقد والانتقام والى الاشتغال بطلب الكرامة والعزة والرياسة
وحب الغلبة والتسلط وهذه كلها اغلاط النفس وحجوبها عما يخصها مما ليس خارجا
عنها وهي موجودة من خزانة الحقائق لها من اجل انها ليست المكونات وتحت الزمان الذي حكيناه عن
افلاطون انه لم يوصف باسم الوجود واذا لم يكن موجودا فاي حظ لها من الحقيقة وهي تعطل النفس
وتمنعها من سعادتها او تجعل لها غشية ولبوسات وتشبيها بالسكر الذي يحكى انه الحركات المستقلة
فتمنعها عن كمالها او المصير الى سعادتها فان كان المستعمل لهذه الشهوات رجعنا الى العقل فيها
اعني انه يستعمل منها ما الى الامور قدره وانبسط العقل وبطاعة الشريعة التي في الوقت وفي ... فهو
ما ذكرنا قبل انه يحط حظا يسيرا لا يخرجها عن السعادة لان النفس الناطقة تتشبه بالعقل وتشبه
هي الاشرة المستعلية على الشهوة والغضب في مراتبهما التي تشبه مرتبة الملك والملك الاخر في مرتبة
العبيد لانه انما يمتثل امرها ويقف عندما تحده ويرسم بحسب ما امرها به العقل وان كان استعمل
لها امتهانا كافيها بان تابعا لها حتى يصير هما العالية على العقل ومتقدمة له في تحصيلها شهوتها
بيعها وعيا فيها بالنشوة ... الى الحرص الشديد من العشق والفسق والجور وضروب الاثام فلك

انتهى

الهيولانية وحقوق معاينتها فيه واستاق اليه صفات المخلوقين فان دعوتهم الى تجريده من هذه المعاني
قالوا فهو اذن معدوم فلذلك شرع لكم وما يستطيعون فهمه ولا اخرجوا منه الى التعطيل
والله رؤوف بالعباد يعلم عجزهم ويبيح لهم طاقتهم اذا لم يكونوا معاندين وهو الغفور الرحيم

في النبوات وهي تشتمل على عشرة فصول   في مراتب موجودات العالم واتصال بعضها

ببعض انه لما كان قصدنا الاول الكلام على النبوات فان الاصل الحقيقي له انما يتم بعد ذكر مراتب الموجودات
والحكمة السارية في جميعها التي تنشأ من قبل الواحد الحق فاعطت كل مرتبة قسطها ووفتها قدر
استحقاقها بالميزان العدل حتى تبتدئ باول هذه المراتب وتنتهي بالنبي آخرها فاذا انتهينا بالموضع الذي
هو غرضنا الاقصى وغرضنا وتحققنا مرتبته ونسبناه الى ما تحته والى ما هو فوقه ليكون علمنا به
اتقن واوضح فاذا كنا مضطرين في غرضنا الى ذكر الموجودات فينبغي ان نفصلها تفصيلا نقف
منه على مقصودنا ولنتوجه اليه بالطلب فنقول ان اجرام الموجودات بعضها ببعض وان الكل
واحد اذا اخذ من مركز الارض الى ان ينتهي الى السطح الاعلى من الفلك التاسع وانه حيوان واحد
ذو اجزاء مختلفة فهو امر قد فرغ منه الحكيم واستقصاه فاما تقسيم اجزاء هذا الكل فانه بالقسمة
الاولى ينقسم الى قسمين عالم الكون والفساد وهو عالمنا والى العالم الذي لا كون فيه ولا فساد وهو
السماء والافلاك بما فيها من الكواكب المتحيرة فيها وهيآتها وتركيبها واتصالها وافراد هذا
فهو ايضا مشهورة مشروحة في كتب المجسطي ببراهين هندسية لا تعترضها شبهات ولا يمكن فيها قدح واما اتصال
الاجرام التي في عالمنا هذا فهو مشاهد لا ما ابطله قوم من وجود الخلاء اي البعد من غير جسم وهذا ايضا
مشهور ظاهر في كتاب السماع فاما اتصال الموجودات التي نقول ان الحكمة سارية فيها حتى وجدناها
وانتظام التدبير المتقن من قبل الواحد الحق في جميعها حتى يتصل آخر كل نوع باول نوع آخر فيصير كالسلك

الواحد

الواحد الذي ينظم خرزا كثيرة على تأليف صحيح حتى جاء من الجميع عقد واحد فهو الذي يزيل الشبهة
والذي لا يعلمه الا بمعونة الله عز وجل ان اول اثر ظهر في عالمنا هذا من نحو المركز بعد امتزاج العناصر
الاولى حركة النشوء في النبات وذلك انه تميز عن الجماد بالحركة والاغتذاء وللنبات في قبول هذا الاثر عرض
كثير ومراتب مختلفة لا تحصى الا انا نقسمه الى ثلاث مراتب فهي الاولى والوسطى والاخرى ليكون الكلام
عليه اظهر وان كان لكل مرتبة من هذه المراتب عرض كثير وبين الاولى والوسطى والاخرى مراتب كثيرة الا انا
نميز الثلاث بما يمكننا ان نشرح ما قصدنا اليه من اظهار هذا المعنى اللطيف فنقول ان اول مرتبة النبات
في قبول هذا الاثر الشريف هو ما نجم في الارض ولم يحتج الى بذر ولم يحفظ نوعه ببذر كانواع الحشائش
وانه في افق الجماد والفرق بينه وبينه هو هذا القدر اليسير من الحركة الضعيفة في قبول الاثر من القوى ولا يزال
هذا القوى في نبات آخر يليه في الشرف الى ان يصير له من القوة في الحركة الى ان يتفرع ويتبسط ويتشعب
ويحفظ نوعه بالبذر ويظهر فيه من اثر الحكمة اكثر مما ظهر في الاول ولا يزال هذا المعنى يزداد في شيء
بعد شيء الى ان يصير الى الشجر الذي له ساق وورق وثمرة يحفظ بها نوعه ويغرس بصونها
بحسب حاجته اليها وهذا هو الوسط من منازل الثلاث الا ان اواخر هذه المرتبة متصل باوائل او
هو في افقه وهو ما كان من الشجر على الجبال وفي البراري المنقطعة وفي الغياض وحيث لا يحتاج الى
الى غرس بل ينبت بنفسه وان كان يحفظ بالبذر وهو يقبل الحركة بطيء النشوء ثم يتدرج من هذه المرتبة
ويقوى هذا الاثر فيه ويظهر شرفه على ما دونه حتى ينتهي الى الاشجار الكريمة التي تحتاج الى عناية من
معالجة التربة واستعذاب الماء والهواء لاعتدال مزاجها والى صيانة ثمرتها التي يحفظ بها نوعه كالزيتون
والرمان والسفرجل والتفاح والتين والعنب واشباهها ويتدرج ايضا في قبول هذا الاثر وظهوره
الشرف الى ان ينتهي الى مرتبة الكرم والنخل فاذا انتهى الى ذلك صار في الافق الاعلى من النبات وصار بحيث

ان زاد قبوله لهذا الاثر لم يبق لصورة النبات وقبل صورة الحيوان وذلك كالنخل فانه يبلغ من شرفه
على النبات الى ان يحصل فيه نسبة قوية من الحيوان ومشابهة كثيرة اولها ان الذكر منه متميز من
الانثى وانه يحتاج الى التلقيح ليتم حمله وهو كالسفاد في الحيوان وله مع ذلك مبدا آخر يجري مجرى قلبه وهو
اصله اعني الجمار الذي هو كالدماغ من الحيوان فان عرضت له آفة تلف وليس كل شيء من النبات
لان لذلك مبدا واحدا وهو الاصل النابت في الارض فما دام ذلك ثابتا على حاله ولم يعرض آفة فهو
باق الحيوة ونور النخل الذي يبتدي طلعا ويتلقح النخل بشبه الرائحة بمني الحيوان وقد اختص النخل بالمني
خصال اخر كثيرة يشابه بها الحيوان ليس هذا موضع احصائها والى هذا المعنى يومي قول النبي ص
اكرموا عمتكم النخلة فانها خلقت من بقية طين آدم ثم فقد تبين بلوغ النخلة غاية الوضع للنبات
ان يبلغه وصار في افق الحيوان وهذه المرتبة الاخيرة من النبات وان كانت غاية شرفه فانها اول
افق الحيوان وهي ادون مرتبة واخسها وذلك ان اول ما يرتقي من النبات من منزلته الاخيرة ويتميز
به من المرتبة الاول هو ان ينقلع من الارض ولا يحتاج الى الثبات العروقي فيها لما يحصل له من الشعور بالحركة
الاختيارية وهذه المرتبة الاولى من الحيوانية ضعيفة لضعف اثر الحس فيها وانما يظهر فيها في جهة
واحدة اعني حسا واحدا وهو حس العام الذي يقال له حس اللمس وذلك كالصدف وانواع الحلزون التي
توجد في شطوط الانهار وسواحل البحار وانما نعرف حيوانيته ويعلم انه ذو حس واحد من اجل انه يطلب
من موضعه سعته وملائمه ويفر من خلافه ولا استجابة لاحد وان اخذ باطنا وعلى ترتيبه لئلا
موضعه وتمسك به وذلك انه يحس بان الانسان يريد اخذه فيصعب جذبه ويشتد على مكانه لتشبثه
لتشبثه به وهو ضعيف عن النقل وان كان قد ينقلع من الارض وصارت له حيوة لانه في الافق الاخير
من النبات وفيه مناسبة منه ثم يرتقي من هذه المرتبة الى ان ينتقل ويتحرك ويقوى فيه قوة الحس

ويظهر

[illegible]

ويظهر اثر النفس فيه قليلا ويلتمس منافعه ويصير له حاسان كالدود وكثير من الفراش وكالدبيب
ثم يرتقي عن هذه المرتبة ويقوى اثر النفس فيه حتى يصير منه الحيوان الذي له اربع حواس
كالخلد وما يشبهه ثم يرتقي من ذلك الى ان تصير له حس البصر شيء ضعيف كالنمل والنحل والحيوان
الذي على عيونه شبه الحرف وليس له اجفان ولا بنية لحدقتها ثم يقوى ذلك الى ان يصير منه
الحيوان الكامل في الحواس الخمس وهي مع ذلك متفاوتة المراتب فمنها البليدة الجافية الحواس
ومنها الذكية اللطيفة التي تستجيب للتاديب وتقبل الامر والنهي وتستعد لقبول اثر النطق والفهم
كالفرس من البهائم والبازي من الطير ثم يقرب من آخر مرتبة البهائم ويصير في افقها الاعلى
وفي اول مرتبة الانسان وهذه المرتبة وان كانت شريفة فهي دنية وخسيسة ويحركها بعيدها من
مرتبة الانسان وهي مرتبة القرد واشباهها من الحيوان التي قاربت الانسانية وليس بينهما الا
اليسير الذي ان تجاوزه صار انسانا فاذا بلغها انتصب قامته وظهر فيه تمييز لتشبه الجنس
الذي يناسب احواله وقربه من افق البهائم ولكنه على حال يهتدي ويقبل اهلها الى المعارف ويقوى
فيه اثر النفس ويقبل التاديب بالفهم والتمييز وهذا الامر وان كان شريفا بالاضافة الى ما دونه
من مرتبة البهائم فهو خسيس ودني بالاضافة الى الانسان الكامل النطق وهذه المرتبة الادنى من رتبة
الانسانية فهي في افق البهيمية وهي في اقصى المعمورة من الارض وفي اطرافها من الشمال والجنوب كاواخر
الترك والزنج فان هؤلاء ليس بينهم وبين المرتبة الاخيرة من البهائم التي ذكرناها كبير فرق وليس
بينهم يهتدون بالتمييز الى كثير شيء من المنافع وليس يوجد فيهم حكمة ولا يقبلون شيئا من الامم التي حولهم
فلذلك ساءت احوالهم وقل نفعهم وحصلوا غير مغبوطين ولا مستصلحين لغير العبودية والاستخدام
فيما يستخدم فيه البهيمة ثم لا يزال اثر النطق يظهر ويزيد الى ان يصير الى وسط المعمورة في الاقليم الثالث

[illegible]

والرابع والخامس في تركيبها هذه الآثار وصير بحيث يوامن الذكاء والفهم والاستنباط للامور الكلية
والكيس في الصناعات واستخراج غوامض العلوم والاتساع في المعارف ثم يرتفع التفاوت في هذه
المرتبة حتى يبلغ بها الى حيث يوحى الى الواحد بعد الواحد في وقوف الحس وسرعة الخاطر و
النظر وصحة الفكر وجودة الحكم على الامور الكاينة والاخبار بالاحوال المستقبلة حتى يقال فلان
المعروف فلان محدث ونقاب وكانما ينظر الى الغيب من وراء ستر رقيق وقال الشاعر الالمعي الذي
يظن بك الظن كأن قد رأى وقد سمعا فاذا بلغ الانسان الى هذه المرتبة فقد قارب البلوغ الى الافق
افقه التي يتصل بها او ان افق الملائكة اعني الوجود الذي هو اعلى من الوجود الانسان ولم
يبق بينه وبين الاعلى الا درجات يسيرة نذكرها اذا رتبنا قوى العالم الصغير وشرحناها
ونوضح اتصال بعضها ببعض وكيف يرتقي قوة الحس منه الى ما هو اعلى منها ومنها الى ما بعدها حتى يقارب
الملك ويناسبه ويتحد به فهناك يتبين غاية القوى الانسانية ونهاية شرفه وكيفية
اتصاله بالروح المسمى في القران بروح القدس وبه يطلع الناظر في هذه المراتب على صورة الوحي وكيفيته
ويعرف شرف الرسالة وعلو درجة النبوة ان شاء الله وحده. فان الانسان عالم
صغير وقواه متصلة ذلك الاتصال لان الانسان عالم صغير وقواه متصلة وفيه نظاير
جميع ما في العالم الكبير من الاسطقسات الاربعة ومن المعمور منه والخراب والتشابيه من البروج
والجبال ونظائرها من الجماد والنبات والحيوان وكانه مختصر من الجميع ومؤلف من الكل ثم
ظاهر بين وبعضه خفي غامض ونحن نورد من ذلك جملا يقف بها طالب العلم منه المنتفع به على
وجه الحكمة ولا نستقصيه مبادرتنا الى الغرض المقصود بهذه الابواب من شرح النبوات
وكان في استقصاء باب واحد من ابواب هذا الكتب يحتاج له الى اضعاف حجم هذا الكتاب

وليس

وليس هذا شرطنا في اول هذا الكتاب اذا ما ابتدأنا له فاقول انه لما كان الانسان مركبا لم يجز ان يوجد
فيه العناصر البسيطة لانها لو وجدت فيه لكانت سريعا اعني الجزء من النار البسيط بعينه
الا جاور المركب منه ومن غيره حتى يرده بسيطا وكذلك حال الباقيات وان كانت المناسبة
ظاهرة فعلا فلما لم يكن ذلك وجب ان يوجد فيه مركبة فاذا نظرنا في ذلك وجدنا فيه
ما يجري مجرى النار في الحر واليبس ومجرى الارض في البرد واليبس ومجرى الهواء في الحر والرطوبة
ومجرى الماء في البرد والرطوبة اما ما يجري مجرى النار فهي المرة الصفراء المتعلقة بالكبد لانها
حارة يابسة وهي متميزة عن الخلط ومنبثة في جميع البدن واما ما يجري مجرى
الارض فالطحال لانه بارد يابس وهو الجسم المستقر هذا النوع من الاخلاط ومنه ينبث في البدن
واما ما يجري مجرى الهواء فالدم الذي في العروق لانه حار رطب واما ما يجري مجرى الماء
فالبلغم وهو مبرد وعاء نفسه كما عمل في الجملة الاركان من انه مشتعل لانه يشتهي ضوؤه
لانه متى صار غذاء تاما ولم يكن له فضلة كتلك الاخر وبنوع اخر من الاعتبار القلب معدن
الحرارة واليبس وهو بطبع النار والكبد معدن الحرارة والرطوبة وهو بطبع الهواء والدماغ
معدن البرد والرطوبة وهو بطبع الماء والعظام معدن البرد واليبس وهو بطبع الارض
وكانت هذه الاصول الاربعة اوائل الاخلاط الاربعة وتلك فروعها فاما امثال الاثار نظائرها
في العالم الصغير فبخار البدن يجري مجرى السحاب والعرق يجري مجرى المطر فاما عروق
البدن فان كبارها يجري مجرى الاودية وصغارها يجري مجرى الانهار والجداول واما
الشعر فهو جار مجرى النبات والحيوان الذي يتولد في ظاهر البدن يجري مجرى الحيوان
البري والذي يتولد في باطنه يجري مجرى الحيوان البحري ونضع البدن للعالم الذي فيه

والوجه يجري مجرى العامر الذي فيه البلدان ونصفه الآخر الذي فيه القفا يجري مجرى الخراب الذي فيه
البراري فاما العينين فيجري مجرى الكوكبين النيرين وشعاعهما وطبقات العين تجري مجرى الافلاك
الكواكب ويحدث في البدن جميع ما يحدث في العالم من الرياح والزلازل والطوفان والرجفة
اعني العطاس والزكام والحميات وغيرها من عوارض البدن تحدث في البدن ما يجري من ذاته
وبالطبع ولا يمكن بتركه القلب منه ما هو ساكن بذاته وبالطبع والاذن منه ومنه ما يتحرك
بالقسر والعرض والاختيار كسائر الاجزاء من الاعضاء فاما ما يختص من البدن بالبروج الاثنى
عشر والكواكب السبعة لما فيهما من طبايعهما وامثلتهما فقد ذكره المنجمون واستقصوه اما شكل
البدن كله وما كان يجب من شكله ليشبه العالم الكبير ويشاركه في شرف هذا الشكل
لفضله على جميع الاشكال فكان هو واياه قصد بالقصد الاول وذلك ان المقصود من جميع
الانسان هو النوع الذي خلق منتصبا وهو تام كامل في الحواس الخمس وفي بطون آثار النفس
من الفهم والتمييز والذكر والفكر وبالجملة جميع قوى النفس الانسانية ولو خلقه ولم يسوا بين
اجزاء البدن لما تمت حيوته مدة طويلة ولعرضت له آفات كثيرة في زمان اليسير وذلك
لحاجته الى الانتقال والسعي وتناول الحاجات ودفع الاذيات وليس يتم له ذلك الا بالحركة
وحركته المستديرة نحو حاجاته يكون بالتدحرج وفيه من التعرض للآفات ما لا خفاء فيه
وهو مع ذلك يحتاج الى حرارة يحفظ عليه اعتدال الاخلاط او مزاجه عروضا وتلك الحرارة
الطبيعية فكان ينبغي ان يكون في الوسط كالمركز لتنتهي الى الطرف لكرة بالسوي يحفظ عليه
مزاجه وجوهر الدماغ بارد رطب لا يصلح الا بذلك فلو جعلت تلك الحرارة اللطيفة في
وسط لاطفاها سريعا وتلف الانسان وايضا فان الحرارة اذا جاورت الرطوبة احالت البخار

الكثيرة

الكثيرة والبخار الذي لا يجد منافذ الى الهواء عاد الى الحرارة فاطفاها للوقت ولو جعلت لها منافذ
لوصل بينها الهواء الى الحرارة فاطفاها للوقت فوجب من هذه الاسباب وغيرها مما يطول ذكره
ان يجعل تلك الحرارة ولما بعدت احتيج ان يوصل بينها وبين الجواهر التي بجوهر الدماغ مجاري
ومنافذ تجري مجرى الكوات وهي الشريانات التي بين القلب وبينه ولما فعل ذلك احتيج الى زيادة حرارة
وقوتها اذا كانت تصل اليه هناك في مسافة طويلة وقد تنقض بعض قوتها فجعل في القلب
حرارة ازيد ليصل الى الدماغ فيها قدر الحاجة والكفاية لحفظ مزاجه ولما زيدت هذه
الحرارة واحتدت وقويت تحصل فيها لما يجاورها من جوهر القلب بخار دخاني فاحتاج الى نافخ يروح
عنها ابدا بالنفخ البخار الدخاني ويجلب اليها الهواء الموافق لها الذي يبقي فيه فلذلك
خلقت الرية والة النفس لترويح الحرارة وتعديلها في باب البقاء ولما احتاج الى الغذاء المؤدي
لبدل العوض عما يتحلل منه الحرارة خلقت له آلة الغذاء وتوابعها وتحتاج في جميع ذلك الى
الرجلين للسعي الى الطلب والهرب من المكروه واليدين لتناول المنافع ودفع المضار وجميع ذلك
فكذلك منافع الاعضاء من جليها وخفيها وظاهرها وباطنها التي قد دلت على حكمة بالغة
وقدرة محكمة وتدبير غامض وصنع لطيف وهذا المبلغ من الكلام كاف في ان الانسان عالم صغير
وان فلك من حيث قد ظهر ان قواه متصلة كاتصالها في العالم الكبير وانما بقي تبيين مراتب
مراتبها الى اقصاها كما فعل في تلك الا انا نريد ان نبين فضل بيان احوال هذه القوى
لان ذلك غرضنا ومقصودنا الاول وان كنا لم نعمل الكتاب الا بعد ما قدمناه ونقول في
ذلك مستعينا بذي الجود والقدرة ومشيته

في كيفية ارتقاء الحواس الخمس
الى القوة المشتركة ومنها الى ما فوقها وقد قلنا فيما تقدم ان الحواس الخمس حسا مشتركا يجمعها

لجميع ما ونيلها فانا نشعل لاهو لنفرق بين علوم الحواس ولم يكن لها مادتها ولا ما يحفظها ابدان تزول
آثارها ونقول الان ان النفس لما تحركت الحركة المعنوية الى اسفل تجلى بالآلة بينا لم يكن ممكنا في الجسم التركيب
على خفائه وقلة ان يتصل بالنفس على لطفها وبعدها من الجوهر الجسمي الا بوسائط بتلطف منها ثم
اولا فاولا حتى يتصل الى غاية ما يمكنه ان ينتهي اليه وهو مركب ثم تحقق حقوق قوى النفس اولا فاولا
حتى ينتهي الى غاية ما يمكنها ان ينتهي اليه لا لطف بالهضم وحصل منه في الغذاء … لطف ما يكون
… من الطعم الغذاء عادت الحرارة التي في القلب الى بخار منه لطيفا واجرته في العروق الجوفة التي هي
شريانات وهي الطف ما يكون من الدم وحصل منه في العروق الجوفة الذي يرتقي الى الدماغ فيجري في جريانه
الدائم في الانابيب … تصفية آمادا فلا تحتوي فيه بان … وذلك الدم حار … القلب
ثم ترتفع منه بخار لطيف يحصل في فضاء العروق الاجوف الخالي من الدم وكلما ارتفع لطف هذا البخار يحصل
في الدماغ فيتشعب الى عروق دقاق كثيرة شبيهة بالشعر في الدقة فيتفرق في الدماغ ويحلل برده
بحره ويعدله الهواء … ذلك … وبحسب صفاء هذا الروح … به
من الآفات يكون صلاح قوى … النفس واستعداده لقبول آثارها من الحس والفهم … ثم
… من الدماغ اعصابا يكون بها الحس والحركة الارادية في جميع البدن … الحيوان …
فمنها العصبة الجوفاء التي … الى … العينين وينفذ فيها ذلك الروح … غاية
ولطف جدا فيكون به البصر ومنها التي تاتي الاذن فيحصل بها السمع وكذا الباقية فاذا حصل في
كل واحد من الحواس … من المحسوس يتادى منه الى الحس الجامع المشترك وهو قوة من قوى النفس
في … هذا الجوهر اللطيف من الجسم يقبل صورة الآثار كلها كما ان كل حس من الحواس يختص
بنوع من المحسوس فيقبل آثاره ثم يميز بين … وكذلك الحس الجامع المشترك يقبل الآثار

من

من الحواس كلها ثم يميز بينها الا ان الفرق بينهما ان الحس … يقبل الصور بان يحصل فيه ما دامت
المحسوسات من المحسوس … واما الحس المشترك فانه يقبل الصور من الحواس ويحفظ واحدا من
غير ان … ما يحصل فيه من تلك الصور لانه في نفسه صورة والصورة لا تقبل الصورة على سبيل
… بل على طريق اخر … ولذلك يدرك الجميع بلا زمان ولا تجزئة ولا اتفاق
ولا اختلاط الصور ههنا لا … كما … في الاجسام ويرتقي هذه القوة الى قوة تسمى تخيلية …
… وهذه القوى … فعلها … من الدماغ المقدم ثم يرتقي الى قوة اخرى للنفس تسمى الحافظة
وهي كالخزانة التي يحفظ فيها الاشياء الكثيرة … ما يحتاج اليه اذا امتد الزمان بها
وهذه القوة يظهر فعلها في الجزء المؤخر من الدماغ وهناك قوة اخرى للنفس وهي قوة الفكر يقع
بها الحركة … والتوجه نحو العقل ويختص بهذه القوة الانسان دون سائر الحيوان ويظهر فعلها
في البطن الاوسط من بطون الدماغ وليس للحيوانات الباقية هذا الجزء من الدماغ وانما لها تلك
القوتان في ذينك الجزئين فقط ولذلك لا روية لها فاذا حصلت تلك في هذه القوة حتى …
… ونظر فيها … الانسان وفي هذه الرتبة تظهر الانسانية وعلى قدر هذه
الحركة … وصحة نظرها وتمييزها يكون مرتبة الانسان … وعلى
قدر … بالحركة وقبولها آثار العقل يكون مقداره من الانسانية فاذا جعل الانسان اقصى
سعيه … ان ترقيها الى هذه القوة ويحركها ابدا في طلب …
الاول … العقل حقائق الاشياء فاستكملت صورة الانسانية فيه …
وتلك الحقائق هي ابدية الوجود غير داخلة تحت الكون والفساد ولا تحت المدة والزمان لانها
بسائط ومبادئ … هذه … الانسان …

فلم يرد فيما مضى ولا مستقبل ويبلغ الانسان في هذه الرتبة متصاعدا الى غاية افقه التي ان تجاوزها
لم يكن انسانا بل صار ملكا كريما وينبغي ان تتصور لك صورة تلك الوسائط الامر في اواخر آفاقها
واوائل آفاق ما هو فوقها ومن ههنا يمكن ان يتبين كيفية الوحي وايضا اتصال تلك القوة الشريفة
الالهية بالانسان في كيفية الوحي من فهم جميع ما نبهناه فيما تقدم وحصل علم ان المقام
الذي تنتهي اليه غاية شرف الانسانية ولا فوق اعلى منه واذا بلغه الانسان كان متعرضا لاحدى
منزلتين اما ان يرتقي فيها ابدا الى فوق بالطبع ومعنى ذلك ان يلهم الفكرة ملاقحة في جميع الوجوه
لينال الحقائق فيها بقدر طاقة البشرية بقوى حاصلة ومجتهدة نظرة يلوح له الامور الالهية فيقرر في
نفسه تلويحا او نصا من الامور الاوائل التي تسمى بداية العقول ولا يحتاج فيها الى فطن برهان لان البرهان
هو تدرج من الاوائل وهذا التلويح في العقل على نحو النوم وانه ... في ذلك ما نبه ووضوحا اذا
بلغنا اليه وصفا للسير في الاخلاق فاما ان كانت تلك الامور من جهة ان يرتقي فيها اهو يا نحو تلك
اليها لاتصالهما به ومثال ذلك ان الانسان انما ارتقى من قوة الحس الى قوة التخيل ومن قوة التخيل الى
قوة الفكر الى ادراك حقائق الامور التي في العقل وذلك ان هذه القوى متصلة ايضا الاتصال ومناسبة لها
بينا فيما مضى فربما عرض لهما من قوة قبول بعضها من بعض للانسان ان ينعكس بعض الاثر منه
منحطة كما تصاعدت على سبيل العنصر فيترشح العقل في القوة الفكرية ويترشح القوة الفكرية
في القوة التخيلية ويترشح القوة التخيلية في الحس فيرى الانسان امثلة الامور العقلية اعني حقائق
الاشياء ومباديها واسبابها كانها خارجة عنه وكانها يراها ببصره ويسمعها باذنه وكما
ان النائم يرى امثلة الاشياء المحسوسة في القوة التخيلية ويظن انه يراها من خارج وربما كانت
صحيحة مبشرة او منذرة في المستقبل وربما كانت الامور باعيانها من غير تاويل وربما احتاج الى

مرموزة

مرموزة تحتاج الى تاويل تلك الامور لغرض يطول بذكره الكتاب كما هذه الحال اذا استغرقت هذه
القوة الغالبة منه بعض المحسوسات حتى كانه غائب عنها فيشاهد في القوة المتخيلة ما تخيل اليها
من اعلى فيسمع ويرى ما لا يتبين غيره لان تلك الامور مما قبلها او ما فيها او لعلها احاطة بها
في الامور الآتية لغيبة اهله ستقبلها الحكايات اهله ما فيها فاذا اخبر بها كانت صحيحة فاذا قابل
بها اهل الحقائق من الحكم كانت موافقة لان المبادئ والعلل واحدة وكذلك العواقب والمصائر فاذا
اخبر بها من وصل من سبيل الفلسفة واتفق بابها او سد الاعلى الاخر بالضرورة ويبادر الى تفسير
المجهول لما ياتي به اكثر من مبادرة كل منهما لانهما متفقان في تلك الحقائق الا ان الفرق بينهما ان احدهما
ارتقى من سفل والاخر انحط من علو وكما ان المسافة بين السطح والقرار واحدة ولكنها بالاضافة الى
من في القرار يسمى صعودا وبالاضافة الى من في السطح يسمى هبوطا كذلك الحال في تلك الحقائق والمشاهدة
عند من يرتقي اليها وعند من ينحط اليها الا ان تلك الحقائق اذا انحطت لم يكن ان تتصبغ بصبغ
المحسوس لاجل القوة المتخيلة كما ان الامور الهيولانية اذا ارتقت الى العقل بسطها او سلخ عنها
الصور التي كانت لها كذلك الامور العقلية اذا انحطت الى القوة المتخيلة تركبها او بسطها صورة
هيولانية ملائمة لها فاذا شاهد الانسان هذه الحال ولاحظ تلك الامور لم يشك في صحتها او خضعت
لها نفسه واعترف بها لانها هي الامور التي كانت تطلبها بالحركة والروية والجولان وكما انه اذا
اصابها بالروية لم يشك فيها وكذلك اذا شاهدها بالرؤية لم يشك فيها وهذه واسعة العرض
يتفاوت فيها درج الانبياء عليهم السلام ومنازلهم فربما الهم الامور على ما هي عليه وربما كان
فيه غموض فيلوح لهم منه ما يلوح وكان عليه ستر من وراء حجاب وكذلك يكون حال ما يرونه
من الامور المستقبلة في عالم المنام مثل الفتن والحروب وضربها فانهم ربما ... الذي لا

يكون الحياة سنة فقط وربما بلغ تعمرهم الى الف سنة واكثر على ما يظهر لهم من الدليل والعادة وبعض
وان كان جليا عندهم تبينا في نفوسهم فانهم عليهم السلام ويحتاجون لمن يسمعه الى رمز
وضرب الامثال العجيبة من الاوهام وليخرج كلامهم على ما يفهم جميع الناس ولئلا يكون في الانتفاع
به وبالحذق لكل منهم نصيبه وحظه على قدر منزلته فاذا علم في بعضهم فضلا من الفهم خصه بالزيادة
بقدر ما يعلم من احتمال العقل علمنا يقينا ان ما كان بلغنا الى علي بن ابي طالب عليه السلام والحسن
تقريب منزلته منه في الحسب لم يكن ليبذله الا لاهل بيته ومن كان في طبقتهم وما كان يخص
به ذوي الاحلام والفهم من الغريب لم يكن ليبيح به حفاة الاعراب والهمج من الناس لان العلم يجري
في النفس مجرى القوة من البدن اذ كان كلا الحال واحد منهما وبقاؤه هو فيهما يقيهم ذا سوء بهم سوءته ويزيد
في قوته وكما ان البدن الضعيف اذا اكثر عليه من الغذاء وكانت كيفيته قوية لم يحتمله ولم يهضمه فصار
وبالا عليه واعتل منه وربما كان سبب هلاكه فكذلك حال النفس فيما يلقى اليها من العلوم فلذلك كان
حال الانبياء ... وكيف ينبغي ان يكون في مراتب المعلوم في الكتب المعروفة تشبيها بما في الحسية لتكون
تقريبا تشبيها لما يربيه الطفل من غذائه باللبن الحلو للنفس على ... ما كان لو جعل لو
هجابه على الاغذية الغليظة لكان سبب تلفه وهذا المثال كاف فيما اردنا بيانه فلنقتصر عليه
اتم فان العقل ... مطاع بالطبع ان الرتبة التي خص الله بها العقل هي اعلى الرتب
اذ كان جميع الموجودات محتاجة اليه وهو الذي يدبرها بفضائله وان كان بعضها الا انه
صنوف الحفظ مستولية عليه وعلى ذلك فانه لا محالة يخضع له اذا ظهر له في ... فهو ...
الملك الذي يحتجب عن بعض عبيده ويطلع عليهم من حيث لا يرونه فاذا خالفوا امره واحتجوا الى بعض
ما يدفع عنه فانما ذلك لانهم لا يرونه ولا يعلمون انه يراهم فان ... ابدا انه ... تشخصوا

...

ضرورة وهانوه طبعا ويظهر هذا المعنى ظهورا اكثر بينا في البهائم فانها تخضع للانسان وتنقاد
بالطبع ويتبع العدد الكثير منها الراعي الواحد وربما كانت قوة واحد منها اضعاف قوته بل على ... اكثر منهم
اضعافا مضاعفة وكذا حالها في عظم الاجسام والجرءة والبطش وعلى هذا يجري امر الناس
بعضهم مع بعض فان عامتهم اذا وجدوا بينهم واحدا اكثر حظا من العقل فانهم يهابونه
ويخضعون ويتبعونه منقادين مستسلمين كنسبة البهائم اذ الطبيعة واحدة بعينها
كل يفعل اولئك العقلاء بمن هو فوقهم في العقل من الطاعة والانقياد وشدة التهيب والقوة
هذا الامر الطبيعي ربما ظن بواحد من الناس اكثر مما فيه من العقل فينقاد له وربما اوهم الشر
ومن يحب الترؤس والغلبة ويؤثر التسلط والكرامة على غير استحقاق ترسما باثار العقل
بتصنع شديد وحيلة طويلة فيتم له ما يريد فقد بان مما اوردنا بيانه من مرتبة العقل وانه ملك
مطاع بالطبع وان جميع ما دونه يخضع له ويهابه فيستعبد ... غير متصنع لعقله ما ضرب التصنع
وما يقع من جهة الاتفاق والبخت فليس مما نخوض فيه ... موضع اخر ان اقتضاه الكلام لكننا في
سبيل ان نعلم ان من شاهد الانبياء عليهم السلام من اهل زمانهم يرون فيهم من اثار العقل ... عليهم
ما لا يظهر لنا بالاخبار فيتبعونه وينقادون له بالطبع ولذلك يخضعون وينصاعون ويتركون
فيها المهج والاموال ويعادون به الاهلين والاولاد ويهجرون بسببهم البلاد والشهوات ...
مع ذلك فوق هيبة الملك المتسلط المتغلب بالجند والحشم والحشد بسباع الناس الذين يحلمهم
بحاجة الشهوات والامزاج فيهما والتكبر ... وذلك لما ذكرناه من سبب النار والحيوان
لمن رتبته زايدة عليهم في العقل واثر من اثار عليهم والى هذا المعنى اوما الشاعر بقوله لو لم يكن
فيه ايات مبينة براهين تنبئك بالخبر وليس لعذر ان يعترض علينا من عاند وتكبر ...

واعلم انا فرعنا ... الباب ونكمل الفرع

الانبياء عليهم السلام بيقينهم لان ذلك يعرض في جميع الاشياء التي بالطبع بان يتكلف المتكلف العمل بها عنه
بالاختيار لشيء لغرض من الاغراض لاسيما اذا كان ذلك الغرض من باعث قوي من حسد او محبة
لرياسة او خوف من فوت شهوة او غير ذلك من ضروب الشرور وربما كان الانسان مطبوعا
على امر من الامور فيتكلف ضده حتى يكاذب نفسه ويقنع له انه صادق وهذا من عجيب الخفي الا انه
من الآفات ونسميه معجبا لانه يكون حبا لما فيه من شجاعة ويجد لا يفتر اليها الساعة ويطلبوا
فيتكلف الضعف وهذا كثير وانما قصدنا ذكر ما هو بالطبع ويجري الانسان عليه بغير تكلف حتى
يستسلم له وقد بلغنا ما اردنا من ذلك بعون الله ومشيئته

في المنام الصادق وانه

جزء من النبوة لنبين علة الوقوف على المنام الصادق جزء من النبوة مما لم يتقدم امر ليتبين فيها
سلف وحركتها اللاتية يعلمان نذكر ما النوم وما سببه فنقول ان النوم بالحقيقة تعطل الآلات
الحواس اجماما لها وانما وجب هذا الاجمام فيها لان الآلات جسمانية وسور في طبع الجسم من
لها من الكلال والفتور بكثرة الاستعمال ما يعرض لجميع الاجسام فيضطر فيها الى الراحة لتعود
ولئلا الطبيعي في تلك الحال ما عرض لها من نقص وخلل فيتم ومثال ذلك ان العين اذا كلت
بالنظر فانها ... وتغلبها بالروح المنبعث في الشريانات التي في بطون الدماغ وهو يأتي العصبة
المجوفة المنقسمة الى بيضتي العين وهو من اللطف بحيث يتحلل من ذلك الثقب في طبقات العين
ويخرج منه الشعاع بالقوة التي يبصر ويتشكل بالضوء الذي يصادفه من خارج العين
في الهواء من الشمس او من غيرها فيقبل من صور الاشياء التي حصلت في الجرم الصقيل من ناظر
العين ما يسمى رؤية وبصرا فاذا تحلل ذلك الروح المنبعث الصافي باجمعه تبعه الكدر
منه والغليظ ولذلك يحس الانسان في تلك الحال مثل ما لم يعرض في عينه وكانه يتخيل فيه

يحس

شبيها بالرمل والخشونة لان مثال العين في تلك الحال مثال الحوض فيه ماء صاف فطن فخرج من منفذه
اولا اولا ثم يتبعه الكدر فان سد ذلك المنفذ وجمع الماء آخر عاد وجرى امره على استقامته والا
فسد وفني ماء الحوض وكذلك حال العين اذا فني روح الصافي منها عجيبان بيد بقيتهما او
يطبق جفنيها الى ان يجتمع فيها من الروح الصافي ما يكون سبب ابصارها ولا تزال هذه الحالة
مثالا للعين ما دام امرها جاريا على مجرى الطبيعي واذا كان ذلك فالاجمام واجب في العين
وسائر الحواس ولما كان في العين اوجب وهذا الاجمام هو النوم وما سببه وقد ذكرناه ونعود
الان فنقول ان النفس في تلك الحال التي يتعطل فيها الحواس لا تهدأ من الحركة فاذا لم تجد
الجزئيات من خارج عادت الى ما حصلته واستفادته من الحواس وخزنته في القوة الحافظة
التي سميناها الذاكرة وهي كالخزانة لها فاخذت بتصفحه وافتلات يستعرض فربما ركبت
تلك الاشياء بعضها مع بعض على شبه بالعبث فعلها وهو ما يرى الانسان في نومه كانه
يطير وكان جملا ركب اعلى طائر ووطئ فوق عالي بدن انسان وضروب التركيبات الباطلة وجميع
هذه تسمى اضغاث الاحلام فاما اذا تحركت النفس في حال النوم نحو العقل ولم تشتغل بتصفح ما
استفادته من الحواس ورايت الاشياء المستقبلة فان هناك حظا من هذا المعنى وافرا كان
ما يراه صادقا لا يفتقر الى تاويل الا في ما يرى الذي بعينه وان كان حظا قليلا كان ما يراه مرموزا يحتاج
الى تاويل وهذه الحال بعض احوال النبوة لان النبي يكون هذه حاله في يقظته ونومه و
يكون مستمرا في ما غيره من ابناء الناس فاما غيره فانما يعرض له ذلك في النوم وفي بعض الاحيان
وليس يتم له ذلك بالفصل ولا عن التمهيد له ولكن على ذلك لو لم ير الانسان في عمره كله الا
مناما او احلاما لوصيله بشيء منها على فعل النفس وانه يتبصر ولو ادنى شعور ويعلم متى لما اذا

اتى الى حادثة او ما هي معرضة الحلول والتعليم وفهمه وسكن اليه وعمل عليه ونحن نسئل
الله التوفيق والعصمة والهداية للصراط المستقيم انه خير مسئول واكرم مدعو

في الفرق بين النبوة والكهانة وينبغي ان نذكر حقيقة الكهانة ليتبين الفرق بينها وبين
النبوة فنقول ان هذه من قوى النفس اكثر ما تظهر في اوقات الانبياء عليهم السلام قبل ورودهم وذلك
ان الفلك يتشكل باشكال ما يتم بها في العالم حادث عظيم او يكمل به امر كبير عرض فيه ابتداء
ذلك الشكل واخره الذي هو غايته وتمامه في الارض احداث شبيهة بما يريد ان يتم
ولكنها تكون غير تامة لان سببها الذي يكون غير تام فاذا استكمل ذلك الشكل في الفلك
وصار الى غايته تم في العالم ما يقتضيه ذلك الشكل وانما يكون ذلك في ساعة قصيرة
من الزمان لسرعة تبدل الاشكال في الفلك وكثرة حركاتها المختلفة فيظهر تلك القوى
التي توجبها اوائل ذلك الشكل في شخص او اثنين او ثلثة ويتوحد بذلك الشخص تلك القوة ويبقى
على التمام والكمال واما من قرب من ذلك الشكل ولم يتوقف تغيره بالحركة فانه يكون ناقص
القوة بحسب بعده من الشكل ولذلك يكون النبوة اكثر ما تظهر في الزمان الطويل لشخص
واحد ثم يظهر في بعض الازمنة ان يوحي الى اثنين او ثلثة بما اجتمعوا في بقعة وربما
تفرقوا في عدة بلدان بحسب ما يقتضيه المصلحة العامة والنظر الالهي لكافة الناس فاذا
ظهرت النبوة التي هي ما قصد اليه بذلك الشكل ثم خرج قصور تلك القوة التي تقدمت او تأخرت
عنه لعجزها وقصورها عن ذلك التمام وكذلك تكون ما يظهر في زمان كل نبي من جنس
ما يعجل منه ان يتم على يده ومن نوع ما يتحقق به وفي ذلك النهج وعلى تلك الطريقة وقد
تنبه المتكلمون في زماننا هذا على ما ذكرنا فقالوا انما يبعث الله تعالى الحكيم نبيا

بانهم

بانهم من جنس ما يدعون فيه والبراعة والتبريز ويظهر المعجزة التي لا يطيقونه ولا يفيء منهم مثله
ليكون ابهر لحجتهم واوكد لالزامهم واجدر ان لا يقول الناس جئتنا بما لا نعرف شيئا
منه ولو عرفناه لما اعجزنا الا تيناه بمثله فهذا المعنى الذي ذهب اليه المتكلمون وان
كان صحيحا فانما هو لتمام ما ذكرناه وكانما كانوا تلوا به او قربوا ثم نعود الى صفة الكاهن
فنقول ان صاحب هذه القوة اذا احس بها من نفسه تحركت اليها بالارادة وتكلمها وهي في
نفسها ناقصة فيبرز في امور حسية ويتبين بها من علامات تجري مجرى الفال والزجر
وطرق الحصى وما اشبه ذلك وربما يستعان بالكلام الذي فيه يكلف من سجع او موازنة
لينصرف نفسه عن الحواس اليه فيبدل اختلاف نفسه ويقوى فيها اذا ذلك الاثر ويحصل في قلبه من
تلك الحركة في نفسه ما ينفذه على لسانه فربما صدق ووافق الحق وربما الكذب وذلك انه
لم تقصر بلوغه ان يخبر به لانه عرض له الصدق والكذب جميعا واذا عرض هذا صار غير
موثوق به وربما يكذب الكاهن من تلقاء نفسه وبالتعمد خوفا من ان يشتهر نقصه ويكذب
بضاعته فيستعمل في الزرق ويخبر بالا اثر له في نفسه ولا يجد له حركة ليتم امره فيضطر
الى الظنون والتخمينات فينبغي ان يتصور الكهانة عرض كثير فان درجات اصحابها متفاوتة
بحسب قربهم من غاية الافق الانساني وبعدهم عنه وعلى قدر قبول الاثر الاعلى وعلى كل
حال فانهم مقصرون عن الانبياء عليهم السلام بالكذب الذي لا بد ان يعتريهم فيما يخبرون به
من الحالات الحسية والاخبار على قدر ما اعطوه فان اتفق لواحد منهم ان يكون صادقا ولا يتجاوز
بما يخبر به نفسه ومقامه فاما الموحى لما امر ان الوحي فانه يعرف فضله وصدقه ويكون اول
مؤمن به ويشيع امره ومثل ذلك كما روي عن سواد بن قارب وطليحة وغيرهما من الكهنة الذين

امنوا فيما بعد وحسن اسلامهم وثبتوا عليه الى وقت وفاتهم   في الفرق بين النبي المرسل وغير المرسل
اما النبي المرسل فانه يتميز عن غير المرسل بخصال كثيرة لعل بها ان المرسل يحتاج بحيث يمكن ان يسمع باذنه
او يبصر بعينه في اليقظة بحسب ما ذكرناه من كيفية ذلك فيما تقدم وامكانه وهذا اقوى ما يكون من
احوال الوحي لان ذلك المعنى الفايض عليه من فوق يبلغ من قوة التمييز اعني العقل فاثره فيه ويبلغ من قوة
ذلك ان تؤدى من قوة الى قوة حتى ينتهي الى اقصى قواه من جهة ما هو الذي في افق الحيوان واعني حس البصر وحس
السمع واما بجهة اخرى دون ذلك وهو ان لا يبصر ولا يسمع فيصير كانه من وراء حجاب كما قال الله تعالى وما كان
لبشر ان يكلمه الله الا وحيا او من وراء حجاب فاذا سمع ذلك وجد في قلبه روعة ثم تبعه سكون ثم يقع
معه اليقين وفي كلتا الحالتين يؤمر بحمل الناس الذين هم ابناء جنسه على الطريقة المثلى التي تؤديهم الى
صراط الله المستقيم وتاديبهم بالاداب التي تجري من نفوسهم مجرى الطب من الابدان لتسلم نفوسهم من الجهل
وعقولهم من الخطا وسعيهم من الضلال ويقودهم الى الشريعة التي شبهت بشريعة الماء اعني الطريق
الذي ... فان العرب تسمي الطريق الى الماء شريعة فهو صلى الله عليه واله لذلك لا بد مطيع بكل ... كل
صعب فتلولوا يتهددونه بالموت وانواع الشدائد ويحمل ضروب الاذى والمكاره وهذا لا شك محتاج الى
ان يكون له قوة عظيمة في الاقناع بالكلام وتأييد عظيم في دعوة كل انسان الى رايه وصرف الخواطر التي تابى
على الاسماع بالاقناعات وله قدرة على ضروب الامثال وايراد تلك الحقائق التي قررت عنده وفي معارض
عناده وتشبيهاته ثم انه يختص بخفيف خصال من الفضائل يجتمع فيه ويتميز بها من غيره ولا
يكون مجتمعة في سواه ونحن نعدد ما يتشبه اذا تكلمنا في سير الانبياء واخلاقهم فاما النبي الغير
المرسل فانه يلوح له ما يلوح من حقائق الامور ويتجلى له في الافق الذي ينتهي اليه ما يكون مفيضا عليه من فوق
ولا يكون مرتقيا اليه من اسفل بالتعلم والتدريج ولا يكون مامورا بان يتحمل ولا يبلغ من قوته فيها

يلوح

يلوح له من الامور ان يجاوز القوة الفكرية ويتأدى الى المتخيلة وما يليها الا انه ربما خوطب ...
ويسمى مناجاة وهذا الانسان شريف جدا من بين الناس مخصوص بفيض ثابت من الحق فهو سعيد
منبعه مبتهج في امره فان دعا انسانا الى رايه فعلى حسب شفقة الناس بعضهم على بعض وايثار
بعضهم على بعض وايثار بعضهم مصلحة بعض لا على انه حتم عليه ولازم له وليس يحتاج من تلك
الخصال الكثيرة الا الى احد عشر خصلة يكون فيه وسنوردها فيما بعد منها عشرة ينبغي ان يجتمع
في الامام القائم مقام النبي وخصلة واحدة يباين بها الامام ويختص بها وهي القوة الفائضة عليه
من غير ان يتطلع عليها بتعليم ولا توقيف ولا تلك ... نحوها التوق في طلب الحكمة على سبيل ...
٢ في اصناف الوحي ان اصناف الوحي يجب ان يكون بعدد اصناف قوى النفس وذلك ان الفيض الذي
يأتي النفس اما ان يقبله جميع قواها او بعضها او قوى النفس ينقسم بالاولى الى قسمين وهما الحس والعقل
وكل واحد من هذين القسمين ينقسم الى اقسام كثيرة واقسامها الى اقسام اخر كثيرة حتى ينتهي الى الجزئيات
التي لا نهاية لها وانما عرضت هذه الاقسام بحسب الالات والمدركات الكثيرة فاما قواها التي هي الحواس
فمنها ما هو في افق النبات ومنها ما هو في افق الحيوان البهيمي ومنها ما هو في افق الانسان واعلاها
مرتبة ما كان في افق الانسان اعني
مرتبة ما كان في افق الملك اعني حس البصر والسمع وذلك انا قد بينا فيما تقدم ان اول ما يقبله الحيوان
من اثر النفس التي يتميز بها عن النبات هو حس اللمس الذي يوجد في انواع الصدف ثم حس الذوق
والشم اللذين في اسافل المعدة وكثير من الحشرات ثم يلحق اذا قبل صورة السمع والبصر صار من
الحيوان الشريف الذي شرحنا من امره ما شرحنا فيما سلف وانما صار هذان الحسان شريفين
لانهما البسط واقل مخالطة للهيولى وذلك انهما يقبلان صور الامور من غير مخالطة لهيولى فاما
الحواس الاخر فانها لا تقبل الاثر الا بمخالطة وممازجة ومخالطة هيولانية وان كانت صور

الحقائق التي تاتي النفس من فوق من غير ملابسة شيء من الهيولى لم يجاوز حس السمع والبصر لانه ليس
في طاقة الحس الاخرين ان يقبلها بنوع من الانواع ولا بجهة من الجهات وعلى ان تلك المعاني البسيطة
الشريفة اذا انتهت الى السمع والبصر صارت فيهما ظلال الهيولى وكثائفها فيعرض منها ولم يكن
بعد ذلك ان يجاوزها الى الكثافة اخرى لان في ذلك خروجها عن ذواتها وهذا هو فقد تبين ان اصناف
الوحي بعدد اصناف قوى النفس الا انه يستثنيا به من القوى الثلث التي هي في افق الحيوان البهيمي القريب
من النبات واقواها ما اشتملت عليه النفس فهو لها الباقية كلها ثم ما اشتملت عليه بعضها الى ان ينتهي
الى ما يقبله بقوة واحدة من قواها وبالله التوفيق

في الفرق بين النبي والمتنبي ان هذا الفرق
وان كان بينا جليا عند اهل الحكمة والنظر الصحيح فانه خفي عند العوام من الناس ومن يشبه العوام
ممن يدعي الخصوص فلذلك يجب ان يذكر فيه شيئا لا ينبغي ان يخلو هذا الكتاب منه ليكون تماما به من غير اخلال التفصيل
ان النبي مختص بالرتبة التي شرحناها وبالخصائص التي ذكرناها من جميع الناس فهو غير محتاج الى
تعاطي ما يتعاطاه اهل الحاجات الى اللذات والشهوات ولا مستهتر بها لاستغنائه عن جميع تلك الى
امور هو بها اشرف واليها اسكن واما المتنبي فهو بالضد منه لانه يلتمس ما يعسر من الامور التي تزهد
فيها اذ ذلك وليس نجا ومن يظهر ذلك عليه وافتضاحه به لانه انما يطلب بحوله ابدا ملكا ان كان
ما يلتمسه مالا او كرامة او رغبة في منكح او مطعم او مشرب او غير ذلك او شك ان يظهر عليه ولم يلبث
ان يعرف به ويتهتك فيه والحق في ذلك انه ما يدعي موجود به والنكث على الاعقاب الا اسمان ان
ذلك سهرت واجبات صحيحة واملا الموضع احاجية يتكلفها القوم ويستغلهم به ويحتالون بشبهه
ويتبرع يشتغل به اصحاب اهل الاقتدار الى ان يسال عن شيء من الحقائق او يبتدي بالكلام فيها
يطلبه النفوس ويتطلع الوقوف عليه من جهة الابتدا ثم من امر المبدا والمعاد فانه يتخبط الى الجهل

الامرين اما ان يحيل الالفاظ المحفوظة مسطورة في كتب الانبياء ثم الشريعة واخبارهم المنقولة فلا يكون له
فيها منبع ولا تفهم وتلك انما هي امثال وتشبيهات موافقة للحقائق مطابقة لها وان خالفت الفاظها
وضروب الاشارات فيها واما ان يتكلف الكلام فيها من نفسه فيوهم انه يضطرب ولا يتوقى بعضه بعضا
للتناقض والمحالات التي يلزم من جهل تلك المعاني اللطيفة التي انما كانت من عند غير الله وجد فيه اختلافا
كثيرا فهذا مبلغ ما يجب ان يتكلم فيه على هذه المسائل الثلث وفي تجاوزه تجاوز الشرط الذي اشترطنا
من الاختصار والله اذ نحتاج الى بسطه وشرحه الى مكانه في كتاب الفوز الاكبر نستانف شرحه
الله وحده وبالله التوفيق

رب وفقني لاتمامه

بسم الله وبه نستعين الرحمن الرحيم

اما بعد حمد الله الذي افاض على الانسان سجال الجود والاحسان وشرفه بالقلب واللسان وميزه
بالاخلاق الحسان والصلوة على خير خلقه محمد المبعوث لتمهيد قواعد الاستفتاح والاستحسان
وعلى اله وخلفائه واحبائه واهل عبائه الذين هم في ميادين الدين فرسان اعلم يا اخي وفقك
الله لادراك المعاني وبلغك بلطفه جميع المقاصد والاماني ان الصوت عرض في الهواء يدرك بحاسة
السمع وهو نوعان حيواني وغير حيواني فغير الحيواني هو الصوت الحاصل من مصطكات الاجرام التي
فيها اصلا والحيوان نوعان احدهما انطق والاخر ليس بنطق فغير النطق كحال البهيمة وصهيل
الفرس ونهيق الحمار وما هو نطق نوعان دال وغير دال فغير الدال كاصناف الكلمات مثل الانس
الانسان وغيره من العالم والدال نوعان مفرد ومركب والمفرد ثلثة انواع اسم وفعل وحرف وفي
اصطلاح بعض الناس اسم وكلمة واداة في اصطلاح بعضهم وكل واحد من هذه الانواع الثلثة يدل

على معنى ولا يدل جزء منه على جزء ذلك المعنى والمركب ما يتألف من اسمين كقولك زيد قاعد او اسم
وفعل كقولك خرج خالد او اسم وحرف في موضع واحد وهو كقولك يا زيد وحد المركب ما دل على
معنى ودل جزء منه على جزء ذلك المعنى والصنع المفردات بجميعها الالفاظ لا معاني مفردات وتلك الالفاظ
في اصطلاح قوم تسمى معارف وعند الآخرين تصورات والمركبات متنوعة منها ما يفيد معنى
مفردا كحضرموت وبعلبك وعبد الملك اذا كانت كلها اسما فيه بعينه والالفاظ المستفادة من الصنع
المركبة التي استعملناها تسمى في اصطلاح قوم علوما وفي اصطلاح آخرين تصديقات والمفرد
في اصطلاح النحاة يسمى كلمة وهي كل جملة غير مفيدة والمركب يسمى كلاما وهو كل جملة مفيدة فا
النوع الذي سميناه بالنطق ما عنده من الانواع بجميع ما يؤلف من حروف الهجاء وهي عند بعضهم
ثمانية وعشرون حرفا احتج بان الالف مذكورة مرة واللام مذكورة مرة فاذا ركبناهما لم يصير حرفا
ثالثا والصحيح ما ذهب اليه الفريق الثاني وهو تسعة وعشرون حرفا ما نطق الحديث
النبوي الذي يدل صحته من حيث المعنى هو ان اللام وان كانت مذكورة مرة فذكرها ثانيا
لا لالف التي معها وهي الالف اللينة التي عريت الحركات لانها الماعرية عن الحركات فلم يمكن النطق
بها فادغمت باللام كما ان اللام لما سكنت لم يمكن التفوه بها في تعريف الجنس والعهود فالف
المطلق والزيادة ادغمت بالالف ويكون ذلك تعريفهما والالف اللينة هي غير الالف المذكورة اولا
اذ هي الهمزة ولا تعرى عن احدى الحركات الثلاثة ولهذه الحروف في الفم وما يحتوي عليه الفم
مخارج خفية قسمها ارباب هذه الصناعة تسعة قسم يخرج من الحلق وقسم يخرج من اللهاة
وقسم يخرج من اسلة اللسان وهي مستدقة وقسم يخرج من اللثة وهو طرف اللسان وقسم
يخرج من النطع وهو ما ظهر من غار الفم الاعلى وقسم من اللثة وقسم يخرج من الشفة

وقسم

وقسم يخرج من الشجر وهو مفرج الفم وقسم يخرج من هواء فالحلقية منها ستة وهي العين
والغين والحاء والخاء والهمزة والهاء والاسلية منها ثلاثة الصاد والسين والزاي واللهوية
منها حرفان القاف والكاف والذلقية منها ثلاثة وهي الراء واللام والنون والنطعية منها
منها ثلاثة وهي الطاء والتاء والدال واللثوية منها ثلاثة وهي الثاء والضاد والذال والشفوية
منها ثلاثة وهي الباء والفاء والميم والشجرية منها ثلاثة وهي الشين والجيم والياء والهوائية منها
اثنان (ثنتان) وهي الالف والياء ثم اعلم ان هذه الحروف للاسماء والكلمات والرباطات بمنزلة المبادئ
والاسطقسات التي تقبل الزيادة والنقصان فكما ان الاجسام الطبيعية تتكون من العناصر الاربعة
فالاسماء والكلمات والادوات انما تتألف من هذه الحروف لانها اعني الحروف ماخوذة من محاكيات
العالم الطبيعي بالنظام العقلي فان الالف هو مبدأ الحروف كلها واولها وان كانت صورته مرتبة
اخذ اعتبارها من الصناعة من النقطة التي هي مبدأ المقادير والابعاد ولا تقبل التجزي ولا انقسام
لبساطتها بعد ومفصل ويحتوي عليها وينتهي اليها ذوات المقادير والاشكال من غير سبب
وهكذا الالف فانه لا يتصل بحرف وكلها تبتدأ به ولا تنتهي الحروف عن الحروف والحروف
كلها مستقيمة اليها فالالف للصناعة بمنزلة النقطة التي هي مبدأ الابعاد وبمنزلة الواحد
التي هي مبدأ الاعداد وبمنزلة القلب الذي هو مبدأ الاعضاء وبمنزلة الآن الذي هو مبدأ الزمان
وبمنزلة التأمل الذي هو مبدأ الفكر وبعدها الباء فانه اخذ نظامها من الخط الذي له
بعد واحد وهو الطول ولهذا نقطت بواحدة من تحت لانها انطلق من معنى الطول الذي
للخط وبعدها التاء اذ اخذ نظامها من البسيط الذي له بعدان وهما الطول والعرض ولهذا
نقطت بنقطتين لانها انطلقت عن معنى الطول والعرض اللذين هما للبسيط وبعدها الثاء ولهذا

نظامها من الجسم التام الجامع للابعاد الثلثة التي هي الطول والعرض والعمق التي هي الجسم من الاحرف الاربعة
الصناعية المأخوذة نظامها بالقسمين من النقطة والخط والسطح والجسم التي هي من بدء الحكمة في الاخذ
نظامها من جهة الكمية من الوحدة التي هي بمنزلة النقطة من الحكمة الذي بمنزلة الخط ومن الاثنين
اللذين هما بمنزلة السطح ومن الثلثة التي هي بمنزلة الجسم فالثلثة هي العدد الشكل والجسم هو
الجوهر المشكل والثلثة هي الحروف الشكل بالنقطة المثلثة فالمصنوع الموضوع على قانون الصناعة
مناسب في وصف المطبوعة والمعقول وانما قلنا تكلمنا على هذه الاحرف الاربعة وانتهى الكلام فيها
نهايته فنتكلم على باقي الحروف فنقول الان من قدرة الله تعالى في بدء ما تجلت عظمته لما
ابدع الجسم على صورة الحكمة تحركت في مكانه فتحرك الجسم بالحركات الثلثة هي حركة من على
والحاجة الحركة من المركز والى الافق والى الاسفل من العلو والحركة على مركز العالم وهي حركة الدائرة
فلما صارت الحركات الطبيعية ثلثا اخذ الحكيم الصانع المؤلف للحروف نظام الجيم والخاء من
الحركات الثلثة ومعنى الحركة النقلة من موضع الى موضع وهي مختلفة في نفسها وان قسمت من جهة
المكان والابعاد الثلثة الى الاقسام الثلثة وكل الحروف الثلثة المأخوذة نظامها من الحركات
صورتها مختلفة ولكنه تنوعت انواعا ثلثة فالجيم بمنزلة الحركة التي هي من الوسط الى العلو وانها
نقطت بواحدة فوق المنطبق على بعضها او نهايته او نهاية الحركتين اللتين على الاستقامة
والخاء بمنزلة الحركة التي على الوسط ولا ابتداء لها ولا انتهاء اذ الحركة على المركز حركة واحدة ثلثة
دورا واحدا على نظام واحد وبعد الحركة في الترتيب والنظام الزمان ومعنى الزمان عدد
الحركات وهو اقسام ماض وحاضر وغائب فجمعت الحروف كلها الثلث حركات من جهة اخرى
وهي الرفع والنصب والخفض فالرفع بمنزلة الحركة المستقيمة علوا والخفض بمنزلة الحركة المستقيمة

سفلا

چون آب بزیر جو ... تو صواعق
یا کوه صفت در دم ارباع بوائق
یا صخره صما ... طوارق
تا انکه ... انواع بوارق
ان وقت ... در ... خانه
بکس چه بگویم که چه سان گشته و چون بیته
بجان ... کوه و دلم ... خون بیته
عشق آمد و صبر از دل ویرانه برون بیته
صد شکر که بیگانه از این خانه برون بیته
من ماندم و این ناله جانسوز شبانه

سفلا والحركة مدورة وعلة وبعد الزمان في الترتيب والنظام المكان اذا الجسم لا يتحرك الا في مكانه
واقسام الامكنة الصورية التي قسمت للاجسام المدبرة في العلو السماوي اثني عشر قسما وهي
الحمل والثور والجوزاء والسرطان والاسد والسنبلة والميزان والعقرب والقوس والجدي والدلو
والحوت فصنع الحكيم مؤلف الحروف اثني عشر التي هي ستة منها ابدا فوق الارض وستة منها
ابدا تحت الارض وتلك الحروف هي الدال والذال والراء والزاي والسين والشين والصاد والضاد
والطاء والظاء والعين والغين وبين الستة المأخوذ نظامها من البروج الستة العلوية فرق
وبين الحروف الستة المأخوذ نظامها من البروج الستة السفلية بان جعل العالية منقوطا
من فوقها والسفلية منقوطا من تحتها وبعد المادة والصورة والحركة والزمان والمكان
التي هي مبادئ الطبيعة رتب الصنعة بعد المدبرات السبع العلوية التي قسمت هذه الاماكن الشريفة
والصور اللطيفة المنقسمة الى البيوت والاشراف والحدود والوجوه على ما شرحها ارباب
صناعة التنجيم فاخذ الحكيم مؤلف الحروف من اشكال هذه الكواكب السبعة السيارة سبعة
احرف ناطقة وهي الهاء والقاف والكاف واللام والميم والنون والواو فالهاء والقاف يدلان
على النيرين وهما الشمس والقمر والكاف دليل على المريخ الذي هو على افق الشمس واللام دليل
على المشتري والنون دليل على الزهرة والواو دليل على زحل ولكل حرف من هذه الحروف ثلثا
وثانيهم في ... النشأة الاولى الطبيعية ثم هذه المدبرات في العلو ولانها اكرم ما بها وبنيته وبعد
اولا عمالها في العناصر الاربعة التي هي النار والهواء والماء والارض فاخذ الحكيم مؤلف
الحروف لكل عنصر حرفا ناطقا عنصره وهي الهاء والياء واللام مع الالف فالهاء ناطقة عن
النار الذي هو افق الدائرة العنصرية الارضية والياء ناطقة عن الصورة الهوائية المتوسطة

بين الماء والنار واللام ناطقة عن الصورة المائية المتوسطة بين الهواء والارض ثم الالف ينطق
عن الصورة الارضية التي هي المركز ونقطة النهاية واللام مع الالف حرفان مركبان مؤلفان
مكرران جعلهما المؤلف للحروف صورة واحدة مركبة خارجة عن الحروف البسيطة التي ذكرها
ليدل على ازدواج الماء والارض وعلى ان التوليد والتركيب والتصوير والكون والفساد انما يكون
ويتسلسل في الارض والماء وعلى ان النشأة الطبيعية والنشأة الصناعية انما يكون في الارض التي
هي مركز العالم وعليه يدور الحركات فالارض تقطب بالنقطة التي هي المبدء فصار العالم بتقدير
العزيز العليم دائرة طبيعية اولها نقطة وآخرها نقطة لذلك الف الحكيم الحروف البسيطة التي هي
مبادئ الاسماء والكلمات والرباطات فجعل مبدئها الف اب ومنتهاها الفا مركبا متصلا
بحروف مثله وعلى صورته يتحرك احدهما قداما والآخر خلفا فاتصل الاول بالآخر وجعل الحروف
بمنزلة الدائرة الطبيعية اولها اجرى في آخرها وآخرها اتحد باولها او بدلا لختم الحروف كما
ختم الله لنا بالخير والسعادة وقطعنا عن مالوف الطبع وتبلغ المرهم والعادة ان ذلك البر
وهو القادر عليه الى ما قاله اعلم يا اخوان جميع ما بيناه من ترتيب الحروف هي مبادئ
اللغات ولهذا نظامها من مبادئ الامور الطبيعية مبني على ان اللغات ومبادئها ثابتة
الوضع والاصطلاح لا بتوقيف من خالق الارواح والاشباح جلت عظمته وكبريائه وعلت كلمته
ان المذاهب في ذلك مختلفة فمن قائل يقول بان الكل توقيفي ومن قائل يقول بان الكل اصطلاحي
ومن قائل يقول بان الكل ما يحصل به السببية والبعث على الاصطلاح توقيفي والثاني اصطلاحي
والحق بالتوقيف ان يخلق الله الاصوات والحروف بحيث يسمعها واحد او جمع ثم يخلق لهم بانها
قصدت للدلالة على المسميات وهو على ذلك قدير والمعنى بالاصطلاح ان يجمع رب الارباب

دواعي

دواعي جمع من ارباب الالباب لما يحتاجون اليه من تعريف الامور الغائبة التي لا يمكن الاشارة
اليها على وضع الفاظ وعبارات تدل عليها او ربما يبعث الله داعية شخص واحد من العقلاء
على ذلك فيتولاه وحده ويعرف للآخرين متكررا للفظ عليهم مرة بعد الاخرى وثانية بعد
الاولى حتى يتم الاصطلاح ويقرر ذلك في نفوسهم كما يعقل الابوان بالولد آنة صنعة حذو القذة
بعد القذة وهو آخر ما اردنا ذكره وتقريره من مراتب
الحروف وهو الموفق للصواب واليه المرجع والمآب
والحمد لله كما هو اهله والصلوة والسلام
على من طلبه ... واصحابه
وآله الطيبين الطاهرين
والحمد لله رب العالمين
وما التوفيق الا بالله

بگفته علما نقلیه گرنیم خورا

نادیده هم نام شنیدم خورا

در خطابیم از آن مزدیم خورا

از خود جبر برون شدم بدیدم خورا

العلوی دستور العرب و العجم محمد اعزاله انصاره و ضاعف اقتداره کتاب ثمره بطلمیوس را بپارسی ترجمه کرده اندو آن شرحی

نمود بقدر فهم محرر مقصود و مراد از آن اشارتی کرده شد اما رقم موافق نشد و در آن بارگاه مکرر پسند افتد چه لمنشی

معلم الیکلی مقدمه مطلع کتاب الثمره لبطلمیوس الحکیم تم الکتب الاربعه التی الفها فی الاحکام لبوریس تلمیذه فالقول

قد منا الیک یا سوریس کتابا فیما تؤثره الکواکب فی عالم التراکیب کثیر المنفعة فی تقدمة المعرفة و هذا

الکتاب ثمرة ما اشتملت علیه تلک الکتب و ما اخلص من التجربة منها فلیس یحصل الی المعرفة

ممن لم یمعن النظر فیما قلدمناه قبل و فی علوم اخر من العلوم الریاضیة فکن به سعیدا اقول بطلمیوس حکیم

است خطاب با شاگرد خویش سوریس نام کرده و ترجمه قول او این است چند کتابی ساخته ام در شرح تأثیرات که در عالم ترکیب که منفعت

که آن در شناختن حوادث بیش از بیش است و این کتاب ثمره آن جمله است که آن کتابها بر آن مشتمل

و آنچه خلاصه آن جمله است که به تجربه معلوم شده است و معرفت این کتاب راه نیابد کسی که نظر بسیار نکرده باشد در آن

کتابها که پیش از این ساخته ام و در علمهای دیگر یعنی ریاضی پس از وقوف بر این کتب نیک بخت شوی

مطلب کتاب دارد که در علم نقدمه معرفت مبتنی احکام نجوم ساخته که در اربع مقالات است و آن کتب او در آن کتاب

دد

هذا كتاب في معرفة الاسطرلاب

بسم الله الرحمن الرحيم

كاملا

كاملا صلحت ما انفعا على وجهه وثبت فهرست الابواب في اوله ليسهل على الطالب وجدان ما يريده
في طلبه والله ولي التوفيق ا في معرفة الآلة الاسطرلاب والخطوط والدوائر التي فيه ب في معرفة
اخذ الارتفاع من الشمس والكواكب وغيرهما ج في معرفة اخذ الانحطاط د في معرفة الطالع من
قبل الارتفاع ه في معرفة الطالع من قبل الانحطاط و في معرفة الماضي من النهار من الساعات
من قبل الارتفاع ز في معرفة قوس النهار التي لاي درجة شئت ح في معرفة ساعات الايام والليالي
ط في معرفة اجزاء ساعات النهار لكل درجة والليل ي في معرفة تحويل بعض الساعات بعضها
الى بعض وارتفاع كل ساعة في كل يوم يا في معرفة ما مضى من النهار من فرق الساعات على ظهر
الاسطرلاب يب في معرفة ما مضى من النهار من الساعات التي على العضادة يج في معرفة الظل
اجزاء الارتفاع وغيرها يد في معرفة غاية ارتفاع الشمس والكواكب في كل وقت يه في معرفة
غاية ارتفاع الشمس اذا لم يكن للبلد صفيحة معمولة يو في معرفة ميل اي درجة شئت من
اجزاء فلك البروج يز في معرفة عروض البلدان يح في معرفة عرض الصفيحة اذا كان مجهولا يط
في معرفة الظل المعمول على الاسطرلاب ك في معرفة القسي والجيوب كا في معرفة مطالع
البروج لخط الاستواء والبلدان المائلة كب في معرفة سعة المشرق لاي جزء اردنا كج
في معرفة طالع سنة العالم وغير ذلك كد في معرفة البيوت الاثني عشر كه في معرفة
السموت كو في معرفة اوقات الصلوة وطلوع الفجر ومغيب الشفق كز في معرفة اي البلدان
تسامت الشمس رؤوس اهلها وايها لا تسامت كح في معرفة اي ربع نحن فيه من ارباع
السنة كط في معرفة موضع الشمس من قبل الرصد ل في معرفة اطوال البلدان لا في
معرفة ابعاد الكواكب بعضها عن بعض سمت الرؤس وابعاد الارض لب في معرفة درجة ممر

الباب الاول

الكواكب الثابتة لح في معرفة درجات الطلوع الكواكب وغروبها لد في معرفة اطوال الكواكب الثابتة وعروضها
له في معرفة رجوع الكواكب واستقامتها لح في معرفة الكواكب التي تطلع ولا تطلع خط الاستواء ثم على
كل بلد لط في معرفة البعد بين الكوكبين م في معرفة مطرح شعاعات الكواكب ما في معرفة
مساحة الاشياء المرتفعة والمقعرة والمستوية مب في معرفة امتحان الاسطرلاب مج في معرفة
العمل بالاسطرلاب المسرطن مد في معرفة العمل بالصفيحة الافاقية مه في معرفة العمل بالآلة
التي عملها ابو سعيد السجزي مو في تخريج الطالع من الاسطرلابات المسطحة الغريبة مز
في معرفة بالاسطرلاب الكري مح في معرفة العمل بالصفيحة الغريبة مط في معرفة الشاهين
الكواكب الثابتة ن في تحديد الاشياء المستعملة في الابواب المتقدمة وغيرها الباب الاول
في معرفة آلات الاسطرلاب والخطوط التي عليه وبيانه ان انواع الاسطرلاب كثيرة سنذكرها في آخر
هذا الباب غير ان المستعمل من جملتها نوعان احدهما شمالي وهو اكثر ما يعمل ويستعمل والآخر
جنوبي وهو اقل وجودا ثم من الاسطرلاب الشمالي والاسطرلاب [illegible] وجه ويجعل كل واحد منهما
ودوابه نذكر جميع ذلك مفصلة لتكون وقت الاشارة اليها معلومة محصلة فالذي على ظهر الاسطرلاب
العضادة وهي اما ان تكون منحرفة او غير منحرفة ولها راسان محددان احدهما يدل على الاجزاء
التسعين والآخر على خطوط الظل ويسمى كل واحد منهما مري العضادة والدفتان هما الشظيتان
المركبتان على العضادة في كل واحدة منهما ثقب صغير يعرف بهما ارتفاع الشمس وربما كان
في كل واحدة منهما ثقبتان احدهما اعظم من الآخر ليعرف بما هو اعظم ارتفاع الكوكب بالليل
والشمس بالنهار اذا كان يوم غيم ولا يكون للشمس شعاع وترى قرصها من وراء الغيم وبما هو
اصغر ارتفاع الشمس ولهذه الشظية ثقبان آخران وهما اللبنة والهدفة اجزاء الارتفاع هي

الاجزا

الاجزاء التسعون التي على خط الربع وربما كان الربع الواحد مقسوما بتسعين وربما كان النصف الاعلى
مقسوما بمائة وثمانين مكتوب حسابها فوقها بالجمل تبتدئ من فوق وتنتهي الى اسفل الكرسي
ويجري منها اعمال كثيرة سنذكرها في مواضعها الكرسي هو الزيادة الناشئة من دور الاسطرلاب
الاسفل الخط الافقي هو المار على مركز الاسطرلاب الى الطرف الآخر القاطع لخط الانتصاب بنصفين على
زوايا قائمة والذي يبتدئ منه اجزاء الارتفاع يسمى نقطة المشرق ومقابله نقطة المغرب اجزاء
الظل هي الخطوط التي على محيط الاسطرلاب في الربع المقابل لربع الارتفاع وربما كان مقسوما بالاقدام
وربما كان مقسوما بالاصابع وربما كان احد الربعين مقسوما بالاقدام والربع الآخر بالاصابع ظل
السلم هو مربع قائم الزاوية متساوي الاضلاع مخطوط داخل الربع الذي يقابل الربع الارتفاع واحد
زواياه مماس منتصف الربع ولا يكون الا في اسطرلاب منحرف العضادة وربما يكون مخطوطا داخل
ربع الارتفاع خطوط الجيب هي الخطوط المستقيمة الممتدة من كل جزء من اجزاء الارتفاع اما الى خط الانتصاب [illegible]
الخط الافقي او كليهما جميعا ولا يكون الا في اسطرلاب منحرف العضادة ويكون حينئذ نصف القطر
مقسوما بستين قسما متساويا يبتدئ عددها من جانب المركز والنصف الآخر بتسعين جزءا
واقساما غير متساوية وعددها يبتدئ ايضا من لدن المركز القوس الصغيرة المخطوطة في الجيب هي
دائرة يعرف بها الميل ويكون اما نصفا واما ربعا خطوط الصلوة هي ثلاثة خطوط مخطوطة في الربع
المقابل لربع الارتفاع والاقرب منها الى خط الانتصاب الاسفل هو خط صلوة الظهر والذي يلوه
هو اول وقت العصر خطوط الساعات هي خطوط منحنية مرسومة في ربع الارتفاع وفي مقابله
خطوط ساعات العضادة هي خطوط بين احد حدين مقسومة باقسام مختلفة مكتوب عليها
من واحد الى ستة او الى اثني عشر وربما كان في ظهر الاسطرلاب خطوط قبلة البلدان ودائرة

البروج للحدود والوجوه والمثلثات فاعرفه هذا المحل فيه من الاسطرلاب فاما الرسوم والدوائر التي
على وجه كل صفيحة فهي على ما اصفها الحجرة هي الطوق المحيط بوجه الاسطرلاب المقسوم بثلثمائة وستين
وهي محيطة بجميع الصفائح التي في الاسطرلاب وتقوم مقام دائرة معدل النهار في الافلاك وفي الاسطرلاب الكرة
العنكبوت هو الصفيحة المثقبة المخرقة المستعلية على وجه الاسطرلاب وعليها
نطاق البروج والكواكب الثابتة وله اسم اخر وهو الشبكة الدائرة التامة التي
في العنكبوت هي نطاق البروج ومنطقتها التي هي طريقة الشمس مكتوب
عليها البروج الاثنى عشر عمود الحمل والميزان هو العمود الذي يقطع ال
العنكبوت بنصفين وعليه بعض الكواكب الثابتة البروج الشمالية هي التي
من اول الحمل الى اول الميزان والجنوبية هي التي من اول الميزان الى اخر
الحوت عريات الكواكب الثابتة هي الشظايا المحددة المكتوب عليها اسم
الكواكب الثابتة بالاطلاق من غير اضافة الى شيء المري هو طرف محدد نات
من راس الجدي ويعد على الاجزاء الصم الثلثماة والستين التي على الحجرة
وهو اصغر شيء في الاسطرلاب واكثره نفعا واجله قدرا الشظية الثابتة التي
في وجه العنكبوت هي التي يدار بها العنكبوت وليس لها فعل غير ذلك
ويسمى ايضا المدير والمحرك وللعنكبوت حركتان مختلفتان والثوابت
التي تدور داخل مدار الحمل هي شمالية الميل وما يدور خارجا عنه جنوبية
تحت العنكبوت وعلى كل صفيحة خرق صغير يدخل فيه شيء ناتئ من الحجرة
يسمى المسك وهو الذي يضبطها على وضع واحد لئلا يتغير بالادارة

وربما

وربما يكون على غير الشكل الذي قلنا الاثر هي التي ركبت الحجرة عليها وكانها قاعدة الاسطرلاب
خط المغرب والمشرق الذي يقطع الصفيحة بنصفين على المركز وهو خط المشرق والمغرب الا
عتدال وهو الخط الافقي خط نصف النهار وهو الخط الذي يخرج من عند العلاقة ويقطع
الخط الافقي بنصفين على المركز على زوايا قائمة وهو خط الانتصاب والخط الذي يخرج من المركز
الى العروة يسمى خط وسط السماء والذي يخرج من المركز الى حرف الصفيحة يسمى خط وتد الارض
وخط نصف الليل الدوائر الثلاث التي في كل صفيحة هي مدارات البروج المنقلبة واقربها الى المركز
هي مدار السرطان واقربها الى حرف الصفيحة هي مدار الجدي والتي فيما بينهما هي مدار الحمل والميزان
وبالجملة فان مدار كل برج هي الدائرة التي اذا ادرنا العنكبوت عليها لزم راس ذلك البرج خطها
لان الاسطرلابات لصغرها لا تحتمل استيفاء جميعها فاقتصر منها على مدارات البروج المنقلبة
فقط المقنطرات هي الدوائر التي في كل صفيحة وفيما بينها عدد الارتفاع مكتوب على نحو ما يكون
الاسطرلاب ان كان سدسا فستة ستة وان كان خمسا فخمسة خمسة وان كان ثلثا فثلثة
ثلثة وان كان نصفا فجزوين جزوين وان كان تاما فجزوا جزوا وكيفما وقعت قسمة الاسطرلاب
كانت قسمة البروج في المنطقة على مثله درج وهذه الدوائر يكون بعضها تامة وبعضها غير تامة ويتلاحق
في موضع ويتباعد في مواضع دائرة سمت الرؤس هي الدائرة التي عليها منازل المشرق والمغرب
هو اعظم دائرة من دوائر المقنطرات مكتوب عليها المشرق والمغرب وما فوقه الى العروة يسمى
فوق الارض وما تحته الى حرف الصفيحة يسمى تحت الارض والجهة الشرقية هي التي من المشرق الى
خط الانتصاب والجهة الغربية هي التي من المغرب الى خط الانتصاب خطوط الساعات المعوجة
هي القسي الصغار المخطوطة تحت الافق بين مدار الجدي والسرطان وربما يحتاج ان يعمل

فوق الافق فيخاف اشتباهها بالمقنطرات فلا تخط خطوطا بل ينقط عليها نقطا مثل التي بين
المقنطرات خطوط الساعات المستوية هي المعنى المخطوطة فيما بين الساعات المعوجة ويكون تحت
نقطا مثل التي لتكون مميزة عن خطوط الساعات المعوجة وربما تخط هذه الساعات فوق الافق
فيقط لئلا تختلط بالمقنطرات قوسا طلوع الفجر ومغيب الشفق قوسان تحت الارض احدهما من
جهة المشرق والاخر من جهة المغرب مكتوب عليهما طلوع الفجر ومغيب الشفق وتكون مميزة عن خطوط
الساعات بالنقط التي عليها خطا وقت العصر هما خطان تحت الافق من جهة المشرق مكتوب عليهما
اول العصر وآخر العصر وربما اعلا فوق الافق على المقنطرات وتميزان منها بما يكتب عليهما خطوط
السموت هي الدوائر التي تخرج من نقطة سمت الرأس وتنتهي عند الافق فينقطع عليه وهي تسعون
دائرة لكنها لا تخط بالجملة للعلة التي ذكرناها قبل بل تخط عدد ما على حسب قسمة الاسطرلاب
واذا كانت على قسمة اخرى جاز وربما تخط تحت الافق وبالجملة فان اوضاع السموت ثلاثة
سنذكرها عند العمل بها صفيحة الشعاع هي صفيحة فيها خط وسط السماء ووتد الارض ودوائر
اخر مخرجها من تقاطع الافق مع خط وتد الارض فهذه هي الرسوم التي في وجه الاسطرلاب فاما
الذي يضبط الاسطرلاب حتى يتم تركيبه فهو القطب وهو الذي في ثقب العضادة ومركز الا
سطرلاب والعنكبوت والعلس وهو الذي فيه القطب ايضا وانما تخذ ذلك ليرفع الفرس
عن وجه العنكبوت لئلا يلمس الكتابة التي على الدوائر الصغيرة التي هي حول القطب ثم يثبت العنكبوت
بمرور الفرس عليها والفرس هو الذي في ثقب القطب ويمسك القطب والعضادة والصفائح
ويتم به تركيب الاسطرلاب واعلم ان جميع ما وصفنا انما هو في الاسطرلاب الشمالية واعلم يا اخي
ايدك الله ان انواع الاسطرلابات المسطحة كثيرة فمنها الهلالي والصدفي والزورقي وهو الذي

استنبط

استنبط تركيبه والعمل به الشيخ عبد الجليل السجزي وعمل في كل واحد منهما رسالة ومنها الجنوبي
وهو مثل الشمالي الا انه يتميز منه بخطوط المقنطرات ونطاق البروج وصفيحة الشعاع اما نطاق البروج
فان البروج الشمالية تتضايق في الشمالي وتتسع في الجنوبي والجنوبية تتسع في الشمالي وتتضايق في
الجنوبي ومدار السرطان في الشمالي هي الدائرة الصغيرة وفي الجنوبي هي الدائرة الكبيرة اعني على حرف
الاسطرلاب وكذلك مدار الجدي في الشمالي هي الدائرة الكبيرة اعني على حرف الاسطرلاب وفي
الجنوبي هي الدائرة الصغيرة التي عند القطب واما مدار الحمل والميزان فان في كل واحد منهما بقدر ما
والافق في الشمالي يكون تقعيره الى جهة العروة وفي الجنوبي يكون تحديبه الى جهتها وخط وسط في
الجنوبي على حرف الصفيحة وفي الشمالي في وسط المقنطرات ودوائر الشعاع مخرجها في الشمال من عند
تقاطع الافق مع خط وسط السماء فاعرفه ومنها الآفاقي وهو الذي عمل على حال تقاطع مدار
الحمل وخط الاستواء ووتد الارض عدة آفاق مكتوب على كل واحد منها مقدار العرض الذي
عمل له ذلك الافق وسنذكر العمل به في موضعه ومنها القمري وهو الذي عمل في ظهره دائرة الشمس
من النحاس والقمر من جسم اسود وفيهما من الفضة وفيه دوائر اخر وعمل له صفيحة اخرى وربما
تعمل في صفيحة ويوضع في جرمه ويوضح منه يعرف رؤية الهلال ومقدار ما في القمر من النور
في كل ليلة وساعات طلوعه وكسوف النيرين على ما نذكره اذا انتهينا اليه ومنها المسرطن
وهو الذي مقنطراته ونطاق بروجه مجعولة الى الطول مكتوب المشرق والمغرب معا في كلتي الجهتين
ومنها الآسي وهو الذي مقنطراته مشبهة بورق الآس ومنها البطيخي وهو الذي
مقنطراته كشكل البطيخ ومنها الطبلي وهو الذي مقنطراته مثل الطبل وبالجملة فان اسماء الا
سطرلاب مشتقة من وضع مقنطراته ومنها الشمالي كالجنوبي ومنها ما في صفيحة [illegible]

وتد الارض وفي الجنوبي من عند تقاطع الافق مع صح

او اكثر ومنها الكرى وهو الذي بدنه وعنكبوته على هيئة الكرة وسنصف رسومه والعمل به
في موضعه واعلم يا اخي ان الاسطرلاب اسم فارسي معرب وهو تعريب ستاره ياب اي مدرك
احوال الكواكب ومنهم من يقول انه تعريب اسطرلافون لان اسطر على لسان اليونانيين المرآة
ولافون هو الكوكب ومعناه مرآة الكوكب ولهذا السبب كان الحكماء يسمونه الاسطرلاب والفزاري
قال له صلاحها وسماه ذات الصفائح ومعنى الاول اصح واهدى الى الصواب لانه ليس بين
ستاره ياب واسطرلاب فرق الا بتبديل الحروف مقدمة يحتاج اليها في تضاعيف الابواب
اذا قلنا جزء الشمس فانا نعني به انا نطلب من التقويم موضع الشمس في اي برج واية درجة
ثم نطلب مثل ذلك البرج في منطقة البروج ومثل تلك الدرجة فانه جزء الشمس واذا قلنا النظير
فمعناه ان نعد من البرج الذي فيه الشمس او الكوكب الى سابعه بمثل درجته واذا قلنا الجهة
التي هو فيها فنريد به جهة المشرق او المغرب واذا قلنا مستويا او على التوالي فانا نعني به تحريك
العنكبوت الى الجهة اليمين وكذلك اليمين واذا قلنا على غير التوالي فنعني به تحريك العنكبوت
الى الجهة اليسار وكذلك حركة البروج على التوالي وعلى غير التوالي فاعرف ذلك الباب
الثاني في معرفة اخذ الارتفاع من الشمس وغيرها اذا اردت ان تأخذ ارتفاع الشمس
فعلق الاسطرلاب بيمينك وتحاذي الشمس بيسارك باجزاء الارتفاع ثم تحرك العضادة
الى فوق والى اسفل حتى يقع ظل احدى الهدفتين على الاخرى وينفذ شعاع الشمس من ثقب
الشظية العليا في ثقب الشظية السفلى ثم تنظر مرى العضادة على كم وقع من جزء الاجزاء
التي على ظهر الاسطرلاب معدودة من نقطة المشرق من الخط الافقي فما كان فهو ارتفاع
الشمس في ذلك الوقت فاما ارتفاع الكواكب التي لا يظهر للهدفة في شعاعها ظل

الاخرى

الاخرى فخذ الاسطرلاب كما ذكرناه وعلقه بعروته وتغمض احدى العينين وتضع الهدفة
على العين الاخرى وحرك العضادة على نحو ما ذكرنا حتى ترى الكوكب الذي تريده من
الثقبتين جميعا بحيث وقع راس العضادة من اجزاء الارتفاع فهو ارتفاع الكوكب في ذلك
الوقت وكذلك فافعل بارتفاع رؤوس الجبال والحيطان والاشجار والمنارات واذا صعب
عليك ذلك فالحيلة في تسهيله ان تأخذ انبوبة مستقيمة التجويف اما من قصب
واما من جنس آخر شبيه به وتشدها على العضادة مستوية محاذية للخط فيها ثم تعمل ما ذكرنا
حتى ترى الكوكب او الشيء الذي تريده من الجانب الآخر فحيث وقع مرى العضادة فهو ارتفاع
الكوكب ومن الاسطرلابات ما كان فيه انبوبة معمولة عليه من شبهه واجتهد يا اخي ايدك
الله ان لا تأخذ الارتفاع من الكواكب القريبة من القطبين فان في اخذه صعوبة واشكالا وفي معرفة
الشرقي والغربي منه عسرا والتواء بابنا فان اردت ان تعلم جهة الارتفاع اما من الشمس والكواكب
البعيدة من القطب فسهل لان وجهنا اذا كان عند اخذ الارتفاع الى ناحية المشرق فالارتفاع
شرقي وان كان الى ناحية المغرب فالارتفاع غربي فاما اذا كان الارتفاع من الكواكب الابدية
الظهور او القريبة الى القطب فنحتاج الى ان نعرف خط نصف النهار وننصب عليه عودا
فاذا رأينا الكوكب قد زال خلف العود علمنا انه في ناحية المغرب وان لم يزل علمنا انه في ناحية
المشرق ولكن استخراج خط نصف النهار يصعب على كثير من اهل هذه الصنعة او لانه ليس
كل موضع يوجد فيه الارتفاع يوجد هذا الخط عليه ثابتا وان قدر احد على استخراج ذلك
على ما ذكرناه فالوقت لا يتسع في ذلك فانا اذا اخذنا ارتفاع الشمس او الكوكب واردنا
ان نعلم شرقي هو ام غربي فانا نصبر حتى يسير الكوكب قدرا ثم نأخذ الارتفاع بعد ساعة او اخذ

ارتفاعه ثانيا فان كان هذا الارتفاع زايدا على الارتفاع الاول كان الكوكب في جانب المشرق وان
نقص عنه كان في جانب المغرب واعلم يا اخي ايدك الله انك تحتاج في اخذ الارتفاع من الشمس
والكواكب الغربية الى الافق ووسط السماء الى طرح الفنجان في الماء حتى يغوص بقدر نصف
ساعة او اكثر ثم تاخذ الارتفاع بعد ذلك وتسقط من الدائرة التي تخرج لك مقدار ما غاب
الفنجان ليكون صحيحا لعلك اذ في هذه المواضع وفي هذه الاوقات اشتباه يقع فيه الغلط
في الطالع ليس هنا موضعه ذكره الباب الثالث في معرفة اخذ الانحطاط اذا كنت
على ذروة جبل من الجبال العالية الشامخة لاسيما اذا اتفق له اشراف على بحر او على مفازة
سهلة مستوية فانك اذا اخذت الارتفاع في وقت الطلوع والغروب تقع مرئي الفضاء
على تحت خط نقطة المشرق ولا يكون الارتفاع فيجب ان تاخذ الانحطاط بدل الارتفاع
وهو ان تاخذ الاسطرلاب بيسارك وتحاذي بنظرك الارتفاع جرم ما تريد ان تقيس
انحطاطه وتعمل حسب ما ذكرناه حتى ينفذ شعاع الشمس في الثقبتين معا او ترى الكوكب
او غيره منهما جميعا او بالانبوبة فاذا فعلت ذلك نظرت حينئذ الى مرئي الفضاء ما
قطع من اجزاء الارتفاع فما كان فهو مقدار انحطاطه وكذلك تعمل بكل شيء على بسيط
الارض وانت في قلة جبل او موضع عال او قصر به وانت على بسيط الارض وهذا شيء لم يذكره
ابو الحسين الصوفي ولا غيره في كتبهم وانما ذكره ابو ريحان البيروني فاعرفه ان شاء الله الباب
الرابع في معرفة الطالع من قبل الارتفاع تعرف ارتفاع الشمس او الكوكب في اي وقت احببت
ثم تطلب مثل ارتفاعه في المقنطرات في الجهة التي هو فيها وتضع جزء الشمس او مري
الكوكب على مثل ذلك الارتفاع وتنظر ما وافق افق المشرق من البروج فهو الطالع فان

وافق الافق خطا من الخطوط التي عليها قسمة الاسطرلاب فذلك هو الجزء الطالع وان لم يوافق
الافق خطا بل وقع بين خطين باخذه بالتقريب ليخرج جزء الطالع واعلم يا اخي ايدك الله انك
تحتاج الى استعمال التقريب في طلب الارتفاع في المقنطرات ودرجة الشمس في منطقة البروج وحصة
الطالع على الافق اذا لم يكن الاسطرلاب تاما فاستعمل جميع ذلك بالتقريب في اكثر الاوقات
ثم اذا عرفت من الباب الذي فيه تحقيق جميع ذلك فاستعمله بالتحقيق وهذا الموضع لا يحتمل
ايراد ذلك لان فهم المبتدي يقصر عن ادراكه في هذا المكان الباب الخامس في معرفة الطالع
من قبل الانحطاط الذي ذكرناه هو شيء قائم في الوهم واجب الوجود في قياسات الاشخاص
السفلية ويمكن الوجود في الاجرام السماوية امكانا بعيدا لصغر قلة قطعة الارض عند
الفلك وصغر قلة الجبال عند الارض وصغر الات القياس عندها فان حجبت في الشمس
الى شيء منه فوجدت لها هذا الانحطاط واردت استخراج الطالع فان كان شرقيا فاحسب
بدل ارتفاعها من جهة المغرب وان كان غربيا فاحسب بدل ارتفاعها من جهة المشرق ثم ضع
نظيره درجة الشمس على مثل ما كان وانظر الى افق المشرق فما وافاه فهو الطالع باجزائه فاعرفه
ان شاء الله الباب السادس في معرفة الماضي من النهار من الساعات المستوية من قبل
الارتفاع اذا عرفت ارتفاع الشمس ووضعت جزءها على مثل ارتفاعها في جهة واردت
ان تعلم كم الماضي من النهار من الساعات فانظر نظير جزء الشمس على كم وقع من خطوط
خطوط الساعات الزمانية فهو الماضي من النهار بالساعات الزمانية الى وقت اخذ الا
ارتفاع فان اردتها مستوية فانظر فان كانت الساعات المعمولة على الاسطرلاب تحت
الافق فانظر نظير الشمس على كم وقع من خطوط الساعات المستوية فما كان فهو الماضي من النهار
المستويات فان كانت الساعات معمولة فوق الافق في المقنطرات فانظر جزء الشمس على اي

خط وقع من خطوط الساعات فهو الماضي من النهار بالساعات المستويات فان لم تكن
الساعات المستوية معمولة على الصفائح فضع جزء الشمس ابدا على مقنطرة المشرق وعلم على راس
المري من جزء المجرة علامة وادر العنكبوت على التوالي حتى تضع جزء الشمس على مثل ارتفاعها في
المقنطرات في جهته ثم انظر كم تحرك المري عن موضعه فما كان فهو الدائر من الفلك منذ طلعت الشمس
الى الوقت المقيس فخذ لكل خمسة عشر جزءا ساعة وما بقي من خمسة عشر فاضربه في اربعة تحصل دقائق
الساعات فما حصل لك من الساعات والدقائق فهو الماضي من النهار بالساعات المستويات
واعلم يا اخي ايدك الله انك اذا عرفت الطالع والساعات فكلاهما عرفت ارتفاع منهما فانك اذا وضعت الطالع
على افق المشرق حصل جزء الشمس على مثل ارتفاعها في المقنطرات واذا وضعت نظير الشمس على الساعات
الماضية من النهار مستوية او معوجة حصل جزء الشمس على ارتفاع الوقت وكذلك اذا عرفت
الدائر فقد عرفت الطالع والساعات بان تضع درجة الشمس على افق المشرق وتعلم على راس المري
ثم تدير العنكبوت على التوالي حتى يزول المري عن موضعه بقدر اجزاء الدائر فان درجة الطالع
تقف على افق المشرق ويحصل جزء الشمس على ارتفاع الوقت ونظير الشمس على الساعات الزمانية
الماضية من النهار والمستويات ان كان تحت الارض وان كان مخطوطة فوق الافق فان جزء الشمس
يقع عليهما وعلى هذه السبيل تتصرف في جميع الاعمال من له فهم ومعرفة فاعرف هذا وقس عليه
باقي ما يرد عليك ان شاء الله تعالى الباب السابع في معرفة قوس نهار اي درجة شئت اذا اردت ذلك
وضعنا الجزء الذي نريد قوس نهاره على افق المشرق وعلمنا على موقع المري من جزء المجرة علامة
وادرنا العنكبوت على التوالي حتى تضع ذلك الجزء على افق المغرب وننظر كم زال المري عن موضعه فما
كان فهو قوس نهار ذلك الجزء وان شئت فضع الجزء الذي تريد على خط المشرق اولا وعلم على راس

المري

المري ثم ضعه على مقنطرة المشرق ثانيا فما تحرك المري فهو فضل ما بين نهاره فان ادرت العنكبوت مستويا
فانقص ضعف تعديل النهار من قف فان ادرته معكوسا فزده على قف فما بلغ او بقي فهو قوس نهاره
واعلم بالجملة ان الشمس اذا كانت تجري في البروج الشمالية فانه يزاد ضعف تعديل النهار على قف وان شئت
ان تعلم من قبل الساعات المستوية المعمولة في الاسطرلاب فضع الجزء على افق المشرق ثم ضعه على
المغرب وانظر الى نظير جزء الشمس كم يقطع تحت الارض من المغرب الى المشرق بالساعات المستويات
ان كانت معمولة تحت الارض او جزء الشمس من المشرق الى المغرب ان كانت معمولة فوق الارض فما
كان فاضربه في يه فما بلغ فهو قوس النهار وان شئت ان تعلم بجهة اخرى فضع نظير جزء الشمس
على مقنطرة المغرب وعلم على راس المري ثم ضعه على خط الساعة الاولى من الساعات المعوجة وانظر
كم زال المري عن موضعه فانه اجزاء ساعات ذلك فاضربها في اثني عشر فما بلغ فهو قوس النهار
وان اردت فانظر الى الاجزاء التي خرجت لك فما كان اكثر من خمسة عشر فانقص منها خمسة عشر
واضرب الباقي في يب وزده على قف وان كانت اقل من يه فانقصها من يه واضرب الباقي
في يب وانقصه من قف فما بلغ او بقي فهو قوس نهار ذلك اليوم وان شئت فضع جزء الشمس
على مقنطرة المشرق فتعلم على راس المري ثم تدير العنكبوت على التوالي حتى تضع جزء الشمس على خط نصف
النهار وانظر كم زال المري عن موضعه فما كان فهو نصف نهار ذلك اليوم فاضعفه فيكون
قوس نهاره واما معرفة قوس الليل فهو ان تنقص قوس النهار من شس فما بقي فهو قوس ليله
وان شئت ان تعرف بالوجوه المتقدمة فاستخرج بعكسها اعني ان تفعل بنظير الشمس ما فعلت
بجزئه وما فعلت بجزئه فافعل بنظيره وتنقص التعديل من موضع الزيادة وتزيد في موضع النقصان
فما حصل فهو قوس الليل وان اردت ذلك من الكواكب فافعل بدرجة مرها ما فعلت بدرجة

الشمس ليخرج لك المطلوب منها فان اردت ان تعلم غاية قوس النهار في كل افق فاعرف عرض الصفيحة
كم هو فزده على قف فما كان فهو قوس الليل في ذلك البلد وان شئت ان تعلم تجربة الصفيحة حسن
من ذلك فانه يقع العنكبوت عن وجه الاسطرلاب وضع مسطرة او خيطا او عضادة الاسطرلاب
ان كانت مخرفة على مركز الصفيحة وعلى تقاطع مدار راس السرطان والافق حتى ينتهي في ناحية المقنطرة
الى المجرة وانظر الى اي جزو وقع من اجزاء المجرة فعد من عند خط العلاقة اليه فما كان فهو نصف
قوس نهار راس السرطان فاضعفه فانه غاية قوس نهار تلك الصفيحة وكذلك فافعل
براس السرطان مثل قوس ليل الجدي وبالعكس فاما معرفة ذلك اذا لم يكن للبلد صفيحة
معمولة وله وجوه من قبل الظل والجيب المعمولين على الاسطرلاب واذا كان غير معمولين وليس
ههنا موضع ايراد ذلك اذ على عزمنا ان لا نذكر الاعمال الشاقة الباب الثامن في معرفة
ساعات الايام والليالي اعلم ان الساعات على ضربين مستوية وتسمى معتدلة ومعوجة
وتسمى زمانية فالمستوية هي التي تختلف اعدادها في ايام السنة ولياليها ولا تختلف مقاديرها
ومثاله ان يكون النهار الصيفي اربع عشر ساعة والشتوي عشر ساعات والربيعي اثنا عشر ساعة
فلا عدد مختلفة لكن المكيال الذي يكال عليه كل واحد منها والزمانية هي التي لا تختلف اعداد
في ايام السنة ولياليها بل تختلف مقاديرها وهو ان يكون النهار ابدا اثنا عشر ساعة لكن
الساعات الصيفية اطول كثيرا من الساعات الشتوية وقد علم ان الفلك يدور دورة واحدة
من طلوعه من المشرق الى طلوعه من الغد وذلك اربع وعشرون ساعة فيكون حصة
الساعة الواحدة المستوية يه جزءا من شس جزء واما المعوجة فان حصتها تقل وتكثر وتسمى
ازمان الساعات واجزاء الساعات فافهم ذلك فان اردت ساعات نهار اي درجة شئت

بالمستوية

بالمستوية فخذ قوس نهارها واقسمها على يه وما بقي لا يتم يه فاضربها في اربعة فانها دقائق ساعات
تلك الدرجة وان شئت فاستخرج تعديل نهار الدرجة على ما تقدم ثم ضعفه فما بلغ فكل يه
درجة منه ساعة كما قلنا وان كانت الدرجة التي تريد ساعات نهارها من الدرجات الشمالية
الميل فزده المحفوظ على اثني عشر وان كانت جنوبية الميل فانقصه من اثني عشر فما بلغ او بقي فهو كم
نهار تلك الدرجة وان شئت وكانت الساعات المستوية المخطوطة على الصفائح فضع نظير
جزو الشمس على الافق الشرقي ثم انظر على اية ساعة وقع من الساعات المستويات فانها ساعات تلك
الدرجة وان وقع بين ساعتين فهي ساعات وكسر ويحتاج الى تعديل على ما سنبينه عن قليل
باذن الله تعالى وان شئت فانقص من جزئه ساعات النهار من كذا خمسها فما بقي فهو ساعات نهاره
فاعرفه فاما معرفة ساعات الليل فالوجه فيه ان تنقص ساعات النهار من كد فما بقي فساعات
الليل وان شئت قسمت قوس الليل على يه فاخرج فهو ساعات وما بقي فاضربه في اربعة د
فيكون دقائق الساعات وان شئت فاستخرج تعديل نهار نظير الدرجة وخذ ضعفه واجعله
ساعات كما تقدم وان كانت شمالية الميل فانقصه من يب وان كانت جنوبية الميل فزده على
يب فما كان فهو ساعات الليل بالدرجة وان كانت الساعات مخطوطة على الصفيحة فاعمل بدرجة
الشمس ما عملت بنظيرها في ساعات النهار لتخرج ساعات الليل فان اردت ذلك من الكواكب
الثابتة فاعمل بها ما عملت بالدرجة ليحصل لك الساعات ولئلا يكثر القول في كل موضع
ويكون ما نقول مثالا على الباقي فاذا كان معنا قوس النهار او قطعة منها واردنا ان نجعلها
ساعات مستوية فانا نقسمها على يه وانه ساعات صحاح وما بقي نضربه في د فيكون
دقائق الساعات واذا كان معنا ساعات مستوية واردنا ان نجعلها قوسا ضربنا ا

الساعات ودقائقها في يه فما خرج فهو قوس نهاره او قطعة منها فاعرفه وكذلك فافعل باجزاء
الساعات ان كانت معك معوجة **الباب التاسع** في معرفة اجزاء ساعات نهار كل درجة و
ليلها اذا اردت ان تعرف اجزاء ساعات نهار اي درجة شئت فاقسم قوس نهارها
على يب فما خرج فهو اجزاء ساعات نهارها وان شئت فضع الدرجة على افق المشرق وعلم على
راس المري ثم ادر العنكبوت على التوالي وضع نظير ذلك الجزء على خط ساعة واحدة من الساعات
المعوجة وتنظر كم زال المري عن موضعه فما كان فهو اجزاء الساعات النهار تلك الدرجة و
شئت ان يسهل عليك اخراجه بهذا الوجه فضع نظير جزء الشمس على خط اية ساعة شئت
من خطوط الساعات المعوجة تحت الافق او جزء الشمس ان كانت مخطوطة في المقنطرات وادر العنكبوت
مستويا او معكوسا حتى يضع الجزء على الخط الذي يتلوه من اي الجهتين كان فما كان تحرك المري
عن موضعه فهو اجزاء ساعات [نهار] تلك الدرجة وان شئت فاعرف تعديل نهار الدرجة وخذ
سدسه وزده على يه ان كانت الدرجة شمالية الميل وانقصه من يه ان كانت الدرجة جنوبية
الميل فما بلغ او بقي فهو اجزاء ساعات نهار ذلك الجزء وان شئت ان تعلم من تحويل الساعات
المستوية المخطوطة في الاسطرلاب فضع الجزء الذي تريد على مقنطرة المغرب وانظر كم قطع من
الساعات المستويات ان كانت مخطوطة تحت الارض او نظير ذلك الجزء ان كانت معمولة في المقنطرات
فما كان فزد عليه مثل ربعه او نصف بين خمسة وضمه على اربعة فما كان فهو اجزاء ساعات نهار
ذلك الجزء وان اردت ان تعرف اجزاء ساعات الليل فانقص اجزاء ساعات النهار من ثلثين
فما بقي فهو اجزاء ساعات الليل وان شئت ان تعلم بالوجوه التي عرفت بها اجزاء ساعات النهار فاعمل
عمله غير انك تنقص في موضع الزيادة وتزيد في موضع النقصان وتستعمل النظير بدل الجزء وان ارد[ت]

ذلك

ذلك بكوكب من الثوابت المرسومة في الاسطرلاب فاعمل بمريه ما عملت بالدرجة في الفصل الماضي
الباب العاشر في تحويل نوعي الساعات بعضهما الى بعض ومعرفة ارتفاع كل ساعة اذا كانت
معك ساعات معوجة نهارية واردت ان تعلم كم هي مستوية فضع نظير درجة الشمس
على مثل ما معك من المعوجة وعلم على المري وادر العنكبوت معكوسا حتى تضع نظير درجة
الشمس على افق المغرب فما تحرك المري وكل يه درجة ساعة مستوية واذا كان مستوية نهارية
واردت ان تعلم كم هي معوجة فضع نظير درجة الشمس على افق المغرب وتعلم على المري علامة
ثم ادر العنكبوت مستويا حتى يزول المري عن موضعه لكل يه درجة ساعة والكسور بحسبه
منها فاذا فعلت ذلك وقع نظير جزء الشمس على الساعات المعوجة وان كانت الساعات الليلية
فاعمل بدرجة الشمس بعينها ما عملت بنظيرها في النهار وان اردت ان تعرف ارتفاع كل ساعة من
الساعات المعوجة فضع نظير ذلك الجزء على خط ساعة واحدة من خطوط الساعات المعوجة وتنظر
الجزء على اي درجة وقع من اجزاء الارتفاع فانه ارتفاع ساعة واحدة من ذلك اليوم وكذلك
فافعل في الساعات كلها فان اردت من الساعات التي على ظهر الاسطرلاب وضع جيب العضادة
على ساعة واحدة على اي خط مخطوط لاي برج اردت وتنظر راس العضادة على كم وقع من
اجزاء الارتفاع فما كان فهو مقطع ارتفاع تلك الساعة وكذلك تفعل بالساعات كلها او بالرجوع
الى القضاء ست ساعات واعلم ان ارتفاع الساعة السابعة مثل ارتفاع الساعة الخامسة وعلى هذا
القياس حتى يكون ارتفاع الساعة الاولى مثل ارتفاع الساعة الثانية عشر فاعرفه وان اردت
ان تعرف ارتفاع الساعات المستوية فان كانت معمولة فوق الافق فانك اذا وضعت جزء الشمس
على الساعة التي تريد ارتفاعها فانه يقع على ارتفاع تلك الساعة بلا شك وان كانت غير معمولة

فضع الدرجة على افق المشرق وعلم على المري ثم ادر العنكبوت مستويا حتى تخرج المري
عن موضعه بمقدار ه درجة فاى جزء وقعت عليه تلك الدرجة من اجزاء الارتفاع فى
المقنطرات فهو ارتفاع الساعة الاولى وكذلك تفعل بجميع الساعات واحدة بعد واحدة
ان شاء الله تعالى واعلم يا اخى ايدك الله تعالى انك اذا وضعت نظير الشمس على اية ساعة
كانت فقد عرفت فى تلك الساعة الطالع والارتفاع لان درجة الشمس تقع فى المقنطرات
الموافقة لارتفاع تلك الساعة ويقف جزء الطالع على الافق المشرق وكذلك اذا عرفت
الطالع فقد عرفت الارتفاع والساعات واذا عرفت الارتفاع فقد عرفت الطالع لان
كل واحد من ذلك متعلق بالآخر فاعرفه وان اردت ان تعلم ارتفاع الساعات المعوجة
من جهة اخرى فضع نظير جزء الشمس على افق المغرب وعلم على المري علامة ثم عد اجزاء
ساعات نهار يومك وادر المري عن موضعه بقدر تلك الاجزاء فاى مقنطرة وافقها
درجة الشمس فهو ارتفاع ثلث الساعات فاعمل به ثانيا وثالثا على الجميع ان شاء الله تعالى

الباب الحادى عشر فى معرفة الماضى من النهار من نوعى الساعات على ظهر الاسطرلاب خطوط الساعات
على ظهر الاسطرلاب تكون مختلفة وهى اما المستوية واما المعوجة وعلامة المعوجة منها انها تكون
ست قطع من الخطوط بالقرب من مركز الاسطرلاب وبالبعد منه وعلامة المستوية ان تختلف
هذه القطع والخطوط ويكون بالقرب من مركز الاسطرلاب اكثر منها عند المحيط او اقل وربما كانت
البروج مرسومة على العضادة ولكن البرج مقسوم باقسام جزائها فان اردت منها ما مضى من النهار
من ساعة وضعنا طرف العضادة على اجزاء ارتفاع الوقت فان كانت البروج معمولة على العضادة
فان جزء الشمس يقع على الساعات الماضية من النهار وان لم تكن مخطوطة على العضادة فانظر

الى موضع التقاطع العضادة ومدار البرج الذى فيه الشمس فى اى ساعة هو وكم بعده من الخط الافقى
فما كان فهو الماضى من النهار ان كان الارتفاع شرقيا والباقى منه ان كان الارتفاع غربيا وقلما
تكون الساعات المستوية معمولة على الاسطرلاب والبروج مرسومة على العضادة فان اردت ان
تعلم الى عرض عملت هذه الساعات وكانت العضادة مرسومة بالبروج فضع راس الحمل على الساعة
السادسة من مدار الحمل وانظر الى مرى العضادة وان لم تكن البروج مرسومة على العضادة فضع
جنب العضادة على الساعة السادسة من مدار الحمل وانظر الى مرى العضادة على كم وقع من اجزاء الارتفاع فهو
ارتفاع راس الحمل بالبقعة التى عملت الساعة لها فانقصه من تسعين فما بقى فهو عرض البلد وان
شئت فضع اول السرطان او جنب العضادة على الساعة السادسة من مدار راس السرطان وتنظر
على اى جزء وقعت العضادة من اجزاء الارتفاع فما كان تنقصه من مائة وثلثة عشر وثلث درج
فما بقى فهو عرض تلك البلد وان شئت ان تعلم براس الجدى فافعل به مثل ما عرفت بالسرطان
الا انك تنقص الارتفاع من ستة وستين جزء وربع وسدس فما كان فهو عرض البلد الذى
عملت الساعة له ان شاء الله تعالى **الباب الثانى عشر** فى معرفة الماضى من النهار من ساعة من قبل
العضادة اعلم ان الساعات المعوجة المعمولة فى بدن العضادة تنقسم باقسام مختلفة تتضايق فى
الاوايل وتتسع فى الاواخر وان اردت معرفة الساعات بها فاعرف ارتفاع نصف نهارك من
التقويم او من الاسطرلاب مثل ساعات نصف النهار على ما تقدم او على ما نذكره بعد ثم ضع العضادة
من النصف الذى فيه مبدا الساعات على ارتفاع نصف النهار وخذ البرج الذى فيه اجزاء الارتفاع
عين الشمس وحرك الاسطرلاب حتى يقع ظل الهدفة على بدن العضادة وقوتها مستويا من غير ميل
الى جانب وانظر الى ظل الهدفة على كم وقع من الساعات المعمولة على العضادة فما كان فهو ما مضى

او نقصه من تسعين الى ... فما كان فهو عرض البلد

من النهار من ساعة معوجة ان كان قياسك قبل انتصاف النهار وان كان بعده فهو الباقي من النهار فننقصه
من اثني عشر ليبقى ما مضى من ساعة معوجة ومنهم من يكتب الاسطرلاب تكعيبا مستويا فانه عند
ذلك يقع ظل اللبنة على الساعات الماضية من النهار واعلم يا اخي ايدك الله ان في استخراج نوعي
الساعات وجوه كثيرة سوى ما ذكرنا اما من قبل الظل واما من قبل الجيب واما من قبل الطالع وغير
ذلك على ما ذكره الشيخ ابو الحسين الصوفي في كتابه الجليل النافع وقد قصرت على هذه الابواب لان
من له ادنى ذكاء يمكنه التوصل اليها بما قلنا **الباب الثالث عشر** في معرفة تعديل الآلات اذا اخذنا ارتفاع
الشمس واردنا ان نضع جزء الشمس على مثل ذلك الارتفاع ووجدنا في قسمة الاسطرلاب ما يوافق
الارتفاع الذي معنا فهو المطلوب وان لم نجد فيقع بين مقنطرتين فنضع حينئذ درجة الشمس على
المقنطرة الاولى منهما الاقرب الى الافق وهي التي قد جاوزها الارتفاع وعلمنا على موضع المري من
اجزاء الحجرة علامة ثم حركنا العنكبوت مستويا حتى نضع جزء الشمس على المقنطرة الاخرى وهي التي
لم يصل اليها الارتفاع وننظر كم زال المري عن موضعه فهو اجزاء الاصل ثم نظرنا فضل ما بين المقنطرتين
وهي التي قد جاوزها جزء الشمس وبين الارتفاع الموجود في الرصد ونضربه في اجزاء الاصل فما بلغ
قسمناه على اجزاء قسمة الاسطرلاب ان كان سدسيا فعلى الستة وان كان ثلثيا فعلى ثلثة فما خرج فهو
اجزاء التعديل فنضع جزء الشمس على المقنطرة الاولى وهي التي قد جاوزها الارتفاع ونعلم على راس المري ثم
ندير العنكبوت على التوالي حتى يزول المري عن موضعه بقدر اجزاء التعديل فان درجة الشمس
توافق موضع الارتفاع الماخوذ بالرصد بالتحقيق وكذلك نفعل بدرجات الكواكب ما عملت بدرجة
الشمس ليحصل لك الارتفاع المطلوب تعديل جزء الشمس نعلم موضع الشمس في اي وقت اردنا من التقويم
ونحفظه ثم نطلبه في منطقة البروج لكن الدرجة في البروج فان وافقها خط من خطوط قسمة البروج

فهو

فهو مطلوبنا وان وقع بين خطين فنضع الخط الاول اعني الاقرب الى العاشر من ذلك البرج وهو
الذي قد جاوزته الشمس على خط وسط السماء ونعلم على راس المري من اجزاء الحجرة علامة
وهي الاولى وندير العنكبوت مستويا حتى نضع الخط الاخير من ذلك البرج وهو الذي
يصير اليه الشمس على خط وسط السماء وننظر كم زال المري عن موضعه وهي العلامة الثانية
ثم ننظر كم بين الجزء الذي قد جاوزته الشمس وبين الجزء الذي فيه الشمس فنضربه في الفضل
بين العلامتين اللتين في الحجرة ونقسمه على اصل قسمة الاسطرلاب فما خرج فهو اجزاء التعديل
فنضع المري على العلامة الاولى وندير العنكبوت مستويا حتى يزول بقدر التعديل فما
وافق خط وسط السماء من المنطقة فعلم عليه فانه نظير درجتها فاعرفه وان اردت ان تعمل
ذلك بمقنطرة الارتفاع فاعمل به هذا العمل وذلك بعد ان تكون اجزاء المقنطرات موافقة لارتفاع
الوقت ولا درجة الشمس موافقة لقسمة البروج فتعدل درجة الشمس اولا ثم تعدل اجزاء الارتفاع
ثانيا ان شاء الله تعالى **تعديل الطالع** اذا وجدنا جزء الطالع على افق المشرق غير موافق لقسمة
اجزاء فلك البروج واردنا ان نعدله حتى يكون ذلك حقيقيا لا مجازيا وتلفيقيا فانا نعلم
على موقع المري من اجزاء الحجرة علامة وندير العنكبوت معكوسا حتى نرد الجزء الذي
قد جاوزه الطالع على مقنطرة المشرق وندير العنكبوت (لننظر كم جزء المري) فانه اجزاء الكسر فنعلم على موضع
المري هذا وندير العنكبوت مستويا حتى نضع الجزء الذي يصير اليه الطالع على مقنطرة
المشرق وننظر كم تحرك المري عن موضعه فهو اجزاء الاصل ثم نضرب اجزاء الكسر في جزء قسمة
الاسطرلاب فما خرج نقسمه على اجزاء الاصل فما كان فهو اجزاء التعديل فنزيد ذلك على الجزء
الذي قد جاوزه الطالع فيخرج لنا جزء الطالع بالحقيقة **تعديل السموت** اذا لم يقع جزء

فاما اذا لم تكن اجزاء المقنطرات موافقة لارتفاع الوقت تم

الشمس على نظير خطوط السموت واردنا ان نعدل بها علمنا على موقع المري من اجزاء الحجرة علامة
وادرنا العنكبوت معكوسا حتى نرد جزء الشمس الى الخط الذي قد جاوزه السمت وننظر كم
زال المري عن موضعه فنحفظه فانه اجزاء الكسر فنترك المري على حاله وندير العنكبوت
مستويا حتى نضع جزء الشمس على الخط الذي يصير اليه السمت وننظر كم تحرك المري فنحفظ
به فانه اجزاء الاصل فنخرج ثم نضرب اجزاء الكسر في اجزاء قسمة السموت فما بلغ نقسمه على اجزاء
الاصل فيخرج لنا اجزاء التعديل فان كان السموت الى الزيادة زدناه على سمت الخط الذي قد
جاوزه جزء الشمس وان كان الى النقصان نقصناه منه فما كان فهو اجزاء السمت بالتعديل هذا اذا
كان السمت معمولا على المقنطرات ثلثا فاذا كان معمولا فيما بين الساعات فنعمل بنظير جزء الشمس

تعديل الساعات الزمانية اذا وقع جزء الطالع على افق المشرق فيقع نظير الشمس ان كان نهارا
او جزء الشمس ان كان ليلا تحت الافق على خطوط الساعات المعوجة فان وقع على اي ساعة
كانت فهو الماضي من الساعات الزمانية من غير كسر وان وقع بين الخطين كان الماضي ساعات
وكسرا فان اردنا ان نعلم ذلك الكسر علمنا على موقع المري علامة ونرد جزء الشمس او نظيره
الى خط الساعة التي قد جاوزها وننظر كم تحرك المري عن موضعه فانه اجزاء الكسر فنترك المري
على حاله وندير العنكبوت مستويا حتى نضع الجزء او النظير على الساعة التي صار اليها و
ننظر كم زال المري عن موضعه فانه اجزاء الساعات فنضرب اجزاء الكسر في ستين ونقسمه على
اجزاء الساعات فما بلغ فهو الكسر الذي اردنا فان كانت الساعات خطوطه فوق الافق فاعمل بعكس
ذلك **تعديل الساعات التي في ظهر الاسطرلاب** اذا وقع جنب العضادة فيما بين ساعتين
فان الماضي من النهار ساعات وكسر فاذا اردنا ان نعلم ذلك الكسر علمنا على الحجرة موقع المري

من

من الارتفاع علامة ثم نرد جنب العضادة الى الساعة التي قد جاوزها وننظر كم زال المري عن موضعه
فانه اجزاء الكسر ثم نعلم على راس العضادة هذه علامة ونضع جنب العضادة على الساعة التي هو
صائر اليها وننظر كم زال المري من موضعه عن اجزاء الارتفاع فهو اجزاء الاصل فنضرب اجزاء
الكسر في ستين ونقسمه على اجزاء الارتفاع فما خرج فهو كسور الساعات وان شئنا نسبنا اجزاء
الكسر الى اجزاء الاصل ليحصل لنا كسور الساعات وعلى هذا القياس كلما تريد ان تعدله من
غير ذلك والسلام

الباب الرابع عشر في معرفة غاية الارتفاع للشمس في كل وقت اذا اردت
ذلك فارصد الشمس قبل نصف النهار اذا كان الارتفاع زايدا الى ان يصير في نهاية الزيادة
وتريد ان تاخذ في النقصان فارفع ما يكون في ذلك الوقت هو ارتفاع نصف نهار اليوم
كذلك تفعل بالكواكب الثابتة والمتحيرة واذا رصدت ان يتوسط وان شئت ان تعرف
بجهة اخرى فضع جزء الشمس او مري الكواكب على خط نصف النهار فما وافقه من المقنطرات فهو
مقدار ارتفاعه في وسط السماء فان كان بين نقطة حص وبين المحيط في الاسطرلاب الشمالي
فهو الى الجنوب وان كان بين نقطة حصه ومركز الاسطرلاب فالى الشمال وان كان الاسطرلاب جنوبيا
فبعكس ذلك وان اردت ان تعلم ذلك بجهة اخرى فانظر كم بين مدار راس الحمل في الصفيحة
وبين درجة الشمس او مري الكواكب من الاجزاء فان كان فيما بين مدار الحمل وحرف الصفيحة فا
نقصه من ارتفاع راس الحمل فيبقى ارتفاع نصف نهاره وان كان فيما بين مدار الحمل والمركز
فزده على ارتفاع مدار الحمل فما بلغ فهو غاية ارتفاع الشمس او الكواكب نصف النهار فاما الكواكب
الثابتة الغير المرسومة في الاسطرلاب فلا يمكن معرفته الا بالرصد لان موضع الشمس معلوم
في منطقة فلك البروج ومريات الكواكب الثابتة المرسومة في الاسطرلاب معلومة ودرجاتها

القوس المتحيرة في وقت الرصد غير معلومة وتحتاج ان تعلم بجهة اخرى على ما سنبينه فيما بعد
ان شاء الله تعالى واعلم يا اخي ابدك الله انك اذا عرفت ميل الشمس فقد عرفت ارتفاع نصف نهارها
وعرض البلد واذا عرفت عرض البلد فقد عرفت ميل الشمس وارتفاعها لان هذه الثلثة متعلقة وإذا عرفت ارتفاع نصف نهارها فقد عرفت ميلها وعرض البلد صح
بعضها ببعض فاعرف ذلك ان شاء الله تعالى **الباب الخامس عشر** في معرفة غاية ارتفاع الشمس ببلدنا
اذا لم يكن للبلد صفيحة معمولة اذا اردنا ذلك وضعنا جزء الشمس في اي صفيحة اردنا على خط
نصف النهار ونظرنا على اي جزء وقع من اجزاء الارتفاع فما كان فهو ارتفاع الشمس نصف النهار
في الموضع الذي عرضه عرض تلك الصفيحة ثم نظرنا الى جزء الشمس فان كانت في البروج الجنوبية و
كان بلدنا اقل عرضا من عرض الصفيحة زدنا فضل ما بين العرضين على ارتفاع نصف نهار تلك
الصفيحة وان كان بلدنا اكثر عرضا انقصنا فضل ما بين العرضين من ارتفاع نصف نهار تلك الصفيحة
فما بلغ او بقي فهو ارتفاع الشمس نصف النهار ببلدنا وان كانت في البروج الشمالية ووقع جزء الشمس
في الصفيحة فيما بين نقطة ص ومركز الاسطرلاب وكان بلدنا اقل عرضا انقصنا فضل ما بين العرضين
من ارتفاع نصف النهار في تلك الصفيحة فما بقي فهو ارتفاع نصف النهار ببلدنا في ناحية الشمال عن
سمت الرأس وان كان بلدنا اكثر عرضا زدنا فضل ما بين العرضين على ارتفاع نصف النهار في تلك الصفيحة
فما بلغ فهو ارتفاع الشمس نصف النهار ببلدنا في ناحية الشمال عن سمت الرأس الا ان يبلغ ذلك
اكثر من تسعين فننقصه من مائة وثمانين فيكون الباقي ارتفاع الشمس ببلدنا نصف النهار في ناحية
الجنوب عن سمت الرأس وان وقع جزء الشمس في تلك الصفيحة فيما بين نقطة ح وحرف الصفيحة
وكان بلدنا اقل عرضا زدنا فضل ما بين العرضين على ارتفاع نصف النهار في تلك الصفيحة فما بلغ
فهو ارتفاع الشمس ببلدنا الى ناحية الجنوب الا ان يبلغ ذلك اكثر من تسعين فننقصه من قف فيكون
الباقي ارتفاع الشمس ببلدنا في ناحية الشمال وان كان بلدنا اكثر عرضا انقصنا فضل ما بين العرضين

من ارتفاع

من ارتفاع نصف النهار في الصفيحة فيكون الباقي ارتفاع الشمس نصف النهار ببلدنا في ناحية الجنوب
فاعرفه فان اردت ان تعلم ارتفاع كوكب ثابت من الكواكب المرسومة في الاسطرلاب فضع مرئ
الكوكب على خط نصف النهار في اي صفيحة اردت وانظر على كم وقع من اجزاء ارتفاع المقنطرات
في تلك الصفيحة فتحفظه ثم تعرف فضل ما بين عرض الصفيحة وعرض البلد الذي اردت ذلك فيه
فان كان البلد اكثر عرضا من عرض الصفيحة وكان الكوكب شماليا عن سمت الرأس في الصفيحة فزد فضل
ما بين العرضين على الارتفاع الذي وقع راس الكوكب فيه فما بلغ فهو اعلى ارتفاع ذلك الكوكب
في ذلك البلد في ناحية الشمال الا ان يكون ذلك اكثر من تسعين فتنقصه من قف فما بقي فهو
غاية ارتفاع الكوكب في ذلك البلد في ناحية الجنوب وان كان البلد اقل عرضا من الصفيحة نقصت فضل
ما بين العرضين من الارتفاع الذي وقع عليه راس الكوكب فما بقي فهو غاية ارتفاع ذلك الكوكب
في ذلك البلد الى ناحية الشمال عن سمت الرأس في الصفيحة وان كان البلد اكثر عرضا من الصفيحة
نقص فضل ما بين العرضين من ارتفاع الكوكب في الصفيحة فما بقي فهو غاية ارتفاع ذلك الكوكب في
ذلك البلد الى ناحية الجنوب عن سمت الرأس وان كان بلدنا اقل عرضا فزد فضل ما بين العرضين
على الارتفاع الذي وقع عليه راس الكوكب في الصفيحة فما بلغ فهو اعلى ما يكون ارتفاع ذلك الكوكب
في ذلك البلد الى ناحية الجنوب عن سمت الرأس الا ان يكون ذلك اكثر من ص فانقصه من قف
فيكون الباقي اعلى ارتفاع ما يكون في ذلك البلد في ناحية الشمال عن سمت الرأس واعلم يا اخي
ابدك الله ان في معرفة غاية ارتفاع نصف نهار الشمس والكوكب وجوها كثيرة من قبل الساعات
والجيب والظل اذا كان للبلد صفيحة او لم يكن او كان جزء الشمس معلوما او غير معلوم او الكوكب
مرسوما او غير مرسوم ذكرها الشيخ ابو الحسين الصوفي في كتابه الكبير ومن اراد فهم وجه علم من الفلك

الذي اوردناه جميعه اذ ليس غرضنا في تصنيف هذا الكتاب ايراد جميع الاعمال المتعلقة به الا بل
ايراد الاهم وارشاد المتعلم الى استخراج ابواب اما من فطنته واما من مواضعها في مظانها فاما معرفة
جهة الشمال والجنوب عن سمت الراس فانا نشرحه عند وصولنا الى اعمال الكواكب المناسبة ان شاء الله تعالى

الباب السادس عشر في معرفة اي جزء شئنا ميل من اجزاء فلك البروج اذا اردنا ذلك نضع ثلاثة
على خط وسط السماء ونعلم حيث وقع الربع ثم عد مدار راس الحمل اليه فما بان فهو ميل تلك الدرجة
فان اردت ان تعرف جهته فانظر وان وقعت الدرجة داخل مدار الحمل فالميل شمالي وان وقع
خارج مدار الحمل فالميل جنوبي وان شئت ان تعلم من الساعات المخطوطة على ظهر الاسطرلاب
فضع حبل العضادة على الساعات السادسة لاول الحمل وعلم على موقع المري من اجزاء الارتفاع
علامة ثم ضع حبل العضادة على الساعات السادسة من الجزء الذي تريد ميله وتعلم على مري
العضادة علامة ثم انظر كم بين العلامتين من اجزاء الارتفاع فما كان فهو ميل تلك الدرجة فان تم
الارتفاع الثاني على الارتفاع الاول فالميل شمالي وان نقص فالميل جنوبي وان شئت ان تعلم من القوس المخطوط
في الربع الذي فيه الجيب فانظر الدرجة التي تريد ميلها فان كانت من واحد الى تسعين فاعمل به
وان زاد على ص فانقصها من قف وان زاد من قف فانقص منها قف وان زاد من رع فانقص
من شس واعمل بالباقي وهو ان تنظر الاجزاء التي معك وتطلبه في اجزاء الارتفاع وتعلم عليه علامة
ثم ضع راس العضادة على العلامة وتنظر الى الخط المستقيم الذي يخرج من تقاطع جنب العضادة مع
القوس المخطوط الى اي جزء ينتهي من اجزاء الارتفاع فما كان فهو ميل ذلك الجزء فان اردت ان تعلم
الشمالي هو ام جنوبي فاعرف الجزء من اي برج هو فان كان من البروج الشمالية فالميل شمالي فان كان من
من البروج الجنوبية فالميل جنوبي وان شئت فاعرف ارتفاع راس الحمل بالصفة المذكورة على ما قلنا

ثم تعرف

ثم تعرف ارتفاع الجزء الذي تريد ميله وانقص احدهما من الاخر فما بقي فهو ميل ذلك الجزء فان كان ارتفاع
الجزء اكثر من ارتفاع راس الحمل فالميل شمالي وان كان ارتفاع راس الحمل اكثر فالميل جنوبي واعلم يا اخي
ايدك الله تعالى انك اذا عرفت الارتفاع فقد عرفت الميل واذا عرفت الميل عرفت الارتفاع ومن الارتفاع والـ
الميل تعرف عرض البلد ايضا على ما قلنا وان اردت ان تعرف الميل الاعظم من صفائح الاسطرلاب فانظر كم
بين مدار راس الحمل ومدار راس السرطان من الارتفاع فما بلغ فهو الميل الكلي اعني الميل الاعظم فان اردت
ان تعلم ذلك من راس الجدي فانظر كم ارتفاع مدار راس الجدي وانقصه من ارتفاع راس الحمل فما بقي
فهو الميل الاعظم ويكون موافقا للمحروز من اول السرطان واعلم يا اخي ايدك الله ان في استخراج الميل الاعظم و
جوها كثيرة من قبل سمت المشرق ومن جهة الجيب ومن الساعات المعوجة في ظهر الاسطرلاب وكذلك ا
الميل المنكوس ونحن اقتصرنا على هذا الواحد اذ ليس غرضنا في هذا الكتاب ايراد جميع الاعمال ومن كان
ذكيا حاذقا الذهن يستنبط من تلقاء نفسه اشياء ليست في معرفة الاسطرلاب فاعرفه

الباب السابع عشر
في معرفة عرض البلدان اذا اردت ان تعرف عرض بلدك فارصد الشمس اذا بانت في اول الحمل والميزان حتى
تصير في غاية ارتفاعها ثم اسقط من تسعين فما بقي فهو عرض البلد الذي انت فيه فان كانت الشمس في غير هذين
الموضعين فاعرف ارتفاعها حتى تصير المدار ارتفاعها ثم تعرف ميلها على ما قلنا واعرف جهته فان كان شماليا
فانقصه من ارتفاع نصف النهار وان كان جنوبيا فزد عليه فما بلغ او بقي فاسقطه من تسعين فما بقي
عرض البلد وبهذا الوجه تعرف هذا البلد اذا كانت الشمس في اي برج واي درجة يكون فاعرفه وان شئنا
رصدنا الشمس حتى تصير في غاية ارتفاعها في اي يوم اردنا فان كانت جنوبية عن سمت الراس وصفنا درجتها
على خط الانتصاف في اي صفيحة اردنا بعد ان يكون عرض الصفيحة اكثر من الميل الاعظم وتعرف ثم ارتفاعها
في تلك الصفيحة فان كان ارتفاعها في الصفيحة مساويا لارتفاع الصفيحة فعرض الصفيحة هو عرض البلد

وان جعلنا نقصنا الاقل من الاكثر وحفظنا بالباقي فان كان ارتفاع الرصد اقل من ارتفاع الصفيحة زدنا
ذلك الفضل على عرض الصفيحة وان كان ارتفاع الرصد اكثر نقصنا الفضل من عرض الصفيحة فما بلغ وبقي
فهو عرض بلدنا وان كانت الشمس جنوبية عن سمت الرؤس عند الرصد نقصنا تمام ارتفاعها في الشمال من
قف فما بقي عرفنا الفضل بينه وبين ارتفاع الصفيحة ونقصناه من عرض الصفيحة فما بقي فهو عرض بلدنا
ان شاء الله تعالى وان شئنا رصدنا كوكبا من الجنوبية الموجودة في الاسطرلاب مثل الشعرايين و
قلب العقرب وامثال ذلك ارفع ما يكون ونحفظه ونضع مريه على خط وسط السماء في اي صفيحة
اردنا ونعرف مريه على كم وقع من الارتفاع فانه تمام ارتفاعه في تلك الصفيحة فان كان موافقا للارتفاع
الماخوذ بالرصد فعرض البلد هو عرض الصفيحة وان كان بينهما تفاوت اخذنا الفضل بينهما وحفظنا
به فان كان ارتفاع الرصد اقل من ارتفاع الصفيحة زدنا الفضل على عرض الصفيحة وان كان ارتفاع الرصد
اكثر نقصنا منه فما بقي فهو عرض تلك البلد وان شئت ان تعرف بجهة اخرى وارصد بعض الكواكب
الابدية الظهور مثل الجدي والفرقدين وبنات النعش حتى يصير الى غاية تكامل ارتفاعه عند
ذلك في النقصان فانه اعلى ما يكون ارتفاعه ثم ارصده حتى يبلغ الى غاية الانحطاط ويبتدئ ان يأخذ
في الزيادة فانه اهبط ما يكون ارتفاعه واجمع غاية ارتفاعه مع غاية انحطاطه ونصف المبلغ فما بلغ
فهو عرض البلد وان شئت فاعرف الفضل بين غاية ارتفاعه وغاية انحطاطه وخذ نصفه ومكانه
فزده على غاية انحطاطه فما بلغ فهو عرض البلد واعلم يا اخي ايدك الله ان في استخراج عرض البلد من قبل
نهايات النهار الاطول وسعة المشرق اذا كان الاسطرلاب مجيبا او غير مجيب وجوها كثيرة ذكرها البتاني
في كتابه ولكنا اقتصرنا على هذا القدر اذ كان لا على الطبع الذكي في الوصول اليه عند فهمه هذا القدر ان شاء الله

الباب الثامن عشر في معرفة عرض الصفيحة اذا كان مجهولا اذا كان معنا صفيحة ولم نعلم لاي عرض

عملت

عملت فانا ننظر كم بين منطقة الافق وبين مركز الصفيحة من اجزاء الارتفاع فما كان فهو عرض تلك الصفيحة
وان شئنا عددنا من نقطة صه الى دائرة المعدل مدار الحمل من اجزاء الارتفاع في المقنطرات فما بان
بينهما من اجزاء الارتفاع فهو عرض تلك الصفيحة وان شئنا عرفنا ارتفاع مدار الحمل في تلك الصفيحة
ونقصناه من تسعين فيكون الباقي هو عرض تلك الصفيحة **الباب التاسع عشر** في معرفة الاظلال
اعلم ان ظلال الاشخاص والمقاييس يقدر بالمقادير التي قسمت عليها المقاييس والاشخاص وليست
تلك القسمة ضرورية بل اصطلاح عليها العامة فجرت بين الحاسبين ان قسموا تلك المقاييس با
لاصابع والاقدام فان قسموا الشخص باثني عشر قسما سمي اصابع وان قسموه على ستة ونصف سمي
اقداما وذلك مستعار من قامة الانسان ومتى قسموا الشخص بستين قسما متساوية سموها
اجزاء لا اصابع ولا اقدام ونكون مبتدئه من طرف خط الانتصاب الاسفل على خط وتد الارض و
اجزاء الظل يبتدئ من نقطة المغرب من عند الخط الافقي وكل ظل ابتدئ من هذه النقطة فانه يسمى
معكوسا فان اردت ان تعلم باي الاجناس الثلاثة قسم الاسطرلاب فضع مري العضادة على
خط مه جزء من اجزاء الارتفاع وانظر الى مري الاخر فان وقع على يب مه جزء فالظل اصابع وان
وقع على ستة ونصف فهو اقدام وان وقع على س فهو اجزاء وان كان مبدأ الظل من عند طرف
خط الانتصاب الاسفل فالظل مستو وان كان من عند الخط الافقي فهو معكوس فاعرفه فان كان
معك واحد من هذه الاظلال وتريد ان تحوله الى الاخرى اما الاصابع فانها اذا ضربت في ثلاثة
عشر وقسم المبلغ على اربعة وعشرين تحولت اقداما واذا ضربت في ستين وقسمت على اثني عشر
تحولت اجزاء واما الاجزاء فانها اذا ضربت في يج وقسمت على قك تحولت اقداما واذا ضربت في
يب وقسمت على س تحولت اصابع فاعرفه فان اردت معرفة الظل من قبل الارتفاع فاخرج

الارتفاع في اي وقت شئت وضع مري العضادة على مثل ذلك الارتفاع وانظر الى الراس الآخر منها على
كم وقع من اعداد الظل فما كان فهو الظل في ذلك الوقت فان كان مقسوما بالاصابع فاصابع وان
كان بالاقدام فاقدام وان كان بالاجزاء فاجزاء فاعرفه وكذلك اذا كان معك ظل واردت الارتفاع
فضع العضادة على مثل ما معك من الظل وانظر الى الراس الآخر على كم وقع من اجزاء الارتفاع
فما كان فهو ارتفاع ذلك الظل فاما معرفة الظل المعروف بالسلم فاعلم ان هذا الظل لا يكون الا
في اسطرلاب محرف العضادة ويكون كل خط من الخطين المحيطين بالزاوية القائمة مقسوما اثني
عشر قسما فان اردت ان تعرف الظل من اي ارتفاع شئت فضع مري العضادة على ذلك الارتفاع
ثم انظر الى حرف العضادة فان وقع على الظل الموازي للخط الافقي فان الظل هو العدد الذي وقع
عليه جنب العضادة فان لم يقع عليه بل وقع على الضلع الموازي لخط الانتصاب فخذ ما قطع
منه جنب العضادة فما كان فاقسم عليه قمد فما خرج فهو الظل المعكوس لذلك الارتفاع وهو
عكس العمل في استخراج الظل المستوي وكذلك اذا كان معك ظل مستوي واردت ان تجعله
معكوسا فاضرب مقياسه في مثله واقسم المجتمع على ذلك الظل المستوي ليخرج لك الظل المعكوس
وان كان معك ظل معكوس واردت ان تجعله مستويا فاقسم عليه مضروب المقياس في مثله
وعلى الجملة فان كل قوس مستويا هو ظل تمامها معكوسا فاعرفه وكذا يعمل نوع من الظل على
الاسطرلاب وهو ان تقسم الربع المقابل لربع الارتفاع بنصفين مستويين وتقسم كل واحد
باثني عشر قسما ويبتدي العدد من خط الانتصاب الاسفل ليبلغ اثني عشر قسما الى هذا النصف
والنصف الاخر يبتدي بالعدد من عند الخط الافقي فينتهي الى المنتصف الثاني ويجتمع في هذا
النصف اثنا عشر من الجانبين والعمل به مثل العمل بالسلم وهو ان تضع العضادة على اجزاء

الارتفاع

الارتفاع الذي معك وتنظر الى الراس الآخر على كم وقع من اجزاء الظل فتحفظه فان كان الارتفاع اقل
من مه قسمت قمد على هذا الظل فما كان فهو ظل الارتفاع وان كان الارتفاع اكثر من مه فظله
هو المخطوط فاعرفه واعلم يا اخي ايدك الله تعالى انه يعرف الجيب من الظل اذا كان الاسطرلاب
مجيبا او غير مجيب وكذلك تمام الارتفاع وجيبه مستويا ومعكوسا وكذلك القوس ذكره الخجندي
في كتابه بشرح طويل وقلما يحتاج الى ذلك فلنعرفه الباب الثالث عشر في معرفة الجيوب على ظهر الا
سطرلاب اما ان تكون موازية لخط الانتصاب واما ان تكون موازية للخط الافقي واما ان تكون
مخطوطة معا ولا بد من ان تكون العضادة محرفة واحد نصفيها مقسوما باجزاء متساوية
اما س واما قك واما ق وذلك اصطلاح واستحسان لا ضرورة واكثرها يستعمل من هذه ا
لاعداد هو الستون ويسمى هذا النصف المجيب واما نصفها الاخر فينقسم تسعين جزءا
متساوية ويسمى هذا النصف المقوس فاعرفه فان كانت الخطوط هي الموازية للخط الافقي او كانا
ها مخطوطين معا واردت ان تعلم جيب قوس مفروضة فعد من اول اجزاء الارتفاع مثل
ما معك من القوس فحيث بلغت فانظر الخط الذي يخرج منه موازيا للخط الافقي على
موضع تقاطع خط الانتصاب فعلم عليه ثم ادر النصف المجيب من العضادة حتى يطابق
خط الانتصاب الاعلى ثم انظر ما يوافق تلك العلامة من اجزاء العضادة فما كان فهو الجيب
المطلوب وان كانت خطوط الجيب موازية لخط الانتصاب فاسقط القوس من العدد الذي
تريد ان تعرف جيبه من تسعين فما بقي فعد مثله من اول اجزاء الارتفاع فحيث بلغت
فانظر الخط المستقيم الذي يقاطع الخط الافقي فعلم عليه واطبق به النصف المجيب من العضادة
فما وافقها من اجزائه فهو الجيب المطلوب لتلك القوس فاعرفه فاذا كان الجزء الذي تريد

خطوط الجيب

جيبه اكثر من صه فانقصه من لف وان كان اكثر من لف الى سح فانقص منه لف وان كان اكثر
من سح فانقصه من شس واعمل بالباقي في معرفة القوس من الجيب في تقسيم القوس اذا
اردت ذلك فاطلب الجيب الذي تريد قوسه في نصف الجيب من العضادة وعلم عليه
علامة وضع جيب العضادة على خط الانتصاب وانظر الى الخط المستقيم الذي يخرج من
عند العلامة الى اي جزء ينتهي من اجزاء الارتفاع فما كان فهو قوس ذلك الجيب مستويا و
ان كانت خطوط الجيب موازية لخط الانتصاب فضع العلامة على الخط الافقي وامتد مع الخط
الذي يوافقه من خطوط الجيوب فما بلغت اليه من اجزاء الارتفاع فعد منه الى اخر اجزاء الارتفاع
فما كان فهو قوس ذلك الجيب المستوي فاعرفه معرفة الجيب المعكوس اذا اردت ان تعرف
جيب اي جزء شئت معكوسا ان كانت الاجزاء التي تريد جيبها اقل من تسعين فانظر فان كانت
خطوط الجيوب موازية لخط الانتصاب فعد من اول اجزاء الارتفاع مثل ذلك العدد المفروض
وانظر الى الخط الذي يخرج من منتهاها ان يقاطع الخط الافقي فعلم عليه وطابق بنصف الجيب من
العضادة فما كان من طرف العضادة الى العلامة فهو الجيب المعكوس لتلك القوس وان كانت
خطوط الجيوب موازية للخط الافقي فخذ من طرف خط الانتصاب واجعل في اجزاء خط الارتفاع مثل
تلك القوس المطلوبة وانظر الى الخط الخارج من منتهاها ان يقاطع خط الانتصاب فعلم عليه ثم
طابق منه بالنصف الجيب من العضادة فما كان من طرف العضادة الى العلامة فهو الجيب المعكوس
لتلك القوس فان كانت القوس اكثر من تسعين فخذ جيب ما زادت القوس على تسعين مستويا وزده
على الجيب كله اعني على ستين فما اجتمع فهو الجيب المعكوس لتلك القوس الزائد على صه فاعرفه
معرفة قوس الجيب معكوسا اذا كان الجيب المعكوس اقل من الجيب كله وكانت خطوط الجيوب

موازية للخط الافقي فعد مثل تلك الجيب المعكوس من جهة مرى المنصفة الجيب وعلم على المنتهى
واطبق العضادة على خط الانتصاب واذهب مع الخط الخارج منه حيث يبلغ بك من اجزاء الارتفاع
فمنه الى اولها هو قوس ذلك الجيب المعكوس وان كان الجيب اكثر من الجيب كله فاسقط منه
الجيب كله فما بقي فهو جيب مستو فخذ قوسه وزدها على تسعين ابدا فيخرج منه تلك القوس
المعكوس وان كانت الخطوط موازية لخط الانتصاب فعد من المركز وطابق بعلامة الخط الافقي
فالخط المستقيم الذي يخرج منه يقف على القوس المعكوس لذلك الجيب فاعرفه معرفة الجيب والقوس
اذا كان الاسطرلاب غير مجيب اذا اردت ان تعلم الجيب من الاسطرلاب ليس فيه خطوط الجيب وكان نصف
العضادة مجيبا ونصفه مقوسا فطابق بالنصف المقوس خط الانتصاب وعد من المركز مثل تلك
القوس وعلم على الحرف موضع المنتهى من خط الانتصاب فما وافق العلامة من اجزاء الجيب فهو
الجيب المستوي لتلك القوس معرفة قوس الجيب المستوي اذا كان معك جيب مستو واردت معرفة
قوسه بالعضادة فطابق بالنصف المجيب خط الانتصاب ثم عد من مثل ذلك الجيب من عند المركز
وعلم على موضع المنتهى من الخط ثم ادر العضادة حتى يطابق النصف المقوس خط الانتصاب فما وافق
العلامة من الاجزاء فهو قوس ذلك الجيب مستويا فاعرفه معرفة الجيب المعكوس بالعضادة
اذا اردت ان تعلم الجيب المعكوس بالعضادة فاطبق النصف المقوس على خط الانتصاب وعد
من لدن الحرف مثل ما معك من القوس وعلم على خط الانتصاب علامة ثم ضع النصف المجيب على
خط الانتصاب وانظر ما وافق العلامة من اجزاء الجيب فعد اليه من لدن المركز فما كان فهو الجيب
المعكوس لتلك القوس فان كانت القوس التي تريد جيبها المعكوس اكثر من صه اخذنا جيب ما زاد
على صه مستويا وزدناه على صه فيكون الجيب المعكوس للقوس الزائد على صه فاعرفه معرفة

القوس المعكوس من الجيب اذا كان الجيب المعكوس اقل من الجيب كله والطوق بالمصف المجيب خط الانتصاب
وعلم منه من لدن المري مثل ذلك الجيب وعلم عليه علامة ثم ادر العضادة حتى يطوق المصف المقوس على العلامة
فما كان بين ما يوافقه من الاجزاء وبين المري فهو قوس ذلك الجيب المعكوس وان كان اكثر من الجيب كله فالق منه الجيب كله
وما بقي فهو جيب مستو فخذ قوسه وزدها على التسعين فيجتمع قوس ذلك الجيب المعكوس فاعرفه وهذه فصول لم يذكرها
الصوفي في كتابه واعلم يا اخي ايدك الله ان من له ذهن ساذج وقريحة جيدة يمكنه تخريج الجيب من القوس
والقوس من الجيب بغير الوجه الذي ذكرناها وكذلك تخريج الوتر من السهم والقوس وبقلب جميع ذلك وانما
تركنا ذلك الكلام على الخواطر الجلية والاذهان الذكية في استنباطها انشا الله تعالى **الباب الحادي والعشرون** في معرفة
مطالع البروج بخط الاستواء والبلدان المائلة اذا اردت ان تعرف مطالع البروج بالفلك المستقيم فضع اول ذلك
البرج على خط وسط السماء او على الخط الافقي او على اي خط شئت من الخطوط المستقيمة بعد ان تكون مارة بمركز الاسطرلاب
على اجزاء المجرة ثم ادر العنكبوت حتى تضع آخر البرج على ذلك الخط وانظر كم تحرك المري عن موضعه فما كان فهو
مطالع ذلك في الفلك المستقيم وان شئت فضع آخر الحمل على خط المشرق وانظر المري من الاجزاء على كم وقع من
اجزاء المجرة وعد اليه من ابتداء العلامة فما كان فهو مطالع الحمل في الفلك المستقيم ثم ضع آخر الثور على خط المشرق
وانظر المري الى اي جزء وقع من اجزاء المجرة فما كان فهو مطالع الحمل والثور من تسعين فما بقي فهو مطالع
الجوزاء فاذا عرفت مطالع هذه الثلاثة الابراج فقد عرفت مطالع البروج كلها بالفلك المستقيم وذلك ان
مطالع السنبلة والميزان والحوت مثل مطالع الحمل ومطالع الاسد والعقرب والدلو مثل مطالع الثور ومطالع
السرطان والقوس والجدي مثل مطالع الجوزاء فاعرفه وان اردت ان تعرف ما بين اول الحمل الى اي جزء شئت من
من اي برج شئت فضع تلك الدرجة من ذلك البرج على خط المشرق وانظر الى اي جزء وقع المري من اجزاء المجرة
فما كان فهو مطالع ما بين اول الحمل الى تلك الدرجة من ذلك البرج فاعرفه **معرفة مطالع البروج في البلدان المائلة**

[illegible] مطالع الحمل والثور

اذا عرفت

اذا عرفت ذلك وضعت اول الحمل على مقنطرة المشرق وننظر على اي جزء في صفيحة ذلك البلد وننظر على اي جزء وقع مري
الاجزاء من المجرة فما كان فعد اليه من خط العلامة من ابتداء العدد فانه مطالع الحمل في ذلك البلد ثم نضع اخر الثور
على مقنطرة المشرق وننظر على اي جزء وقع مري الاجزاء من اجزاء المجرة فما كان فهو مطالع الحمل والثور فننقص منه مطالع
الحمل فيبقى مطالع الثور ثم نضع آخر الجوزاء على مقنطرة المشرق وننظر على اي جزء وقع المري فما كان فهو مطالع الحمل
والثور والجوزاء فيبقى مطالع الجوزاء فاذا عرفنا مطالع هذه الثلاثة فقد عرفنا مطالع ثلاثة اخرى لان مطالع الحوت

والجوزاء فننقص منه مطالع الحمل والثور م

مثل مطالع الحمل ومطالع الدلو مثل مطالع الثور ومطالع الجدي مثل مطالع الجوزاء فقد علمنا مطالع ستة
بروج وبقي ستة بروج نريد ان نعلم مطالعها فنضع آخر السرطان على المشرق وننظر على اي جزء وقع مري الاجزاء
من المجرة فما كان نقصنا منه مطالع الحمل والثور والجوزاء فيبقى مطالع السرطان ثم نضع آخر الاسد على
افق المشرق وننظر على اي جزء وقع المري فما كان فهو مطالع ما بين اول الحمل الى اخر الاسد فنلقي منه مطالع ما
بين الحمل الى اخر السرطان فيبقى مطالع الاسد وكذلك ننقص مطالع آخر الاسد من [illegible] لتبقى مطالع السنبلة
واذا عرفنا مطالع هذه الثلاثة البروج الاخر فقد عرفنا مطالع البروج كلها وذلك ان مطالع السنبلة مثل
مطالع الميزان ومطالع العقرب مثل مطالع الاسد ومطالع القوس مثل مطالع السرطان فقد عرفناه مطالع ا
الاثني عشر وان شئت ان تعلم ذلك بوجه اخف من الذي تقدم فضع اول اي جزء تريد مطالعه على افق المشرق في
صفيحة ذلك البلد وعلم على راس المري من اجزاء المجرة علامة ثم ادر العنكبوت مستويا حتى تضع آخر ذلك
البرج على مقنطرة المشرق وانظر كم زال المري عن موضعه من الاجزاء فما كان فهو مطالع ذلك البرج وكذلك
تفعل بكل برج تريد مطالعه فان اردت مغاربه فافعل مثل هذا العمل في الافق الغربي فان اردت ان
تعلم ما بين اول الحمل الى اي درجة شئت من درجات البروج مطالع البلد فضع تلك الدرجة على افق
المشرق وعلم من عند العلامة من اجزاء المجرة الى موضع المري فما كان فهو ما بين اول الحمل الى تلك

الدرجة بمطالع الحمل فان اردت ان تعلم ما بين درجتين من درجات البروج بمطالع البلد فضع الدرجة
الاولى على افق المشرق وعلم على موقع المرى من اجزاء الحجرة علامة ثم ادر العنكبوت مستويا حتى تضع الدرجة
الثانية على افق المشرق وتنظر كم زال المرى عن موضعه فما كان فهو الذى بين الدرجتين من مطالع البلد معرفة
ذلك اذا لم يكن للبلد صفيحة معمولة فاذا اردت ذلك فتحتاج ان يكون معك صفيحتين احدهما اقل
عرضا من عرض بلدك والاخرى اكثر عرضا وتركب العنكبوت اولا على العرض الاول وتضع اول الثور على
مقنطرة المشرق وتنظر المرى الاجزاء على كم وقع من اجزاء الحجرة فما كان فهو مطالع الحمل فى تلك الصفيحة فسمه
المطالع الاولى واحفظه ثم تركب العنكبوت على الصفيحة التى هى اكثر عرضا وتعرف مطالع الحمل بها وسمه
المطالع الثانية ثم تعرف الفضل بين المطالعين والفضل بين عرض الصفيحتين ثم خذ الفضل بين الصفيحة
الاولى وبين عرض بلدنا وتضربه فى الفضل بين المطالعين واقسمه على الفضل بين عرض الصفيحتين فما
خرج فانقصه من المطالع الاولى فيبقى مطالع الحمل بتلك البلد على التقريب وان شئت اخذت ما بين
عرض البلد وعرض الصفيحة الاكثر وضربته فى فضل ما بين المطالعين وقسمت على فضل ما بين الصفيحتين
فما خرج زدته على المطالع الثانية فما بلغ فهو مطالع الحمل فى البلد وتعرف بهذه الطريقة مطالع البروج
كلها وان اردت ان تعلم مطالع ما بين اول الحمل الى اى درجة شئت من درجات البروج فضع تلك الدرجة
على مقنطرة المشرق فى الصفيحة الاقل عرضا وتعرف مطالعه وكذلك تعرف مطالعه على الصفيحة الاكثر عرضا
واعمل بفضل ما بين العرضين وفضل ما بين المطالعين ما وصفنا حتى يخرج لك التعديل فزده على المطالع
الاولى ان كانت اقل من الثانية وانقصه منها ان كانت اكثر فما يخرج بالتعديل بفضل ما بين عرض بلدنا
وعرض الصفيحة الاكثر زدته على المطالع الثانية ان كانت اقل من الاولى وانقصه منها ان كانت اكثر فما بلغ و
بقى فهو مطالع ما بين اول الحمل الى تلك الدرجة بمطالع بلدنا فاعرفه ولاستخراج المطالع بالفلك المستقيم

والبلدان

والبلدان المائلة وجوه كثيرة واقتصرنا منها على هذا القدر اذ البواقى تحتاج الى الاسطرلاب المجيب واخراج
الخطوط فى ظهر الاسطرلاب وغير ذلك من الاعمال التى تتوقف على الرياضيين بهذه الصنعة فضلا عن المتعلمين
ولهذا السبب تركنا ذكرها امعانا لشرطنا فى هذا الكتاب ان لا نذكر فيه عملا ليس فى نفس الاسطرلاب بل يحتاج
الى عمل اخر الا فى موضع يدعو الضرورة اليه فمن اراد ان يعلم ذلك فليتطلع الكتب المؤلفة فى هذا الفن اذا تريد فى
هذه الاعمال التى قلنا معرفة تحويل درجة الطالع الى درجة السواء بالفلك المستقيم اذا اردنا ذلك وضعنا
اول البرج الذى تريد ان تحوله على خط وسط السماء ونعلم على موقع المرى من اجزاء الحجرة علامة وندير الفلك
مستويا حتى يزول عنه درجات البروج مثل الاجزاء التى تريد ان تحولها وننظر كم زال المرى من موضعه فما
كان فهو ما ينوب تلك الاجزاء المستوية من درج المطالع بالفلك المستقيم وان اردنا ان نحول درج المطالع
الى درج السواء وضعنا اول البرج الذى تريد ان تحوله على خط وسط السماء وعلمنا على موقع المرى من اجزاء
الحجرة وتحول العنكبوت حتى يزول المرى عن موضعه مثل الاجزاء الذى تريد ان تحولها وننظر اى جزء وقع
خط وسط السماء من اجزاء الفلك البروج فما كان فهو ما ينوب تلك الاجزاء المطلعية من درج السواء بمطالع الفلك
المستقيم فان اردت تحويل درج المطالع الى السواء والسواء الى المطالع بمطالع البلد فاعمل بمقنطرة المشرق
ما عملت بخط وسط السماء فان العمل واحد وان لم يكن للبلد صفيحة فلا تخرجه وجوه كثيرة وهو صعب
على المبتدئين ولذلك تركناها الباب الثانى والعشرون فى معرفة سعة المشرق اذا كان الاسطرلاب مسطحا
والافق ذو سعتين وان كان مجيبا فالامر سهل من ان يكون غير مجيب واذا كان الاسطرلاب خاليا من السعة
والمجيب فتحتاج فى معرفة ذلك الى ربع الارتفاع واخراج خطوط وتشكيل يطول على المبتدئين مع انه ليس
من شرطنا ايراد الاعمال التى تحتاج فيها الى شئ لم يكن من نفس الاسطرلاب اذا كان مسطحا واردت معرفة
مشرق جزء او كوكب فضع الدرجة او مرى الكوكب على افق المشرق وانظر ما بين موقعه منه الى نقطة تقاطع

الافق ومدار الحمل كم قسم هو من اقسام ان تقسم بها الدوائر السموت فما كان فهو سعة المشرق او الطلوع
واذا كان الاصطرلاب مجيبا واردنا معرفة عرضنا ميل ذلك الجزء وطلبنا مثله على اجزاء الارتفاع فحيث
وجدناه نظرنا الى الخط الذي يخرج منه الى خط الانتصاب فانه خط ميل الجزء ثم وضعنا مرى العضادة من
النصف المقوس على اجزاء تمام عرض البلد ونظرنا الى جزء من اجزاء العضادة يقع على خط ميل الجزء فما
كان فهو سعة المشرق ذلك الجزء الذي اردناه وان كان الاصطرلاب غير مجيب فالوجه ان نخط من ميل
ذلك البلد جزء من اجزاء الارتفاع خطا موازيا للخط الافقي فانه خط ميل ذلك الجزء ونخرج ايضا من تمام
عرض البلد من اجزاء الارتفاع خطا موازيا الى مركز الاصطرلاب خطا يقع خط الميل ونضع احد راسي
البركار على المركز والراس الاخر على موضع التقاطع ونديره هذا الراس الى خط الانتصاب وهو خط العلاقة
ونعلم حيث انتهى من الخط علامة ثم نخرج من هذه العلامة خطا موازيا للخط الافقي حتى ينتهي الى
الارتفاع فالجزء الذي ينتهي اليه هذا الخط من اجزاء الارتفاع هو خط سعة مشرق ذلك الجزء فان اردت
ان تعلم اي جزء من فلك البروج يساويه جزء اخر في سعة المشرق في جهتي الشمال والجنوب فضع اي
جزء شئت من اجزاء فلك البروج على مقنطرة المشرق فاي صفيحة شئت وعلم على موقعه من المقنطرة علامة
ثم ادر العنكبوت على مقنطرة المشرق فاي جزء مر بالعلامة فان سعة مشرقه مساوي لسعة مشرق
الجزء الاول وكذلك طول نهاره مثل طول نهار الاول واعلم ان كل جزء من اجزاء فلك البروج بعدهما من
المنقلب الصيفي واحد فان طول نهارهما واحد وكذلك سعة مشرقهما واحد فطول نهار الاسد من الجوزاء
مثل نهار النصف من السرطان وكذلك سعة مشرقهما واحد وكذلك كل جزئين بعدهما من
المنقلب الشتوي واحد فان سعة مشرقهما وطول نهارهما واحد وسعة مشرق كل جزء في الشمال
مساوية لسعة مشرق نظيرها في الجنوب فسعة مشرق اول الثور في الشمال مثل سعة اول العقرب

في الجنوب

في الجنوب وكذلك كل جزئين بعدهما من جنبي نقطتي الاعتدالين واحد فسعة مشرقهما واحد
فسعة مشرق اول الثور في الشمال مثل سعة مشرق اول الحوت في الجنوب وسعة مشرق اول السنبلة
في الشمال مثل سعة مشرق اول العقرب في الجنوب وسعة مشرق كل درجة مساوية لسعة درجة مغربها
فاعرفه واعلم ايدك الله ان في استخراج سعة مشرق درجة البروج والكواكب وجوه اخر من قبل عرض
البلد ونصف زيادة نهار الجزء ونصف نقصانه اذا كان الاصطرلاب مجيبا او غير مجيب وعرض البلد
معلوما او غير معلوم ومن له فكر صاف امكنه استخراج جميعها بطريقة اذا تمهر في العلم الذي قلنا ان شاء الله

ثم وجدت **الباب الثالث والعشرون** في معرفة طوالع التحويل اذا اردت ذلك وكان طالع سنة ما اشبهه
معلوما فضع الطالع على مقنطرة المشرق من صفيحة عرض بلدك وعلم على راس المري من اجزاء الجدي ثم
ادر العنكبوت مستويا حتى يزول المري عن موضعه بقدر اجزاء حصة سنة واحدة وهو **فولو** فاي
جزء كان على مقنطرة المشرق فهو طالع تلك السنة بذلك البلد فان كان غيرها من السنين معلوما فاعرف
الفضل بين تلك السنة وبين السنة التي تريد تحويلها فما كان فاضربه في حصة سنة واحدة واقسمه على **خمس** فما بقي
فهو حصة تلك السنين فضع الطالع في تلك السنة على افق المشرق وعلم راس المري ثم ادر العنكبوت
على التوالي حتى يزول المري بقدر الباقي فاوله في افق المشرق من اجزاء فلك البروج فهو الطالع في تلك السنة
فاذا اردت الطالع بالقبة فاعلم ان القبة هو وسط العمارة طولا وهو الموضع الذي طوله من المشرق تسعون
درجة ومن المغرب تسعون ولا عرض له واهل الهند يسمون هذا الموضع تارة على ما بلدكره القهاه
فاعرف الفضل بين طول بلدك وبينه ثم ادر العنكبوت على التوالي ان كان طول بلدك اقل من طول
القبة وعلى غير التوالي ان كان اكثر حتى يزول المري عن موضعه قدر فضل ما بين الطولين فاي جزء وافى
خط المشرق فهو الطالع بالقبة فان اردت ان تعلم الماضي من النهار او الليل بالساعات الزمانية او المعوجة

فانظر الى الحمل فان كان فوق الارض فالتحويل نهارا وان كان تحتها فالتحويل ليلا فان كان نهارا نظرنا كم
قطع الميزان تحت الارض من خطوط الساعات فهو الماضي من النهار مستويا او معكوسا وان كان ليلا فعلنا
بالحمل كفعلنا بالميزان فما كان فهو الماضي من النهار مستويا ومعكوسا (الليل من الساعات المستوية) او المعوجة معا وان شئنا علمنا
على موقع المري علامة من اجزاء المجرة وادرنا العنكبوت معكوسا حتى يزول اول الميزان الى مقنطرة ا
المغرب ان كان التحويل نهارا او اول الحمل ان كان ليلا فما زال المري عن موضعه نقسمه على خمسة عشر فما
زال فهو الماضي من النهار او الليل وان شئنا زدنا على الساعات الماضية من السنة الخالية حصة
واحدة وهو ه مو فما بلغ فهو ان كان اقل من اثني عشر فهو الماضي من النهار او الليل من ساعة وان
زادت على يب نلقي … فهو ما فضل فهو الماضي من الليل من ساعة ان كان التحويل في السنة الماضية ليلا
فان اردت تحويل سنين المواليد فالعمل فيه ما ذكرنا في تحويل سنة العالم الا ان الشمس يكون في الحمل
عند تحويل سنة العالم وفي سنة المواليد يكون في البروج المختلفة فاعرف موضع الشمس … وبرجها و
درجتها واعمل بموضعها في استخراج الساعات المستوية والمعوجة **معرفة الطالع** اذا لم يكن البلد صفيحة
معمولة واردت ان تعرف الطالع فاعرف الطالع باي صفيحة شئت وعلم على موقع المري من اجزاء المجرة فان
كان البلدان على دائرة واحدة من دوائر نصف النهار علمنا به وان الطولان مختلفين حذفنا الفضل بينهما
فان كان ذلك البلد غربيا عن البلد المعمول الصفيحة ادرنا العنكبوت على توالي البروج وان كان شرقيا ادرنا
على خلاف التوالي حتى يزول المري عن موضعه قدر فضل ما بين الطولين وننظر على اي جزء وقع المري من اجزاء
المجرة فما كان اخذنا منه مطالع الحمل ثم الذي يليه الى ان لا يبقى ما لا يتم فنضربه في ثلاثين ونقسمه على مطالع
البرج الذي لم يتم فما خرج من الدرج والدقائق زدناه على البروج التامات فما كان فهو الطالع بالبلد
المعمول الصفيحة وان شئت فاعرف بصفيحة قريبة الى عرض بلدك وتعلم على راس المري من اجزاء
الجزء

المجرة ثم ضع جزء الطالع على خط وسط السماء وانظر الى جزء وافاه من اجزاء الارتفاع في المقنطرات فاحفظه فانه
ارتفاع ذلك الجزء ثم انظر فان كان اكثر من ارتفاع راس الحمل في تلك الصفيحة فانقص منه ارتفاع راس الحمل و
ان كان اقل فانقص من ارتفاع راس الحمل فما بقي فاحفظه فانه ميل تلك الدرجة ثم انظر كم بين عرض بلدك
وعرض الصفيحة فاضربه في ميل تلك الدرجة واقسم ما بلغ على كح له فما خرج فاحفظه فانه التعديل ثم ضع جزء
الطالع على افق المشرق وعلم على راس المري وانظر فان كان ارتفاع الجزء اكثر من ارتفاع راس الحمل وكان الفضل
لعرض بلدك فادر العنكبوت معكوسا حتى يزول المري عن موضعه بقدر اجزاء التعديل وان كان ارتفاع
الجزء اقل من ارتفاع راس الحمل فادر العنكبوت مستويا حتى يزول المري عن موضعه بقدر اجزاء التعديل فاي
جزء وافى مقنطرة المشرق في تلك الصفيحة هو الطالع ببلدك وان كان الفضل لعرض الصفيحة عملت بعكس
ذلك فما وافى مقنطرة المشرق فهو الطالع ببلدك فان اردت الطالع بالقبة فاعرف الطالع باي صفيحة
شئت فان كان ذلك البلد والقبة تحت دائرة واحدة من دوائر انصاف النهار فالطالع الذي عرفته هو
طالع القبة وان كان الطولان مختلفين اخذت الفضل بينهما وان كان البلد غربيا عن القبة ادر العنكبوت
على توالي البروج وان كان شرقيا ادرته على خلاف التوالي حتى يزول المري عن موضعه قدر فضل ما بين الطولين
وانظر اي جزء في خط المشرق من اجزاء فلك البروج فهو الطالع بالقبة وفي الكتاب الكبير في استخراج ذلك اذا
كان البلدان مختلفي الطول والعرض او مختلفي الطول ومتفقي العرض او مختلفي العرض ومتفقي الطول وجوه كثيرة
من جهة علم الصفيحة اذا كان الاسطرلاب عجيبا او غير عجيب وتقليبات حسنة للمرتاض الا انا ما اوردناها في
هذا الكتاب اذ هي خارجة عن غرضنا فيه وهي لائقة بالزيجات وقد اوردناها في الزيج الجامع الذي عملنا
على اصول الهند واصحاب الارصاد الاسلامية فلنعرفه **الباب الرابع والعشرون** في معرفة حد … البيت … من
اذا وضعنا الطالع على افق المشرق فقد حصل لنا الاوتاد الثلاثة الباقية لان الذي على خط الارتفاع

من اجزاء فلك البروج هو درجة العاشر والذي يقابله في خط وتد الارض هو درجة الرابع والذي يوافي
المغرب هو درجة الطالع السابع فقط فحصل لك انك اذا عرفت الطالع فقد عرفت الاوتاد وفيه وجه اخر من
غير عمل فان اردت ان تعلم البيوت الباقية فضع الجزء الغارب وهو درجة البيت السابع على خط ساعتين
من الساعات المعوجة فما وافى خط وسط السماء من اجزاء فلك البروج فهو الحادي عشر ثم ضع درجة الغارب
ايضا على الساعة الرابعة فما وافى خط وسط السماء فهو البيت الثاني عشر ثم ضع الجزء الطالع ايضا على الساعة صح
الساعة العاشرة فاي جزء وافى خط وسط السماء فهو البيت التاسع ثم ضع جزء الطالع على الساعة الثامنة
فما وافى خط وسط السما فهو البيت الثامن واذا عرفت هذه البيوت فقد عرفت جميع البيوت فان الخامس
نظير الحادي عشر والسادس نظير الثاني عشر والثاني نظير الثامن والثالث نظير التاسع واذا عرفت البيوت
من الطالع فيمكنك ان تعرف من اي بيت شئت الطالع او من اي بيت شئت غيره فاعرفه وجه اخر ينسب
الى والبس وبطليموس وهو ان تضع جزء الطالع على مقنطرة المشرق وتنظر اي جزء وافى خط الساعة العاشرة
فما كان فهو البيت الثاني والذي يوافي خط الساعة الثامنة هو الثالث والذي يوافي خط الساعة السادسة
هو الرابع والذي يوافي خط الساعة الرابعة هو الخامس والذي يوافي خط الساعة الثانية هو السادس
والذي يوافي خط مقنطرة المغرب هو السابع واذا عرفنا هذه البيوت فقد عرفنا البيوت الباقية على ما
قلنا اولا وجه اخر وهو ان تعرف اجزاء ساعات درجة الطالع واجزاء ساعات ليلها ثم تضع درجة الطالع
على افق المشرق في اي صفيحة اردنا ونعلم راس المري ثم تدير العنكبوت معكوسا حتى يزول المري عن موضعه
بقدر نصف اجزاء ليل درجة الطالع فما وافى خط وسط السما فهو البيت التاسع باجزائه ثم ادر العنكبوت
ايضا معكوسا بمثل مقداره الاول فما وافى خط وسط السما فهو درجة السابع بالفلك المستقيم فاحفظه
ثم ادر المري حتى يزول المقدار بنصف اجزاء ساعات درجة الطالع فاي جزء وافى خط وسط السما فهو

السابع

السابع باجزائه ثم ادر بمقدار المقدار الذي ادرته فاي جزء وافى خط وسط السماء فهو الخامس باجزائه
ثم درس فاذا عرفت هذه البيوت فقد عرفت البيوت الباقية كما قلنا اولا وجه اخر وهو ان تعرف نصف قوس
نهار درجة الطالع وتاخذ ثلثه وتحفظه ثم تنقصه من ستين وتحفظ الباقي ثم تضع الجزء الطالع على
خط وسط السماء في اي صفيحة شئنا وعرفنا موضع المري من الحجرة وادرنا العنكبوت مستويا حتى يزول
المري عن موضعه بقدر الاجزاء الباقية من ستين فاي جزء وافى خط وسط السماء من اجزاء فلك البروج فهو البيت
الثاني وندير العنكبوت ايضا حتى يزول المري بقدر الاجزاء الباقية من ستين فاي جزء وافى خط وسط
السما هو البيت الثالث ونزيل ايضا من موضعه بقدر الاجزاء الباقية من ستين فاي جزء وافى خط وسط السماء
هو البيت الخامس فنزيل المري عن موضعه بقدر الثلث فما وافى خط وسط السماء هو السادس ثم نزيل المري
من موضعه بقدر الثلث ما وافى خط وسط السما هو السابع فان كان ذلك نظير الطالع فالتصحيح والا فالخطا فاعد
العمل حتى يصح فاذا عرفنا هذه البيوت فقد عرفنا البيوت الباقية وهي نظائرها فاعرفه وكذلك اذا كان معك
بيت من البيوت الاثني عشر غير الطالع واحببت ان تعرف منه الطالع فان كان معك البيت الثالث فضعه
على وتد الارض فالجزء الذي يوافي الساعة العاشرة هو الطالع وان كان معك الخامس فضعه عليه فما وافى
خط الساعة الثامنة فمطرح هو الطالع وان كان السادس فضعه عليه فما وافى الساعة الرابعة فمطرح
هو الطالع ونظير السابع هو الطالع واذا وضعت التاسع على خط وسط السماء وقع الطالع على الساعة
العاشرة واذا وضعت العاشر عليه وقع الطالع على الافق واذا وضعت الحادي عشر عليه وقع الطالع على الساعة
الثامنة واذا وضعت الثاني عشر عليه وقع الطالع على الساعة الرابعة فاعرفه فانك اذا عرفت
ذلك عرفت قبله هذه الاعمال بان تعلم من اي جزء شئت على الصفيحة المذكورة في الوجهين كليهما ان
شاء الله تعالى **الباب الخامس والعشرون** في السموت ودوائر السموت في الاسطرلاب اما ان يكون مبينة

هو البيت الرابع ثم ندير العنكبوت حتى يزول المري من موضعه بقدر الثلث فما وافى خط وسط السماء [illegible]

من مطلع الاعتدال او مغربه وعلامته ذلك ان يجتمع على خط وسط السماء عند مدار الجدي جزء فاكثر
ويجتمع ايضا على خط وتد الارض عند تقاطع الافق معه جزء فاكثر ويسمى ذلك النظم الاول واما ان يبتدئ
من خط نصف النهار الجنوبي وينتهي عند طرفه الشمالي وعلامته ذلك ان يجتمع عند تقاطع الافق مع خط وتد
الارض جزء فاكثر ويسمى هذا النظم الثاني واما ان يبتدئ من كل واحد من طرفي خط نصف النهار
وينتهي عند تقاطع الافق مع مدار الحمل جزء فاكثر ويسمى ذلك النظم الثالث فاذا اردت ان تعرف
سمت ارتفاع الشمس او الكوكب وخطوط السموت مخطوطة فوق الافق فضع درجة الشمس او راس الكوكب
المعدود على مثل ارتفاع الموجود في جهته ثم انظر الخط السمتي المار على درجة الشمس او راس الكوكب كم عدده
فان كان من النظم الاول فذلك العدد هو بعد سمته من مطلع الاعتدال ان كان الارتفاع شرقيا او من
مغربه ان كان غربيا وان كان ذلك العدد من النظم الثاني فان سمته هو الفضل بين ذلك العدد وبين
تسعين جزء فاسقط اقل من الاكثر فما بقي فهو المطلوب وان كان من النظم الثالث فاسقط العدد من
تسعين فما بقي فهو السمت ايضا وان كانت خطوط السموت مخطوطة تحت الافق فاما في الشمس فاعكس الصفات
في العمل وهو ان تعمل بنظير درجة الشمس بدل درجتها فان خرج من مطلع الاعتدال فهو من مغربه
وان خرج من مغربه فهو من مطلعه واما في الكوكب فضع مري الكوكب على مثل ارتفاعه وعلم على الحجرة
ثم ضع مريه على خط وسط السماء فان المري تحفظه فانه بعد الكوكب شرقيا او غربيا فادر العنكبوت معكوسا
فان كان غربيا فادره مستويا حتى يبعد المري عن العلامة بعد المحفوظ عن خط وسط
السماء ثم انظر حينئذ الى الدائرة المارة على مريه وعددها واعكس صفاتها كما ذكرنا في الشمس اعني
ان خرج السمت في مغرب الاعتدال فهو من مطلعه او من مطلعه فهو من مغربه فاعرفه وعلى
عبارة اخرى اذا اردنا ان نعرف السمت بجزء الشمس اي وقت اردنا وضعنا جزء الشمس على مثل ارتفاعها

والمقنطرات

والمقنطرات فان كانت السموت معمولا على المقنطرات فان الجزء الذي يقع عليه جزء الشمس من خطوط السموت
هو قوس السمت في ذلك الوقت فان كان ابتداء عدد السموت من خط نصف النهار فان كان ذلك السمت
اقل من تسعين نقصناه من تسعين فيكون الباقي بعد السمت عن مطلع اول الحمل او مغربه بحسب جهة
السمت في الشرق والغرب فان كان ذلك اكثر من تسعين ونقصنا منه تسعين فيبقى بعد السمت عن نقطة
مطلع الحمل او مغربه وان كان ابتداء عدد السمت من نقطة مطلع اول الحمل او مغربه الى ان يصل الى خط وسط السماء
في كل جهة تسعين جزء وكذلك من نقطة مطلع الحمل او مغربه الى ان يصل الى خط وتد الارض في كل جهة تسعين جزء فان السمت
الذي يخرج لنا شرقيا كان ام غربيا هو بعد السمت عن مطلع اول الحمل او مغربه فان وقع طرف خط السمت
خارج مدار اول الحمل نقصناه من تسعين وان وقع داخل مدار اول الحمل زدناه على تسعين فما بلغ او بقي
فهو بعد السمت عن خط نصف النهار وان كانت السموت مخطوطة فيما بين الساعات نظرنا الى قطع
جزء الشمس على اي جزء وقع من اجزاء السمت فما كان فهو بعد السمت عن مطلع اول الحمل او مغربه فان وقع
طرف خط السمت خارج مدار الحمل زدناه على تسعين وان وقع داخل مدار الحمل نقصناه فما بلغ او بقي
فهو بعد السمت عن خط نصف النهار فاعرفه ولاستخراج السموت وجوه كثيرة اذا كان الاصطرلاب غير مسموت
وكان الجيب معمولا عليه والسمت في البروج الشمالية او الجنوبية واذا لم يكن الجيب في السمت معمولا عليه
ولكنه يعسر المتناول ومن شرطنا ان لا نورد سببا للبس في نفس الاصطرلاب الا ما ليس له وجه غيره في
معرفة قوس السمت هي في النصف الشمالي من دائرة الافق او في الجنوبي منها اذا اردنا ذلك وضعنا جزء
الشمس على مثل ارتفاعها في المقنطرات او نقطة جزء الشمس على الساعة التي نريد فان كانت السموت
على المقنطرات ووقع جزء الشمس فيما بين سمتي الاعتدال وهو القوس التي تخرج من نقطة الى نقطة
مطلع اول الحمل او مغربه وهي مركز الصفيحة فقوس السمت في النصف الشمالي من دائرة الافق من نقطة مطلع

اول الحمل او مغربه شرقيا كان جزء الشمس او غربيا وان وقع فيما بين تلك القوس وحرف الصفيحة فقوس السمت في
ناحية الجنوب فان وقع على نفس القوس فليس لذلك الجزء سمت عن مطلع الاعتدال او مغربه وان كانت
السموت معمولة على الساعات ووقع نظير جزء الشمس فيما بين القوس التي تخرج من نقطة مطلع اول الحمل او مغربه
وحرف الصفيحة فقوس السمت في النصف الشمالي من دائرة الافق عن نقطة مطلع اول الحمل او مغربه وحرف
وان وقع فيما بين تلك القوس ومركز الصفيحة فهو في النصف الجنوبي من دائرة الافق عن مطلع الاعتدال او
مغربه وان وقع على نفس تلك القوس فليس لذلك الجزء سمت عن نقطة مطلع الاعتدال في معرفة
سمت نصف نهار الجزء من البروج اذا اردنا ذلك وضعنا الجزء الذي نريد سمت نصف نهاره على
افق المشرق ونظرنا كم بينه وبين مطلع اول الحمل من اجزاء السمت فان كان ذلك الجزء من البروج الشمالية
وهو ان يقع داخل مدار اول الحمل زدنا ذلك على تسعين ان كانت السموت معمولة على المقنطرات وان كان
نقصناه من تسعين فما بلغ او بقي فهو سمت
من البروج الجنوبية وهو ان يقع خارج مدار اول الحمل نقصناه على تسعين ان كانت السموت معمولة
نصف النهار
على المقنطرات لذلك الدرجة وان كانت السموت معمولة فيما بين الساعات نجعله على الارض وضعنا نقطة
على افق المغرب ونظرنا كم بينه وبين مغرب اول الحمل من اجزاء السمت فما كان نقصناه من تسعين ان وقع
داخل مدار اول الحمل او زدناه على تسعين ان وقع خارج مدار اول الحمل فما بلغ او بقي فهو سمت نصف نهار
تلك الدرجة ولتحصيل العمل ايضا وجوه كثيرة فاقنع بذلك • في معرفة الارتفاع الذي لا سمت له اذا اردنا ذلك
وضعنا جزء الشمس على الخط المستقيم الذي يخرج من نقطة حه الى نقطة اول الحمل وهو الذي يسمى سمت الاعتدال
ونظرنا الى اي جزء وقع من اجزاء الارتفاع في المقنطرات فما كان فهو الارتفاع الذي لا سمت له ومتى كان لا ارتفاع
معلوما ووضعنا جزء الشمس على مثل ارتفاعه في المقنطرات فوقع من خطوط السموت على الخط الذي يخرج
من نقطة حه الى نقطة مطلع اول الحمل او الى ... كان الارتفاع شرقيا والى نقطة مغرب اول الحمل كان الارتفاع

غربيا

غربيا لم يكن لذلك الارتفاع سمت عن نقطة مطلع الاعتدال او مغربه ويكون بعد السمت من خط نصف
النهار تسعين درجة ولاستخراج ذلك وجوه ايضا اقتصرنا على ذلك في معرفة خط نصف النهار نصب
صفيحة سوموضعا بغاية ما يمكن من الجد فيه في تسويته حتى لو صب عليه ماء فاض من جميع
جوانبه بالسواء او نقطة تحقيقه في مكانه وانتصب عليه عمودا من اي جوهر كان بعد ان يكون مستويا
مدور الراس او مخروطا من غير ميل الى جانب ونحوه ونرتقب ارتفاع الشمس في اي وقت شئت بعد ان يكون
قبل نصف النهار ونحفظه ونعلم في ذلك الوقت على راس ظل العمود الواقع على الارض علامة ثم نرصد
الشمس بعد نصف النهار الى ان يعود ارتفاعها الى القدر الاول المحفوظ ونعلم على راس ظل العمود ايضا
علامة ثم نصل بين العلامتين بخط مستقيم وننصفه ثم نخرج من نقطة المنتصف الى اصل العمود خطا
مستقيما الى الناحيتين جميعا فذلك خط نصف النهار ومعرفة ذلك من الاصطرلاب نرتقب ارتفاع الشمس
في اي وقت شئت ونضع درجة الشمس على مثله في المقنطرات وفي جهته كما نفعل لاستخراج الطالع ونعلم
سمت الشمس لذلك الارتفاع عن مطلع الاعتدال او مغربه ثم نقلب الاصطرلاب ونضع مري العضادة
من اجزاء الارتفاع على مثل ما وجدنا من بعد السمت فان كانت السمت في الربع الشرقي الجنوبي فاجعل
الكرسي الى جهة الجنوب بالتقريب بالحدس وان كان في الربع الغربي الشمالي فاجعل الكرسي الى جهة
الشمال ثم نضعه معلقا على وجه الارض وضعا مستويا لا ميل الى جهة دون اخرى ثم نديره على
الوضع حتى يقع ظل المسطرة على العضادة وينفرق عرضه عن جنبيها ويقع شعاع الثقبة على الخط الذي في
نصف العضادة ذيها الاستطالة فاذا وقع كذلك فقد طابق خط الانتصاف في الاصطرلاب خط نصف النهار
فنخرجه على استقامته وان وقع السمت في الربع الشرقي الشمالي او في الربع الغربي الجنوبي فضع مري العضادة
من اجزاء الارتفاع على مثل تمام بعد السمت واجعل الكرسي الى المغرب واعمل ما تقدم ذكره فاذا

المعروفة العضادة فاعلم ان الخط الافقي في الاسطرلاب قد طابق خط نصف النهار في الارض فتوجه على نقطة
وقد ذكر الصوفي في ذلك وجوها كرهنا ذكرها في معرفة سمت القبلة لاي بلد شئنا نريد عرض مكة
اي بلد شئت على المقنطرة التي وافق مدار الحمل في خط وسط السماء في صفيحة بلدك وحصل المقنطرة التي
ينتهي اليها وادر العنكبوت يمنة ويسرة فاذا وافق تلك المقنطرة في خط وسط السماء في صفيحة بلدك من بروج البروج فعلم
عليها وعلم على موقع المري ثم خذ فضل ما بين طول بلد مكة وطول بلدنا او طول البلد المطلوب سمته
فتنقص الاقل من الاكثر فان كان طول تلك البلد اقل من طول بلدك فادر العنكبوت مستويا حتى يزول
المري بمقدار فضل ما بين الطولين ثم تنظر الى الدرجة التي كنت علمت عليها على اي خط وقع من خطوط
من خطوط السمت واعرف عدده سمته فما كان فعلى مثله انحراف القبلة اذ سمت تلك البلد عن مشرق
الاعتدال او مغربه في بلدك وقد تقدم تمييز جهات السمت فاعتبر ان شاء الله تعالى وجه آخر للصوفي
اما اذا كان طول بلدنا مثل طول مكة فسمت القبلة ببلدنا هو خط نصف النهار فان كان الطولان
مختلفين نريد ان نعرض مكة على تمام جزء عرض بلدنا وطلبنا مثله على المقنطرات في صفيحة بلدنا على خط
نصف النهار وعلمنا حيث وجدناه علامة وادرنا الربع الاول من فلك البروج على خط نصف النهار
فالجزء الذي يماس العلامة من اجزاء فلك البروج فهو الجزء الذي يمر على سمت رؤوس اهل مكة عند انتصاف
نهارها فنعلم على موقع المري من اجزاء الحجرة وندير العنكبوت على اي جهة شئنا حتى يزول المري عن موضعه
قدر فضل ما بين الطولين وننظر الى ذلك الجزء على اي جزء وقع من اجزاء السمت فنعده من خط نصف النهار
فما كان فهو سمت بعد مكة ببلدنا عن خط نصف النهار الى الجهة التي فيها مكة من المشرق او المغرب
ولنا في استخراج ذلك وجوه كثيرة فنقتصر منها على هذا الوجه **الباب السادس والعشرون** في معرفة اول وقت
الصلوة وطلوع الفجر ومغيب الشفق اما معرفة اوقات الصلوات النهارية فعلى وجهين اما على وجه

بالاسطرلاب

الاسطرلاب واما على ظهره فان كان خطوطهما في الصفيحة فضع درجة الشمس على كل واحد منهما ان كانت مخطوطة الى
الارض وتنظر درجتها ان كانت مخطوطة تحته وانظر حينئذ الى درجة الشمس على اي مقنطرة هي فارتفاعها هو
الارتفاع لوقت تلك الصلوة في ذلك اليوم وان كانت على ظهر الاسطرلاب فانظر الى تقاطع خط تلك الصلوة
مع مدار درجة الشمس في ذلك اليوم وضع حرف العضادة على ذلك التقاطع ثم انظر على كم وقع المري من اجزاء
الارتفاع فذلك هو ارتفاع الشمس لوقت تلك الصلوة فخذ الارتفاع في الوقت الذي تريد ثم انظر الى حرف العضادة
فان كان قاصرا عن تقاطع مدار درجة الشمس في ذلك اليوم مع خط تلك الصلوة الى اسفل في العصر والى اعلى في الظهر فانه
لم يجئ بعد وان جاوز في كليهما الى فوق فقد جاوز وقت تلك الصلوة فاعرفه ان شاء الله تعالى **معرفة ذلك** اذا لم يكن
الخطوط مخطوطة على الاسطرلاب وان لم تكن خطوط الصلوة مخطوطة لا على ظهر الاسطرلاب ولا على وجهه وكان
الظل منبسطا فيه فضع مري العضادة على ارتفاع نصف النهار يومك وانظر مريها الاخرى على كم وقع من اجزاء الظل
فهو نصف النهار فان اردت ارتفاع العصر على مذهب الشافعي رحمه الله فزد على ظل نصف النهار مثل اقسام ظل المقياس
وضع مري العضادة على منتهاها ثم انظر الى مريها الاخرى على كم وقع من اجزاء الارتفاع فما كان فهو ارتفاع العصر في
اول وقت العصر وان اردته على مذهب ابي حنيفة رحمه الله فزده على ظل نصف النهار ضعف اقسام المقياس وضع
مري العضادة على منتهاها ثم انظر الى مريها الاخر على كم وقع من اجزاء الارتفاع فذلك هو ارتفاع الشمس في وقت
العصر على مذهبه وهي آخر وقت العصر واما وقت صلوة الظهر فمتى زالت الشمس عن خط نصف النهار ادنى
زوال وذلك حين يأخذ الارتفاع في النقصان وللصوفي في معرفة اول وقت العصر وآخره وجوه كثيرة اذ كان
الاسطرلاب مجيبا او غير مجيب ومسمتا او غير مسمت والظل معمولا عليه او لم يكن معمولا عليه تركنا ايرادها اذ الذي قلنا
كفاية للمبتدي ومن اتقن ذلك امكنه استخراج ذلك من تلقاء نفسه **معرفة طلوع الفجر** ومغيب الشفق
اذا كان قوسا طلوع الفجر ومغيب الشفق مخطوطين في الصفيحة فضع درجة الشمس على قوس كل واحد منهما

وعلم على المري ثم ضعها على الافق وانظر كم بعد المري فما كان فهو المطلوب ومتى وضعت درجة الشمس على قوس ارتفاعها
ووجدت راس كوكب على افق المشرق فاعلم ان ذلك الكوكب طالع او على افق المغرب فهو غارب في وقت الطلوع
او المغيب وان وضعت درجة الشمس على قوس طلوع الفجر ونظرت الى اي كوكب ثبت على اي جزء وقع من اجزاء
الارتفاع في المقنطرات فان طلوع الفجر في الوقت الذي يصير ارتفاع ذلك الكوكب ذلك المقدار فارصده
حتى يصير ارتفاعه ذلك المقدار فانه وقت طلوع الفجر وكذلك تفعل بمغيب الشفق **معرفة ذلك** اذا
لم يكن قوس طلوعها في الاسطرلاب اما معرفة الفجر فضع درجة الشمس على افق المشرق وعلم على راس المري
ثم ادر العنكبوت معكوسا حتى تقع نظير درجة الشمس على افق المغرب ثمانية عشر جزءا اذ قوس الضياء هذا المقدار
ثم انظر كم زال المري عن موضعه فما اخذ لكل خمسة عشر منه ساعة مستوية وذلك ما بين انفجار الفجر وطلوع
الشمس واما معرفة مغيب الشفق فاعمل نظير درجة الشمس ما عملت بدرجتها في طلوع الفجر فيخرج لك ما بين غروب
الشمس ومغيب الشفق فاعمل باجزاءه نصف الليل والباقي منه الى طلوع الفجر ومغيب الشفق
وحيثما كثرتها في كل وقت وفي طول الايام واقصرها الخمس عشرين او خمس عشرين واذا كان [illegible] اذا كان قوسها
الاسطرلاب مجيبا او جيب ذكره الصوفي في شرح طويل لا حاجة لنا اليه **الباب الخامس والعشرون** في
معرفة اي البلدان تسامت رؤسهم اعلم بان اي البلدان التي بالجملة ان كان مدينة عرضها اكثر من جملة الميل وهو كج له
فان الشمس تسامت رؤسهم مرتين مرة في الجوزاء ومرة في السرطان فاذا رايت ذلك من قبل الصفائح
فانظر الى الصفائح فاي صفيحة وجدت دائرة مدار اول السرطان مخطوطة على نقص كه فان الشمس تسامت
رؤس اهل ذلك الاقليم على الحقيقة في اليوم الذي يصير الى اول السرطان ولا يكون في ذلك البلد للشمس من
الاشخاص ظل ويكون الارتفاع في ذلك اليوم تسعين درجة ومتى كانت الشمس في النصف الاخير من
الجوزاء فانها بطيئة الحركة في الميل ويكون ظل الاشخاص الى ناحية الشمال والارتفاع زائد الى ان يصير الى له

من الجوزاء فلا يرى الارتفاع زيادة محسوسة ولا يكون ايضا للاشخاص ظل محسوس ويكون الشمس كالثابتة
لم لا يظهر حركتها على دائرة نصف النهار في الميل الى ان يصير الى مقدار خمسة عشر جزءا من السرطان وحقيقة
المسامتة تكون اذا صارت الى اول السرطان ثم ياخذ الارتفاع في النقصان وظل الاشخاص في الزيادة الى الشمال
ويكون عرض هذه الصفيحة مثل اجزاء الميل الاعظم ومتى كان اول مدار السرطان في الصفيحة فيما بين نقطة
كه ومركز الصفيحة فان الشمس تسامت رؤس اهل تلك البلدة في السنة مرتين
احدهما اذا كانت الشمس في الجوزاء ويكون ظل الاشخاص الى الشمال قبل مصيرها الى سمت رؤسهم وينقص
في كل يوم ويزيد الارتفاع الى ان تسامت رؤسهم في الجوزاء ولا يكون للاشخاص في هذا الوقت ظل ويصير
الارتفاع تسعين درجة ثم تزول الشمس الى ناحية الشمال وياخذ الارتفاع في النقصان ويصير الاشخاص
ظلها الى ناحية الجنوب ولا يزال الارتفاع ناقصا والظل زائدا الى ان يصير الشمس الى اول السرطان فياخذ
الارتفاع في الزيادة والظل في النقصان الى ان يصير الشمس في السرطان مسامتة ثانيا لرؤسهم فيصير الارتفاع
في هذا الوقت تسعين درجة ولا يكون للاشخاص ظل ثم ياخذ الشمس في الميل الى الجنوب عن سمت الرؤس و
الارتفاع في النقصان وظل الاشخاص في الزيادة الى الشمال وهذه البلدان تمشي في وقت ظلين لان الاظلال
فيها مرة الى الجنوب وهو اذا كانت الشمس في النصف الاخير من الجوزاء وباقي السنة الى الشمال واعلم ان في هذه
العروض اذا سامتت الشمس موضعا في الجوزاء فانها تسامت اذا كانت في السرطان بقدر الاجزاء الباقية
من الجوزاء مثلا اذا سامتت في العشرين من الجوزاء فانها تسامت في عشرة من السرطان وهي الباقي من
من الجوزاء فاعرفه ومتى كان مدار اول السرطان في الصفيحة فيما بين نقطة كه وحرف الصفيحة فان الشمس
لا تسامت رؤس اهل تلك الصفيحة البتة ويكون مرورها ابدا الى ناحية الجنوب عن سمت الرؤس فاذا
اردت ان تعلم اي يوم تسامت الشمس رؤس اهل بلادة فانقص من اول الحمل الى آخر الجوزاء في خط نصف النهار

فاي جزء من اجزاء فلك البروج ما بين نقطتي ح فان الشمس تسامت رؤس اهل تلك البلد اذا كانت في ذلك الجزء
ثم ادرنا الربع من اول السرطان الى اخر السنبلة على خط نصف النهار فاي جزء ما بين نقطتي ح فان الشمس اذا
كانت في ذلك الجزء تسامت رؤوسهم ايضا فان اردت ذلك ولم تكن البلد معلومة العرض فاوجدنا ان يجد
اي صفيحة اردت مثل اجزاء عرض البلد الذي تريد ذلك فيه من عند مطالع الحمل على خط نصف النهار
من اجزاء المقنطرات نحو المركز وتعلم حيث انتهت علامة وتدير من اول الحمل الى اخر الجوزاء على خط نصف النهار
من اجزاء فلك البروج فاي جزء ما بين تلك العلامة من فلك البروج فان الشمس اذا صارت الى تلك العلامة وجدت
تسامت رؤس اهل تلك البلد الذي له ذلك العرض وربما اختلف الميل الى الشمال الذي يصير الى اول السرطان
فتديره من اول السرطان ايضا الى اخر السنبلة على خط نصف النهار فاي جزء ما بين تلك العلامة فان الشمس
اذا صارت الى ذلك الجزء تسامت رؤس اهل ذلك البلد ثم تميل الى الجنوب فاعرفه ان شاء الله تعالى الباب
الثامن والعشرون في معرفة اي ربع نحن فيه من ارباع السنة اذا اردنا ذلك عرفنا عرض البلد و
نقصناه من تسعين فما بقي فهو ارتفاع راس الحمل والميزان بتلك الصفيحة ثم نعرف ارتفاع الشمس نصف
النهار في اول يوم اردنا فان كان مساويا لتمام عرض البلد فان الشمس في اول الحمل والميزان وان كان اكثر نظرنا
الى الشمس هل هي مائلة عن سمت الرؤس ام جنوبية وعرفناه ثم رصدنا الشمس بعد يومين او ثلاثة فان نقص
الارتفاع وكانت الشمس مائلة عن سمت الرؤس فنحن في الربع الربيعي والشمس فيما بين اول الحمل الى اخر الجوزاء
وان زاد الارتفاع فنحن في الربع الصيفي والشمس فيما بين اول السرطان الى اخر السنبلة وهذا يكون في البلد
التي عرضها اقل من الميل الكلي فان كانت الشمس جنوبية عن سمت الرؤس وكان ارتفاعها في وقت نصف
النهار اكثر من ارتفاع اول الحمل رصدناها بعد يومين او ثلاثة فان زاد الارتفاع فنحن في الربع الربيعي و
الشمس فيما بين اول الحمل الى اخر الجوزاء وان نقص الارتفاع فنحن في الربع الصيفي والشمس فيما بين اول السرطان الى

اخر

اخر السنبلة وان كان ارتفاع نصف النهار اقل من ارتفاع اول الحمل رصدناها بعد يومين او ثلاثة فان
نقص الارتفاع فنحن في الربع الخريفي والشمس فيما بين اول الميزان الى اخر القوس وان زاد الارتفاع فانا في الربع
الشتوي والشمس فيما بين اول الجدي الى اخر الحوت وان كان الارتفاع مثل ارتفاع اول الحمل والميزان فان الشمس
رصدناها بعد يومين او ثلاثة فان زاد الارتفاع
في احدهما فان اردت ان تعلم هي في الحمل او الميزان فان الشمس في احدهما فان اردت ان تعلم في اي فان الشمس
في الحمل وان نقص فهو في الميزان فاعرفه الباب التاسع والعشرون في معرفة موضع الشمس بالرصد اذا اردنا ذلك
عرفنا ارتفاع نصف النهار وطلبنا مثل ذلك الارتفاع على خط وسط السماء في صفيحة عرض بلدنا وعلمنا
حيث وجدناه علامة ثم ادرنا الربع الذي نحن فيه من ارباع السنة على خط وسط السماء فاي جزء ماس
تلك العلامة من اجزاء فلك البروج فهو موضع الشمس واعلم ان ذلك يصح في الاسطرلابات التامة فاما في غيرها
فيخرج بالتقريب ويحتاج الى تقدير اخر معرفة ذلك من قوس النهار فان كان نصف قوس النهار معلوما
واردنا ان نعلم منه موضع الشمس علمنا من طرف خط العلامة من اجزاء الحجرة التي تلي جهة المغرب مثل قوس
النهار المعلوم فحيث انتهينا علمنا هناك علامة وبعد ايضا من طرف خط نصف الارض الجهة المشرقية مثل
ذلك ونعلم هناك ايضا علامة فان كان الاسطرلاب يحرك العضادة ووضعنا العضادة على العلامتين ونعلم على
موضعه من مقنطرة المغرب علامة وان لم يكن الاسطرلاب يحرك العضادة ووضعنا العضادة على العلامتين وعلمنا
على موضعه من مقنطرات المغرب علامة ثم ادرنا الربع الذي نحن فيه من فلك البروج على مقنطرة المغرب
فاي جزء ماس تلك العلامة من اجزاء الربع هو موضع الشمس في ذلك اليوم من فلك البروج معرفة ذلك
من قبل الارتفاع والطالع فان كان ارتفاع الوقت معلوما وعرفنا الطالع منه واردنا ان نعلم منه موضع
الشمس فانا نضع الجزء الطالع على مقنطرة المشرق وننظر الى اي جزء من اجزاء فلك البروج وقع على مثل الارتفاع الذي
وجدنا من جهة المشرق او المغرب فما كان فهو موضع الشمس من فلك البروج معرفة ذلك من قبل الساعات

المعوجة اذا عرفنا الساعات المعوجة الماضية من النهار او ساعة ما واردنا ان نعلم موضع الشمس منها نظرنا كم ارتفاع الشمس
في تلك الساعة ونظرنا من المقنطرات في الربع كم فيه من ارباع الستة وادرنا البروج التي لذلك الربع على مقنطرة
الارتفاع الذي وجدناه في صفيحة عرض البلد حتى تقع جزء من اجزاء فلك البروج على مثل ذلك الارتفاع ونقع
نظره على الساعات الماضية المعروضة فيكون الجزء الذي على مقنطرة الارتفاع هو موضع الشمس من ذلك البرج
معرفة ذلك من قبل الساعات المعوجة على ظهر الاصطرلاب اذا كان معنا ساعات معلومة واردنا ان
نعرف منها جزء الشمس عرفنا ارتفاع الشمس في تلك الساعة على ما سبق في الابواب المتقدمة ووضعنا مري
العضادة على مثل ذلك الارتفاع ونظرنا الى جنب العضادة في اي برج قطع مثل تلك الساعات فما كان
فالشمس في ذلك الجزء او الجزء الذي بلده معه على خط واحد فننظر اي الجزئين هو الربع الذي نحن فيه من برج
السنة فما كان فان ذلك الجزء من ذلك البرج هو موضع الشمس معرفة ذلك على وجه آخر اذا كان لنا
طالع مولود او مسئلة معلومة معلوما او كانت الساعات المعوجة الماضية من النهار الينا معلومة و
اردنا ان نعرف موضع الشمس وضعنا الجزء الطالع على افق المشرق ونظرنا اي جزء من اجزاء فلك البروج قد قطع
تحت الارض من الساعات المعوجة بقدر الساعات التي معنا فما كان فهو نظير جزء الشمس فاعرفه معرفة
موضع الشمس اذا لم يكن للبلد صفيحة معمولة وهو ان نرصد الشمس حتى تصير في غاية ارتفاعها
فان كان الارتفاع اكثر من ارتفاع اول الحمل ببلدنا نقصنا منه ارتفاع اول الحمل وان كان اقل نقصناه
من ارتفاع اول الحمل ونعد مثل الباقي من عند مدار راس الحمل على خط وسط السماء على اجزاء المقنطرات في صفيحة
اربعة ان كان الارتفاع اكثر من ارتفاع الحمل فالى جهة المركز وان كان اقل فالى جهة حرف الصفيحة ونعلم حيث
انتهينا علامة وندير الربع الذي نحن فيه على خط وسط السماء فالجزء الذي يماس تلك العلامة
من اجزاء الربع هو موضع الشمس والله اعلم بالحق انه يمكن معرفة موضع الشمس بغير الوجوه المتقدمة

اذا لم يكن

اذا لم يكن للبلد صفيحة واذا كان الاصطرلاب مجيبا او غير مجيب مسمتا او غير مسمت واذا كان عرض البلد
معلوما ارضه معلوم لكنا تركنا ايرادها لانها الذي قدمنا وفيما اوردناه كفاية ومن له خاطر حاذق
وفكرة صافية امكنه الوصول اليه من هذا الفن الشامل اتقنه

الباب الثلثون في معرفة طول البلد

اذا لم يكن طول البلد معلوما اعني بعده من اقصى العمران من ناحية المغرب واحتجت الى معرفته
فليس سبيل يمكنك الا بعد ان تتواطا مع احد سكان البلاد المعلومة الطول ترصد وقت تعينه
من اوقات كسوف قمري ما بدا الخسوف الظلام في جرمه واما استغراق الكسوف اياه واما ابتداء انجلاء
الظلام من وجهه واما تمام انجلائه عنه ترصد هو في بلده وترصد انت في بلدك حتى تتفقا معا على
ارتفاع كوكب واحد معلوم لوقت واحد ثم ضع راس ذلك الكوكب على صفيحة عرض بلدك على
مثل الارتفاع الذي وجدته انت في جهته وعلم على راس المري ثم ادر العنكبوت مستويا او معكوسا
ايهما ابلغ الى خط وسط السماء وعد حتى تضع راسه عليه وانظر كم زال المري فما كان فاحفظه فانه المحفوظ
الاول في جهة الارتفاع ثم اعمل الارتفاع الذي يجده صاحبك في بلده فضع راس الكوكب عليه وفي
جهته في عرض صفيحة بلد صاحبك فاعمل به ما عملت وكان يخرج لك المحفوظ الباقي في جهة الارتفاع ايضا
فان كان المحفوظان جميعا شرقيين وكان الاول اقل فخذ فضل ما بينهما الثاني فحصل طول بلدك من المغرب
فان كانا غربيين معا وكان الاول اقل فانقص فضل ما بينهما من طول بلد صاحبك فحصل طول ذلك البلد وان كان الاول اكثر فزد
الفضل عليه فحصل طول بلدك من المغرب وان كان المحفوظ الاول شرقيا والثاني غربيا فانقص
مجموعهما من طول ذلك البلد وان كان الاول غربيا والثاني شرقيا فزد مجموعهما عليه فحصل طول
بلدك من جهة المغرب فان اردت ان تعلم عروض البلدان الشمالية التي تطلع فيها قطعة من فلك
البروج التي تماس فيها الافق والتي تكون فيها ابدي الظهور فاعلم ان كل بلد عرضه اقل من الميل

[illegible]

الاعظم وهو كج له فان قطبي البروج يطلعان فيه ويغربان وكل بلد يساوي عرضه الميل الاعظم فانهما
يماسان افقه في دورانهما وكل بلد يزيد عرضه عليه والقطب الشمالي فيه ابدي الظهور والجنوبي ابدي
الخفاء والموضع الذي عرضه مثل تمام الميل الاعظم وهو سو له فالقطب الشمالي يسامت الرؤوس والجنوبي
يسامت الارجل معرفة ذلك من الاسطرلاب ان تنظر الى المقنطرة التي توافق مدار الجدي في خط وسط السماء
فان كان علو ارتفاعها اكثر من ... فانهما يماسان افقها في دورتيهما وان كان اقل فان الشمالي منهما ابدي
الظهور فيها وان كانت تلك المقنطرة افق تلك الصفيحة فان الشمالي يسامت الرؤوس فاعرفه وامثال هذا
الباب لم يذكره الصوفي في كتابه والله اعلم الباب الحادي والثلثون في معرفة ما يميل الكوكب بزواله عن سمت
الرؤوس واما الاغرول اذا وضعنا مري الكوكب المنابة على خط الانتصاب في صفيحة عرض بلدنا فان الجزء الذي يقع
فيه راس الكوكب من اجزاء الارتفاع وهو غاية ارتفاع ذلك الكوكب في وسط السماء فان اردنا ان نعلم ميله عن
وسط السماء فان وقع راس الكوكب فيما بين نقطة صه ومركز الصفيحة فانه يزول عن سمت الرؤوس الى ناحية
الشمال وان وقع فيما بين نقطة صه وحرف الصفيحة الاعلى فانه يزول الى ناحية الجنوب وان وقع على نقطة
صه سواء فانه يمر على سمت رؤوس اهل ذلك البلد فاعرفه ان شاء الله تعالى معرفة ذلك اذا لم يكن للبلد صفيحة
معمولة وهو ان نضع راس الكوكب على خط الانتصاب في اي صفيحة اردنا وننظر على اي جزء وقع فيه
من اجزاء الارتفاع فانه غاية ارتفاع ذلك الكوكب في تلك البلدة وان وقع فيما بين نقطة صه ومركز الصفيحة
فانه يميل في البلد الذي له تلك الصفيحة الى الشمال فننظر كم بين عرض الصفيحة وعرض البلد الذي نريد
ذلك فيه فان كان البلد اقل عرضا من تلك الصفيحة فان الكوكب يميل عن سمت الرؤوس الى الشمال في ذلك
البلد ايضا وان كان البلد اكثر عرضا من الصفيحة زدنا فضل ما بين العرضين على غاية ارتفاع ذلك
الكوكب في تلك الصفيحة فما بلغ ان كان اقل من تسعين فانه يميل في ذلك البلد الى ناحية الشمال وان كان اكثر

من تسعين

من تسعين فانه يميل في ذلك البلد الى ناحية الشمال وان كان اكثر من تسعين نقصناه من قف وما بقي
فهو غاية ارتفاعه مايلا الى ناحية الجنوب وان بلغ تسعين فانه يسامت رؤوس اهل ذلك الاقليم ولا
يميل الى الشمال ولا الى الجنوب وان وقع الكوكب في الصفيحة فيما بين نقطة صه وحرف الصفيحة وكان بلدنا اكثر
عرضا من عرض الصفيحة فانه يميل عن سمت رؤوسنا الى ناحية الجنوب ولا يميل الى الشمال وان كان بلدنا
اقل عرضا زدنا فضل ما بين العرضين على غاية ارتفاع الكوكب فان كان المجتمع اقل من تسعين فانه يميل الى
الجنوب وان كان تسعين سواء فانه يسامت الرؤوس ببلدنا وان كان اكثر فانه يميل الى الشمال ببلدنا فنلقيه
من قف ليبقى غاية ارتفاعه الى الشمال فان اردت ان نعلم مقدار ما يميل عن سمت الرؤوس الى الشمال
او الجنوب فضع مريه على خط الانتصاب فانظر كم بينه وبين نقطة صه من اجزاء الارتفاع في المقنطرات
فما كان فهو مقدار ما يميل عن سمت الرؤوس الى الشمال فان وقع فيما بين نقطة صه والمركز فانه يميل الى الشمال
وان وقع فيما بين نقطة صه وحرف الصفيحة فانه يميل الى الجنوب فاعرفه ان شاء الله تعالى معرفة ذلك اذا لم يكن
الكوكب مرسوما على الاسطرلاب وهو ان يرصد الكوكب حتى يصير في غاية ارتفاعه فان بلغ الارتفاع تسعين
فان الكوكب يسامت رؤوسنا ولا يميل الى الشمال ولا الى الجنوب وان كان الارتفاع اقل من صه وكان وجهنا
عند اخذ الارتفاع الى جهة القطب الشمالي فانه يميل بزواله الى الشمال عن سمت رؤوسنا وان كان وجهنا الى جهة
الجنوب فانه يزول الى ناحية الجنوب وان اردنا مقدار ذلك نقصنا الارتفاع من تسعين فما بقي فهو مقدار
ميله عن سمت الرؤوس الى الجهة التي كان وجهنا اليها فاما ان سامت الكوكب رؤوسنا وصار الى خط نصف
النهار وضعنا مري العضادة على خط العلاقة ثم حولنا وجهنا الى المشرق او المغرب او الشمال او الجنوب
ورأينا الكوكب من ثقبي العضادة ويكون ارتفاعه صه في كل وجه سواء واذا حولنا وجهنا الى المشرق عند اخذ الارتفاع
علمنا انه [illegible] النهار وان حولنا الى المغرب علمنا انه يزول من خط نصف النهار ولا يبلغ

من ارتفاع الكواكب الثابتة والمتحيرة تسعين درجة لا اذا سامتت الكواكب اهل في ذلك الاقليم الباب الثاني
والثلاثون في معرفة درجة ممرات الكواكب ذوات العرض عن فلك البروج اسرعلى المشرق والمغرب ووسط
السماء مع درجتها المستوية بل مع درجتها درجة اخرى فان اردت درجة ممر الكوكب فضع مريها المحلقة
على خط وسط السماء ثم انظر ما وافاه من درج البروج فهو درجة ممر في ذلك الكوكب في درج ممرات الكواكب الشمالية العرض
متاخرة عن درجتها في فلك البروج اذا كانت فيما بين اول السرطان واول الجدي ومتقدمة اذا كانت جنوبية
العرض في هذا النصف واما في النصف الاخر اعني فيما بين اول الجدي الى اخر الجوزاء فان ممرات الشمالية العروض تتقدم
من درجاتها والجنوبية العروض متاخرة عن درجاتها فاعلم ذلك واما معرفة درجات ممر الكواكب الثابتة
الغير المرسومة في الاسطرلاب وكذلك المتحيرة والقمر فالحيلة في ذلك ان تخرج خط نصف النهار وتنصب
عليه خشبة مستوية من غير ميل الى جانب وتنصب ايضا خشبة اخرى على خط نصف النهار على موازاة
الخشبة الاولى نصبا مستويا وترقب الكوكب الذي تريد جزء ممره حتى يقع نظرنا بالخشبتين جميعا ثم
تاخذ ارتفاع الكوكب من الكواكب المرسومة في الاسطرلاب وتضع طرف الشظية على مثل ارتفاعه في المقنطرات
في الجهة التي هو فيها فالجزء الذي يوافي خط وسط السماء من اجزاء فلك البروج هو جزء ممر الكوكب ولمعرفة درجة
ممرات الكواكب المرسومة وغير المرسومة وجوه من قبل السمت والجيب وغيرها وقد ذكر في كتاب الاكمل
شرح طويل فاعرفه فان اردت البعد بين كوكب من الكواكب المرسومة وبين جزء ممره فضع خط وسط السماء فضع
مري الكوكب على خط نصف النهار او صفيحة ارتفاعه وانظر كم بين ارتفاع الكوكب في خط نصف النهار وبين
ارتفاع درجة ممره فما كان فهو البعد بين ذلك الكوكب وبين جزء ممره فان كان ارتفاع الكوكب اكثر فالبعد في الشمال
وان كان ارتفاع الجزء اكثر فالبعد الى الجنوب ولمعرفة ذلك ايضا وجوه كثيرة فاذا كان الكوكب مرسوما بالاسطرلاب
او غير مرسوم فلا من جهة السمت والجيب وغيرها وهي مرسومة في الكتاب الكبير بشرح طويل انشاء الله الباب

الثالث

الثالث والثلاثون في معرفة درجة طلوع الكوكب وغروبها اذا اردت درجة طلوع كوكب معروف فضع
شظية العضادة على افق المشرق وانظر ما وافى افق المشرق من درجات منطقة فلك البروج فتلك الدرجة هي التي
تطلع معه في تلك الصفيحة ومن شان الكواكب التي عروضها في الشمال عن فلك البروج ان تطلع قبل درجاتها
والتي عروضها في الجنوب ان تطلع بعد درجاتها فاعرفه فان اردت معرفة درجة غروبه فضع راس المحلقة
على افق المغرب وانظر ما وافاه من درجات البروج فتلك درجة غروبه ومن خاصية الكواكب الشمالية العرض
ان تغرب بعد درجاتها والجنوبية العروض عكس ذلك فان اردت طلوع اي كوكب شئت وغروبه
او توسطه السماء ابالنهار يكون ام بالليل فضع مريه على افق المشرق وانظر الى درجة الشمس فان وقعت فوق
الارض فان طلوعه بالنهار وان وقعت تحت الارض فان طلوعه بالليل فان اردت ان تعرف في ذلك في
توسط السماء فضعه على خط وسط السماء وفي غروبه ضعه على افق المغرب واعتبر الاعتبار المذكور حتى
تبين لك ابالنهار يكون ام بالليل فان وقعت درجة الشمس فيما تضعه عليه فان المطلوب من طلوعه او
غروبه او توسطه او غير ذلك يكون مع طلوع الشمس فان اردت ان تعلم متى يكون طلوعه فضع مريه على
افق المشرق وعلم على المري علامة ثم ادر العنكبوت مستويا حتى تضع درجة الشمس على افق المشرق ان كان طلوعه
ليلا او نظيرها ان كان طلوعه نهارا فما تحرك المري عن موضعه فلكل خمسة عشر جزءا ساعة وذلك هو الماضي
من الليل او النهار الى طلوع ذلك الكوكب واذا اردت معرفة ذلك في غروبه فضع راس المحلقة على افق المغرب
وعلم على المري ثم ادر العنكبوت معكوسا حتى توافي درجة الشمس افق المغرب ان كان غروبه ليلا او نظيرها
ان كان غروبه نهارا فما تحرك المري فلكل خمسة عشر جزءا ساعة وذلك هو الماضي من الليل والنهار الى
وقت غروبه وان اردت معرفة ذلك في توسط السماء فضع راس المحلقة على خط وسط السماء وعلم
على المري علامة ثم ادر العنكبوت معكوسا حتى تضع درجة الشمس ان كان ذلك نهارا او نظيرها ان كان ليلا

على افق المشرق فاطرح المري من موضعه فكل يه منه ساعة مضت من الليل او النهار الى وقت توسط
السماء واعلم يا اخي ايدك الله انك اذا عرفت ذلك فيمكنك ان تعرف سمو الشرق اي وقت تطلع كوكب
او الى متى تطلع او الى كم يغيب واي ساعة وقت غاب او منذ كم غاب او منذ كم طلع وهكذا حال توسط
السماء فان جميع هذه الاعمال متعلقة احدها بالاخرى فان اردت ان تعلم اي الكواكب الشمالية الخفية على
اصطرلاب يغيب ببلد ما وايها منها لا يغيب فضع مري الكوكب على خط نصف النهار نحو المركز فان وقع
تحت الافق فانه يغيب في ذلك البلد فان وقع فوق الارض فانه لا يغيب وان وقع على نفس الافق فانه يدور
على اعظم الدوائر الابدية الظهور فان لم يكن البلد صفيحة واردت ذلك فضع مري الكوكب على خط نصف
النهار في اي صفيحة اردت وعلم على موقعه من الخط علامة وانظر كم بين العلامة ومركز الاسطرلاب
من اجزاء الارتفاع فما كان فهو بعد ذلك الكوكب عن القطب الشمالي فان كان البعد مثل عرض البلد الذي
تريد ذلك فيه فان ذلك الكوكب يماس الافق في ناحية الشمال ويدور على اعظم الدوائر الابدية الظهور
وان كان اكثر من اجزاء عرض البلد فانه يغيب وان كان اقل من عرض البلد فانه لا يغيب ومقدار ما بينه
وبين اجزاء عرض البلد يكون ارتفاعه اخفض ما يكون اذا صار على خط نصف النهار تحت القطب فان
كان الكوكب غير مرسوم في الاصطرلاب واردت ذلك فيه فاعرف ارتفاع الكوكب ارفع ما يكون وانقص
منه اجزاء عرض البلد ان كان الكوكب شماليا عن سمت الرأس فما بقي فهو بعد الكوكب عن القطب الشمالي
وان كان البعد اكثر من اجزاء عرض البلد فانه يغيب في ذلك البلد وان كان اقل من اجزاء العرض فانه لا يغيب
وانقص البعد من اجزاء عرض البلد لبقي ارتفاع الكوكب اهبط ما يكون ببلدك في ناحية الشمال تحت
القطب وان كان البعد مثل اجزاء عرض البلد فان الكوكب يماس طرف الافق ويدور على اعظم الدوائر
الابدية الظهور فاعرفه ان شاء الله تعالى معرفة رؤية القمر والكواكب اذا اردت ذلك فضع جزء الكوكب على

وسط

وسط السماء وانظر كم ارتفاعه واحفظه ثم انظر عرض الكوكب فان كان شماليا فزده على الارتفاع وان كان جنوبيا
فانقصه منه فان كان جزء الكوكب حين رصدت الارتفاع عليه اكثر من تسعين فانقصه من قف وانظر مثل
ذلك في المقنطرات فما بين نقطة سمت الرأس والمركز وان كان اقل من تسعين تركته على حاله واطلب مثله
فيما بين نقطة وحرف الصفيحة ثم ضع جزء الكوكب على خط وسط السماء وركب عليه مسطرة من كاغذ
يكون رأسها على العلامة ثم ضع رأس المسطرة على مقنطرة المشرق ان اردته بالغدوات وعلم على رأس المري
ثم ادر العنكبوت مستويا حتى تضع الشمس على مقنطرة المشرق وانظر كم زال المري عن موضعه واذا اردت
المغرب بالعشيات فضع جزء الشمس على مقنطرة المغرب وعلم على رأس المري ثم ادر العنكبوت
حتى تضع رأس المسطرة على افق المغرب وانظر كم زال المري عن موضعه فان كان ذلك بالغدوات في
المشرق وبالعشيات في المغرب لزحل يه وللمشتري يا وللمريخ يو وللزهرة د وللعطارد لح فانه يرى
وان كان اقل فانه لا يرى له وكذلك تفعل برؤية القمر هذا العمل اذا كان له عرض غير ان قوس نيرته
ونقر بيه ب جزءا فان اردت رؤية الهلال بالعشيات بعد اخر فاعرف موضع الشمس والقمر
لنصف نهار يوم الط من الشهر العربي ثم خذ ربع ساعات نهار يومك واعرف مسير القمر فيه وزده
على موضع القمر ان كان عرضه شماليا وانقصه منه ان كان عرضه جنوبيا فما بلغ او بقي فهو موضع القمر المرئي
بالتقريب فضع جزء الشمس على مقنطرة المغرب وعلم على رأس المري ثم ادر العنكبوت مستويا حتى تضع
جزء القمر على مقنطرة المغرب وانظر كم زال المري عن موضعه فان كان ذلك او اكثر فانه يرى وان كان
اقل فانه لا يرى فان اردت رؤية القمر بالغدوات فاعمل مثل ما اريتك على حاله اعلم يا اخي ايدك
الله ان اختلاف احوال الكواكب في الظهور والخفاء وغير ذلك يكون من جهة عروضها لا غير فكل
كوكب يكون في منطقة فلك البروج ولا عرض له فانه يطلع مع درجته ويغيب معها ويتوسط

معها فاذا كان له عرض فان احواله تختلف في الطلوع والغروب بحسب الآفاق المائلة واما مروره على دائرة
انصاف النهار فانه يكون على حالة واحدة في جميع الاقاليم واذا كان الكوكب في اول الانقلابين فانه
متوسط السماء مع درجته شمالا كان عرضه او جنوبا واذا كان الكوكب على غير نقطتي المنقلبين فان
مروره على خط وسط السماء يختلف ما قلنا فيما تقدم فاعرفه فان اردت ان تعلم ان الكوكب يرى
في الليلة الواحدة مرتين وضع جزء الشمس على مقنطرة المشرق في صفيحة عرض بلدك وانظر الى كوكب
تجده فوق الافق بقرب مقنطرة المشرق فان ذلك الكوكب طالع قبل طلوع الشمس فاعرفه وضع جزء الشمس
على افق المغرب وانظر الى ذلك الكوكب فان تجده في المقنطرات خلف الشمس فان وجدت ذلك كله
اعلم ان ذلك الكوكب يرى في الليلة الواحدة مرتين مرة قبل طلوع الشمس في المشرق ومرة بعد غروب الشمس
في المغرب واعلم بالجملة ان كل كوكب عرضه في الجنوب الشمال وجدت الشمس بدرجته فانه يطلع قبل
الشمس ويغرب بعدها ويتوسط السماء معها وان كان عرضه في الجنوب فانه يطلع بعد الشمس ويغيب قبلها
فاعرفه ان شاء الله تعالى **الباب الرابع والثلثون** في معرفة اطوال الكواكب الثابتة وعروضها اما درجات
العرض
اطوال الكواكب وعروضها فانه يمكن معرفتها سبيل الا صفيحة قد عملت السياقي لكم ام السبل المعظم وخط فيها
المقنطرات التي فوق الافق والتي تحته وتخرج فيها دوائر السموت الى المحيط من غير ان تنقطع لدى كلا في
هذه الصفحة
وقد ذكر كيفية تشكيل ذلك اعني هذه الصفيحة في كتب الاسطرلاب فاذا لم يكن معك صفيحة على مثل
فاتخذ صفيحة من كاغذ واخطط فيها المقنطرات ودوائر السموت على ما يرسم في كتب الاسطرلاب
وان كان في الاسطرلاب صفيحة على هذه الصفة فركب العنكبوت عليها وضع المري على خط وسط السماء
ثم انظر الى راس الكوكب على كم وقع من المقنطرات فذلك مقدار عرضه ان كان داخل المنطقة فالى الشمال وفي
الشمال والى الجنوب في الجنوب وانظر الى دائرة السمت التي تمر على مريه الى اي درجة تبلغ من درجات

البروج

البروج في المنطقة فتلك هي درجة ذلك الكوكب وعلى عبارة اخرى اذا اردت معرفة كوكب من الكواكب
الثابتة المرسومة داخل المنطقة الى اي جزء ينتهي الخط السمتي الذي يخرج من نقطة سمت الرأس ويمر بطرف مري
الكوكب من اجزاء فلك البروج فما كان فهو موضع ذلك الكوكب في الطول من فلك البروج واما معرفة
عرضه فانظر على مري الكوكب على اي جزء وقع من اجزاء الارتفاع في المقنطرات وهو ان تعده من مقنطرة
الافق الى مري الكوكب فما كان بينهما من اجزاء الارتفاع فهو عرضه في ناحية الشمال واما معرفة طوله وعرضه
اذا كان بعده عن درجة [illegible] في الجنوب فانك تعلم بصفيحة عرض بلدك الا انك تحتاج الى ان تركب [illegible]
درجة [illegible] من كاغذ ثم تعلم منه موضعه وقد قلنا فيما سبق ان الغرض [illegible] من الاعمال التي تحتاج
فيها الى شيء ليس في نفس الاسطرلاب الا عند الضرورة الصادقة فاعرفه على ما تقدم ويمكن معرفة درجة
طول الكوكب الغير المرسوم في الاسطرلاب وعرضه وكذلك السيارة والقمر اذا كان بعده عن درجة [illegible]
في الشمال او في الجنوب وله وجوه كثيرة الا ان فيه طولا ويحتاج في ذلك الى آلة ليست في نفس الاسطرلاب فاما
عرض القمر اذا كان موضع الجوزهر معلوما فهو هين فانك اذا عرفت موضع القمر في اي وقت اما من
التقويم واما من الرصد فانقص موضع الجوزهر من موضع القمر فان كان موضع الجوزهر اكثر من موضع القمر
فزد على موضع القمر دورا اعني يب برجا وانقص ذلك منه فما بقي من البروج والدرج والدقائق فضعه
على خط الانتصاف في اي صفيحة اردت وعلم على موقعه من الخط علامة وانظر كم بين العلامة وبين مبدأ
اول [illegible] من اجزاء الارتفاع على خط نصف النهار فما كان فخذ خمسه وهو عرض القمر فان كان الباقي اقل من
ثلاثة بروج والقمر في الربع الاول من فلكه المائل وهو صاعد في الشمال فان كان اكثر من ثلاثة بروج الى ستة
بروج فهو في الربع الثاني من فلكه المائل وهو هابط في الشمال وان كان اكثر من ستة بروج الى تسعة
فهو في الربع الثالث من فلكه المائل وهو هابط في الجنوب وان كان اكثر الى يب برجا فهو في الربع

الرابع من فلكه وهو صاعد في الجنوب فاعرفه ولذلك وجوه من جهة الجيب والظل المعمولين في
الاسطرلاب فاقتصرنا على هذا القدر ولمعرفة موضع الجوزهر من الاسطرلابات وجوه كثيرة غير انك
تحتاج الى ارصاد القمر في الليالي التي يجوز فيها على دائرة نصف النهار ولا يتهيأ ذلك كل وقت واذا
تيسر ذلك فالعمل فيه غير ويخرج موضعه بالتقريب وللشرط الذي قدمنا ذكره فاما عرض
الكواكب المرسومة في الاسطرلابات فالوجه فيه ان تأخذ ارتفاع الكوكب على ما يكون وتحفظه
وتعرف ارتفاع الكواكب المرسومة في الاسطرلاب بدرجة وتضع شظيته في المقنطرات على مثل ارتفاعه
في جهته فاي جزء على خط وسط السماء هو جزء ممر فلك الكوكب الذي تريد جهة عرضه وتعرف ارتفاع جزء
الممر ايضا فان كان مثل ارتفاع الكوكب بالرصد فليس للكوكب عرض وهو على منطقة البروج وجزء
الممر هو موضع الكوكب من فلك البروج واذا اختلف الارتفاعان وكان جزء الممر والكوكب جنوبيين
عن سمت الرأس وكان ارتفاع اكثر فعرضه في الشمال وان كان اقل فعرضه في الجنوب وان كان الكوكب
وجزء الممر شماليين عن سمت الرأس وكان ارتفاعهما شيئا واحدا فان الكوكب على منطقة البروج
وليس له عرض وجزء ممره هو موضعه من فلك البروج وان اختلف الارتفاعان وكان ارتفاع الكوكب
اكثر من ارتفاع جزء الممر فعرض الكوكب في الجنوب وان كان اقل من ارتفاع جزء الممر فعرضه في الشمال وان كان
الكوكب شماليا عن سمت الرأس وجزء الممر جنوبيا فان عرض الكوكب في الشمال وان كان جزء الممر في الشمال
عن سمت الرأس والكوكب في الجنوب عن سمت الرأس فعرضه في الجنوب وهذا باب نافع يتفرع منه
اشياء وهو معرفة درجة طول الكوكب ودرجة ممره وعرضه ويمكنك ان تعرف به ما لم يلحق التحرير الا
الزهرة وعطارد فانهما لا يبعدان عن الشمس في الليالي ولا يمكن اخذ غاية ارتفاعهما **الباب الخامس والثلاثون**
في معرفة طلوع الكواكب الثابتة والمتحيرة قبل درجتها او بعدها قد قلنا فيما سبق ان الكواكب التي

عروضها

عروضها في الشمال عن فلك البروج تطلع قبل طلوع درجاتها والتي عروضها في الجنوب بخلافه ونقول
ههنا انه ربما تطلع الشمالية بعد درجتها والجنوبية قبلها ويحتاج في ذلك الى عمل غير ففي نفس الاسطرلاب
لانه غير الذي في هذا الكتاب غير انا نورد ذلك لحاجتنا اليه في معرفة ما قلنا وهو ان نعد من عند المركز
في اي صفيحة اردنا مثل اجزاء الميل الاعظم نحو العلاقة ونعلم حيث انتهينا علامة ونضع احد
راسي البركار على خط وسط السماء في الصفيحة والرأس الاخر على العلامة ونضع احد رجلي البركار
بعد الفتح على طرف الجدي في العنكبوت ونعلم على موضعه من الخط علامة وهي علامة قطب البروج
الشمالي ونحفظ بعد العلامة لحاجتنا اليه فاذا اردنا ان نعلم طلوع الكواكب الشمالية وضعنا مري
اي كوكب شئنا من الكواكب المرسومة في الاسطرلاب داخل المنطقة على افق المشرق فان وقعت العلامة
فوق الافق فان الكوكب يطلع قبل درجته وان وقعت تحت الافق فانه تطلع بعد درجته فان اردنا
في الكواكب الجنوبية فنعلم على العنكبوت علامة القطب الشمالي كما وصفناه ونضع مري الكوكب على
افق المشرق وننظر الى علامة القطب فان كانت فوق الافق فان الكوكب تحت الارض وتطلع بعد درجته
وان كان تحت الارض وتطلع فان الكوكب فوق الارض وقد طلع قبل درجته وان اردت ان تعلم ذلك
في الكواكب الغير المرسومة في الاسطرلاب فاحفظ علامة القطب على العنكبوت وضع المري للكوكب الشمالية
على افق المشرق في صفيحة الموضع الذي اردت ذلك فيه فان وقعت علامة القطب فوق الافق فان
الكوكب تحت الارض وتطلع بعد درجته فاما الكواكب الجنوبية فبعكس ذلك فاما معرفة الكواكب التي
تغرب قبل درجتها او تطلع فيحتاج فيها الى عمل آخر ليس في نفس الاسطرلاب ايضا وهو ان نعد من المركز الى
العلاقة في الصفيحة التي نريد من اجزاء المقنطرات على خط الانتصاب مثل اجزاء الميل الاعظم ونعلم حيث
انتهينا علامة ونضع احد رأسي البركار على المركز ونديره ببعد العلامة دائرة مدار القطب الشمالي فقطع

ومن بيانه انه لو كان ... يطلع ...

قد طلع وهو فوق الافق وان كانت العلامة
تحت الارض فان الكوكب ...

قوس الافق في جهة المشرق والمغرب ونضع وجه المسطرة على المركز وعلى التقاطع الذي في ناحية المغرب و
ننظر على اي جزء وقع من اجزاء المجرة فما كان فهو نصف نهار القطب الشمالي في ذلك العرض ونصف قوس
ليل القطب الجنوبي فان اردنا ان نعلم اي الكواكب المرسومة ايضا يغيب بعد درجته وايها يغيب
قبل درجته فانا نضع مرى الكوكب على افق المغرب فان وقع مرى الاجزاء في النصف الغربي من الفلك
على اقل من نصف قوس نهار القطب الشمالي فان جزء الكوكب تحت الافق والكوكب يغيب بعد درجته
وان وقع على اكثر من قوس نهار القطب الشمالي فان جزء الكوكب فوق الارض والكوكب يغيب قبل درجته
وان وقع مرى الاجزاء في النصف الاكثر من الفلك نقصنا نصف قوس نهار القطب الشمالي من ستين فان
وقع مرى الاجزاء على اكثر من هذا الباقي فان جزء الكوكب تحت الافق والكوكب يغيب بعد درجته وان
وقع على اقل من هذا الباقي فان جزء الكوكب فوق الافق والكوكب يغيب قبل درجته هذا في الكواكب الشمالية
واما في الكواكب الجنوبية فانا نضع مرى الكوكب على افق المغرب وننظر الى العلامة التي عملناها في العنكبوت
على ما تقدم فان وقعت فوق الارض فالكوكب يغيب قبل غروب درجته وان كانت تحت الافق فان
جزء الكوكب قد غاب والكوكب يغيب بعد غروب درجته فاعرفه فان اردت ان تعلم اي الكواكب تطلع
مع درجته وتغيب معها سواء كان عرضه او جنوبيا فاعلم بالجملة ان كل بلد يكون عرضه اكثر من اجزاء
الميل الاعظم فانه لا يطلع فيه شيء من الكواكب التي هي في ذلك العرض مع درجته ولا يغيب شيء منها مع درجته
وان كان عرض البلد مثل جملة الميل سواء فان كل كوكب يكون في اول الحمل فانه يطلع مع درجته شمالا كان
عرضه ام جنوبيا قل العرض ام كثر وكل بلد يكون عرضه اقل من جزء الميل الاعظم فان القطب الشمالي يكون
له طلوع وغروب فيه فيتفق ان جزءا يطلع مع القطب الجنوبي في ذلك العرض فان كل كوكب يكون في هذين
الجزئين فانه يطلع مع درجته شمالا كان عرضه ام جنوبيا قل العرض ام كثر ومعرفة الجزء الذي يطلع مع

القطب

القطب الشمالي بان نمد في الصفيحة دائرة مدار القطب الشمالي كما وصفنا فيقطع قوس الافق في جهتي المشرق وا
المغرب ونخط على ما ذكرنا خطا من المركز الى التقاطع الذي في جهة المشرق الى حيث ينتهي من حرف الصفيحة
ونضع مرى الاجزاء على طرف هذا الخط فاي جزء من اجزاء فلك البروج وافى منطقة المشرق هو الجزء الذي يطلع
مع قطب فلك البروج الشمالي في ذلك العرض ويغيب القطب الجنوبي مع نظير ذلك الجزء وذلك يكون في جزئين
احدهما قبل اول الحمل وهي التي تغيب مع القطب الشمالي والاخرى بعد اول الحمل وهو الذي يغيب مع القطب
الجنوبي ويكون بعدها من اول الحمل متساويين فاعرفه واعلم بالحق بما بينته انك اذا رسمت في الصفيحة
دائرة مدار القطب الشمالي يقطع قوس الافق في جهة المشرق والمغرب واخرجت من المركز الى التقاطع الذي في ناحية
المشرق والى حيث ينتهي من حرف الصفيحة واخرجت ايضا من المركز الى التقاطع الذي في ناحية المغرب والى
حرف الصفيحة فانه يظهر لك طلوع الكواكب الشمالية والجنوبية قبل درجتها وبعدها الا انك اذا وضعت
مرى الاجزاء على طرف الخط الذي في ناحية المشرق فما وافى منطقة المشرق من اجزاء فلك البروج سميته الجزء الاول
ثم وضعت مرى الاجزاء على طرف الخط الذي في ناحية المغرب فما وافى منطقة المغرب من اجزاء فلك البروج سميته
الجزء الثاني فان كل كوكب يكون موضعه فيما بين الجزء الاول والثاني على توالي البروج وعرضه في الشمال فانه يطلع
قبل درجته والذي يكون فيما بين الجزء الثاني والجزء الاول على التوالي فانه يطلع بعد درجته والجنوبي بخلافه
وعلى هذا سائر ما يعرض عليك من هذا الباب في الجنوبية والشمالية **الباب السابع والثلثون** في معرفة
قوس نهار الكواكب الغير المرسومة في الاسطرلاب اذا رصدت ذلك فارصد الكوكب حتى يصير في غاية
ارتفاعه ثم تنظر الكوكب اشمالي هو من سمت الراس ام جنوبي فان كان عرض البلد اقل من اجزاء الميل وكان
الكوكب شماليا عن سمت الراس فانظر الى ارتفاع الكوكب فان كان اقل من ارتفاع راس السرطان فانه لا
يلحد على مدارات البروج فاعرف هذا الحق فان كان الكوكب مما يدور على مدار البروج فاطلب مثل ارتفاعه

في المقنطرات في صفحة عرض بلدك على خط وسط السماء وعلم هناك علامة ثم ادر العنكبوت دورة واحدة
حتى يقع جزء من اجزاء فلك البروج على تلك العلامة فانه موضع الكوكب بلا جنبه فضع ذلك الجزء على افق
المشرق وعلم على راس المرى ثم ادر العنكبوت مستويا حتى تضع الجزء على مقنطرات المغرب وانظر كم
زال المرى عن موضعه فما كان فهو قوس نهار فلك الكوكب فان كان الكوكب مما لا يد به على مدارات
البروج والدرج فارصده حتى يصير في غاية ارتفاعه ثم خذ فلك لو وقت له بطلع كوكب ثابت من
في الاسطرلاب وضع راسه على مثل ارتفاعه في جهته فاى جزء وقع في خط وسط السماء من اجزاء فلك البروج
فان الكوكب في ذلك الموضع فان كان ذلك الجزء من البروج الشمالية فقد مثل ارتفاعه الذى
عرفت بالرصد على خط وسط السماء وعلم هناك علامة ثم اتخذ مسطرة من كاغد او خشب فركبها على
ذلك الجزء ويكون راسه على العلامة التي علمت ثم ضع راس المسطرة على افق المشرق وعلم على راس
المرى ثم ادر العنكبوت مستويا حتى تضعه على افق المغرب فما زال المرى عن موضعه فهو قوس نهار ذلك
الكوكب وان كان الجزء من البروج الجنوبية فضع مسطرة على خط الاستواء وعلم على ارتفاعه ثم انظر كم بين
العلامة وجزء وسط السماء فانه عرض الكوكب ثم عد من حد العلامة الى ما يلي المركز بمقدار عرض الكوكب
وعلم هناك ايضا علامة ثم ركب المسطرة كما اريتك وضع راسه على مقنطرة المغرب ثم
الارض الى مقنطرة المشرق فمقدار ما يزول المرى عن موضعه هو قوس نهار فلك الكوكب والباقي
من شس هو مقدار قوس ليله فاعرفه ان شاء الله تعالى **الباب السابع والثلثون** في معرفة رجوع
الكواكب واستقامتها اذا رصدت فلك فخذ ارتفاع اى كوكب شئت ارفع ما يكون حتى يصير في
خط وسط السماء واحفظ ارتفاعه ثم اعرف موضعه من فلك البروج على ما سبق ثم ارصد الكوكب
بعد خمسة ايام حتى يصير في غاية ارتفاعه واعرف موضعه ثانيا فان كان موضعه الثاني اكثر من

موضعه

من موضعه الاول فان الكوكب مستقيم السير وان كان موضعه الثاني مثل ما كان في الاول فهو راجع وان كان هو
منعان في جزء واحد فان الكوكب مقيم للاستقامة او للرجوع فارصده بعد هذا ايام اخر فاعرف موضعه
فان نقص الجزء من فلك البروج كان مقيما للرجوع وان زادت كان مقيما للاستقامة
اعلم بالجملة ان الكوكب اذا كان من اول الجدي الى اخر الجوزاء ورصدته ليالي متوالية حتى يصير في غاية
في غاية ارتفاعه فوجدت ارتفاعه يزيد على الايام فان الكوكب يكون مستقيم السير وان وجدته
ناقصا فانه يكون راجعا وان وجدته على حالة واحدة لا يزيد ولا ينقص فانه مقيم للرجوع او للاستقامة
وان كان فيما بين اول السرطان الى اخر القوس ووجدت ارتفاعه ناقصا على الايام فانه مستقيم السير
وان وجدته زايدا فانه يكون راجعا وان وجدته على حالة واحدة فانه يكون مقيما للرجوع او
للاستقامة فارصده بعد ايام حتى يزيد الارتفاع او ينقص فتعرف منه رجوعه واستقامته على ما
يوجبه القولين واعلم يا اخي ايدك الله ان امثال هذه الابواب في بطاليل ولا يروج المتعلم معه على حاصل
ولهذا السبب تركنا اجلاد الكثير منها وذكرنا ما يحتاج اليه اذ يكفي من القلادة ما احاط بالعنق **الباب
الثامن والثلثون** في معرفة الكواكب التي تطلع اولا على خط الاستواء ثم على كل اقليم وعكسه اعلم بالجملة
ان كل كوكب يكون خارج منطقة راس الحمل في الجهات الشمالية فانه يطلع على الذين هم تحت الاستواء
قبل طلوعه على الاقاليم الجنوبية في الشمال اذا كان البلدان تحت دائرة واحدة من دوائر نصف النهار
ويغيب عليهم قبل مغيبه على الاقاليم فاذا كان داخل منطقة الحمل فانه يطلع اولا على الاقاليم الشمالية
ثم على الذين هم تحت الاستواء ويغيب في الاقاليم قبل مغيبه في خط الاستواء فاذا اختلفا في الطول فانه
يختلف فضع اى كوكب شئت على مقنطرة المشرق وعلم على راس المرى ثم انظر كم بين الموضعين من
الطول فان كان بلدك شرقيا من ذلك الموضع وكان الكوكب خارج منطقة داخل منطقة الحمل فانه يطلع

اولا على الاقليم الشمالي وان كان خارج مدار الحمل فادر العنكبوت معكوسا حتى يزول المري عن موضعه
بقدر فضل ما بين الطولين ثم انظر فان كان راس الكوكب فيما بين خط المشرق وخط نصف النهار فانه
يطلع اولا على الذين هم تحت خط معدل النهار وان كان فيما بين خط المشرق ووتد الارض فانه يطلع
اولا على البلد الشمالي وان كان البلد اقرب من المغرب وكان الكوكب فيما بعد من داخل مدار الحمل فضع
راس الكوكب على افق المشرق وعلم على المري ثم ادر العنكبوت على التوالي حتى يزول المري عن موضعه بقدر
فضل ما بين الطولين ثم انظر فان كان راس الكوكب فيما بين خط المشرق وخط نصف النهار فانه يطلع
اولا على الذين هم تحت خط معدل النهار وان كان فيما بين خط المشرق ووتد الارض فانه يطلع اولا على
البلد الشمالي وان كان بلدك اقرب الى المغرب وكان الكوكب فيما بعد من داخل مدار الحمل فضع راس
الكوكب على افق المشرق وعلم على المري ثم ادر العنكبوت على التوالي حتى يزول المري عن موضعه بقدر
فضل ما بين الطولين ثم انظر فان كان راس الكوكب تحت خط المشرق فانه يطلع اولا على البلد الذي تحت خط
الاستواء وان كان فوق خط المشرق فانه يطلع على البلد الشمالي وكذلك تفعل بما جزاء البروج فان العمل واحد
فان اردت ان تعلم معرفة غروبه على البلدين فانظر فان كان البلدان تحت دائرة واحدة من دوائر
انصاف النهار فادر العنكبوت حتى يغيب ذلك الكوكب فان وقع اولا على مقنطرة المغرب ثم على خط
المغرب فانه يغيب لعله اولا ببلدك وان وقع على الخط ثم على المقنطرة فانه يغيب اولا بالبلد الذي تحت معدل
النهار وان كان بلدك شرقيا فضع الكوكب على مقنطرة المغرب وعلم على راس المري ثم ادر العنكبوت على
التوالي حتى يزول المري عن موضعه بقدر فضل ما بين الطولين فان وقع راس الكوكب فوق خط المغرب
فانه يغيب اولا من بلدك وان كان بلدك غربيا فادر العنكبوت على خلاف التوالي واعمل ما اريتك فان
العمل واحد وعلم [illegible] [illegible] الله [illegible] في هذا الباب كثير منفعة ولكنا اوردناه ليعلم منه طلوع الكوكب

وعرضها

وعرضها ان البلدين متفاوتي الطول مختلفي العرض او متفاوتي العرض مختلفي الطول او متفقين معا في
الطول والعرض ان شاء الله تعالى تم **الباب التاسع والثلثون** في معرفة البعد بين الكوكبين اذا اردت ذلك فاثقب
خشبة معتدلة فامسك وركب الاسطرلاب على راس الخشبة تركيبا اذا نظرت الى سطح الاسطرلاب ترى الكوكبين
جميعا مع سطح الاسطرلاب ولكن خط العلاقة الى ناحية الكوكبين ثم ادر العضادة حتى ترى احد الكوكبين
وعلم على موضع راس العضادة من اجزاء الارتفاع ثم ادره حتى ترى الكوكب الاخر وعلم على موقع راس العضادة
من اجزاء الارتفاع ثم عد الاجزاء التي بين العلامتين فما كان بينهما من الاجزاء فهو بعد ما بين ذينك الكوكبين ويجب ان يكون
بالاسطرلاب المقسوم نصفه الاعلى ثمانية وثمانين هذا ما يقول ابو الحسين الصوفي في هذا الباب وهذا نص كلامه
فاما اذا اردت ذلك فقابل بربع الارتفاع ما بين الكوكبين وانظر على سطح الاسطرلاب حتى يمر بصرك في سطحه
ويلصق بكلا الكوكبين من حرفه وسطه على تلك الوضع لئلا يتحرك ولا يزول ثم ادر العضادة حتى
تبصر بها احد الكوكبين وعلم على موقع مري العضادة ايضا ثم انظر كم بين الموضعين فانه البعد من الكوكبين
واجتهد في وضع الاسطرلاب حتى لا يقع هذا العمل في غير ربع الارتفاع لتنقص عن اقسامه على هذا العمل
فان عسر وقع او تعذر في موضع مقسوم فخذ ذلك المقدار بالبركار وضع احد رجلي البركار على محيط
ربع الارتفاع والرجل الاخر حيث يقع حتى يتصل لك مقداره منه فاعرف وهذه عبارته فان اردت ان
تعلم بعد كوكب من الكواكب الثوابت الغير المرسومة في الاسطرلابات وكذلك الشمس والقمر والمتحيرة اذا لم تكن
مواضعها معلومة عن اعظم الدوائر الابدية الظهور فخذ ارتفاعه ارفع ما يكون في بلدك فان كان
الكوكب شماليا عن سمت الراس وكان ارتفاعه اكثر من عرض البلد مضعفه فانقص منه فما بقي فهو بعد
ذلك الكوكب عن اعظم الدوائر الابدية الظهور في ذلك البلد وان كان الكوكب جنوبيا عن سمت الراس فانقص
ارتفاعه من [illegible] ثم انقصه من عرض البلد مضعفة فما بقي فهو بعد ذلك الكوكب عن اعظم الدوائر الابدية الظهور

واما الحجر فانك تحتاج الى تقديم اليه قامه مع ما انك ان لم تفعل الى بقامه فلينبغى فى ذلك كثير حرص ولمعرفة
ابعاد الكواكب من الدوائر كالابيه الخمس وكالابيه الخفا وجوه كثيرة ذكرها الصوفى فى كتابه وايرادها هنا
مما لا فايدة فيه **واعلم بانه** ايدك الله ان اعمال الكواكب كثيرة من جهة الشروق والغروب والخمس والخفا
ودرجة الطول والعرض ووسط السماء ومطابقة احدها بالاخر فى هذه الاحوال من جهة عرض البلدان وذكر
الصوفى جملة منها فى كتابه الكبير بشرح طويل ولسنا نحتاج الى شى منها فى هذا الكتاب اذ على غرضنا تاليف
كتاب بعمل الاسطرلاب ومعرفة ما فيه من الاعمال الصحيحة فاعلم ذلك والله الموفق **الباب الاربعون**
فى معرفة مطرح شعاعات الكواكب اما على مذهب بطلميوس فى الصفيحة المعمولة لهذا الشان فالوجه ان
نعلم المقدمات العامة لعمل مطرح الشعاع وهو ان بطلميوس ان المناظر اعنى مطرح الشعاع اربعة ضروب
اولها التسديس وحصته ستون جزءا والثانى التربيع وحصته تسعون جزءا والثالث التثليث وحصته
مائة وعشرون جزءا والرابع المقابلة وحصتها مائة وثمانون جزءا الا ان المقابلة لا يستعمل بمخرجها فانما نقطع ابدا نظيرة درجة الكوكب
ثم ما سواها من المناظر الثلاثة يتنوع نوعين فالواقعة من ... درجة الكوكب على توالى البروج تسمى
الشعاعات اليسرى والواقعة على عكس توالى البروج تسمى الشعاعات اليمنى واذا تقرر هذا وجب ان
نعمل مطرح شعاع كوكب معين فى وقت معلوم فركب العنكبوت على صفيحة مطرح الشعاع وضع جزء
الطالع على افق المشرق فيه وعلم على موقع المرى من اجزاء الحجرة فى علامة الاصل ثم تنظر الى درجة الكوكب على اى
دائرة وقعت من الدوائر المخطوطة فى الصفيحة وعلم عليها فى الصفيحة وسمها الدائرة المعدلة سواء كانت
من جملة الدوائر او الافق نفسه او خط نصف النهار ثم عد له من علامة الاصل مستويا بحصة التربيع
وعلم عليها ثم تضع المرى على كل واحد من هذه العلامات وانظر ما وافى الدائرة المعدلة من فلك البروج
الاسد من فلك البروج بلحيها فانها احد تلك الشعاعات اليسرى وارتبها اعنى فاعمل هذا الاصل

بعينه

بعينه لا نقص منه شيئا سوى عمل حصص المناظر من علامة الاصل معكوسة مستوية الذى يلى الحكى
موقع الشعاعات اليمنى عندها وضعها المرى على علاماتها فاعرف ذلك انشاء الله **معرفة ذلك** اذا لم يكن
فى الاسطرلاب صفيحة معمولة لهذا الشان العمل فى ذلك ان تنصف القوس الذى من وسط السماء الى الطالع
الرابع ساعات والنصف الذى من الرابع الى السابع الى العاشر جميعا وان تحصل بعد الكوكب ان كان فوق الارض
من وسط السماء وان كان تحت الارض من خط وتد الارض ومعرفة ذلك ان تضع درجة الطالع على الافق الشرقى
وتعلم على موقع المرى من اجزاء الحجرة ثم تدير العنكبوت مستويا او معكوسا حتى تضع درجة الكوكب على خط وتد
السماء ان كان فوق الارض او على وتد الارض ان كان تحت الارض فما تحرك المرى من العلامة فهو بعد الكوكب ثم ضع
درجة الكوكب على خط وسط السماء واحسب بدائرة معدل النهار كما قلنا فى صفيحة مطرح الشعاع وتخرج بها
شعاعات الكوكب كما قدمنا وسمها الشعاعات الاولى ثم تنظر فان كان الكوكب فى النصف الصاعد فضع درجته على
افق المشرق وان كان فى النصف الهابط فضعها على افق المغرب واحسب بالاجزاء ... الدرجة عليه دائرة
معدل النهار وتخرج بها شعاعات الكوكب وسمها الشعاعات الثانية ثم خذ الفضل بين الشعاعين وتقديمه
بعد الكوكب ... على نصف قوس نهار درجته ان كان فوق الارض وعلى نصف قوس ليل درجته ان
كان تحت الارض فما خرج فهو التعديل ثم انظر الى الشعاع الاول كيف موقع الشعاع الثانى منه فان كان الى توالى
البروج فزد هذا التعديل على الشعاع الاول وان كان موقع الشعاع الثانى منه الى خلاف توالى البروج فانقص هذا
التعديل من الشعاع الاول فما حصل بعد الزيادة او النقصان فهو مطرح شعاع ذلك الكوكب فى ذلك الناظر وكذلك
فاعمل بجميع الشعاعات هذا العمل تخرج لك كلها فان اتفق الشعاع الاول والثانى فى درجة واحدة فهو موقع
ذلك الشعاع بعينه فان اتفق الكوكب فى افق المشرق والمغرب خرجت الشعاعات المذكورة فهى شعاعات
الكوكب المطلوبة بعينها ولا تحتاج حينئذ الى ما قدمنا من الاعمال وكذلك ان وقع الكوكب على خط وتد

السماء ووتد الارض ودرجة الشعاعات الاولى فاعرفه وسنشرح هذا العمل فيما بعد ليكون العمل على النظم
انشاء الله تعالى معرفة تسيير الهيلاج الى القواطع وغيرها اذا كان معك صفيحة معمولة لمطرح الشعاع فركب
العنكبوت عليه وضع جزء الطالع على افق المشرق وعلم على موقع المرى من المجرة وعلى الدائرة المعدلة وهو
ما يتفق وقوع الهيلاج عليهما من دائرة هذه الصفيحة ثم ادر العنكبوت مستويا حتى تضع الدرجة التي تريد
ان تسير الهيلاج اليها او راس الكوكب القاطع على الدائرة المعدلة وانظر كم جاز المرى عن علامته فهو درج
التسيير الذي يحصل لكل واحد منها في صناعة احكام المواليد من الاحكام لسني المولود وان وقع جزء على هذه الصفى
فيجب ان تحفظ نظيره على خط الطول ايضا وان اردت مطالع البروج بهذه الصفى فضع اول البرج على افق الشرقي
وعلم على المرى ثم ضع جزءه عليه وانظر كم جاز المرى عن موضعه فهو مطالع ذلك البرج في ذلك العرض
معرفة ذلك اذا لم يكن صفيحة الشعاع معمولة فان لم يكن معك صفيحة معمولة فضع درجة الطالع على
المشرق في العرض الذي تريد ذلك فيه ثم تخرج تعديل الهيلاج من وسط السماء ان كان فوق الافق او من خط
وتد الارض ان كانت تحت الافق كما علمناه في مطرح الشعاع واحفظ ذلك ثم ضع درجة الهيلاج على خط وسط
السماء وعلم على المرى وادر العنكبوت مستويا حتى تضع درجة الكوكب القاطع او الدرجة التي تريد ان تسير
الهيلاج اليها على خط وسط السماء فما جاز المرى فاحفظه كالاول ثم ضع الهيلاج على افق المشرق ان كان حين
وضعت الطالع عليه في النصف الصاعد او على افق المغرب ان كان حينئذ في النصف الهابط وعلم على المرى
ثم ادر العنكبوت مستويا حتى تضع راس الكوكب او الدرجة المسير اليها على ما وضعت عليه الهيلاج
من احد افقي المشرق او المغرب فما جاز المرى فاحفظه الثاني وخذ الفضل بينهما واضربه في تعديل الهيلاج وقسم
المبلغ على نصف فضل الكوكب ان كان وقت وضع الطالع على افق المشرق فوق الارض وعلى قوس نصف الليل ان
كان حينئذ تحته فما خرج فهو التعديل فان كان الاول انقص من الثاني فزده التعديل على الاول وان كان الاول ازيد

على الثاني فانقص التعديل من الاول فما حصل بعد الزيادة او النقصان فهو درجة التسيير التي تريد الى بلوغ
الهيلاج او الى ما تريد معرفته من القواطع معرفة مطرح الشعاع بوجه اخر اذا لم يكن معك صفيحة
مطرح الشعاع واردت ان تعلم شعاعات الكواكب فالوجه فيه ان تسمى النصف الذي من العاشر الى الطالع
ومن الطالع الى الرابع النصف الشرقي فهو النصف الصاعد والذي من الرابع الى السابع ومن السابع الى العاشر
النصف الغربي وهو النصف الهابط ثم تجعل هذين النصفين ارباعا وسم الربع الذي من العاشر الى الطالع
الربع الشرقي الذي فوق الارض والربع الذي من الطالع الى الرابع الربع الشرقي الذي تحت الارض والذي بين
السابع والعاشر الربع الغربي الذي فوق الارض والذي بين السابع والرابع الربع الغربي الذي تحت الارض
ان تجعل ما بين الطالع الى الرابع الى السابع نسبة الفلك وما بين الطالع الى العاشر الى السابع ميمنة الفلك
وان تعلم ان الربعين المذكورين هو الذي من الطالع الى العاشر ومن الرابع الى السابع وان الربعين [illegible]
هما المقابلان لهذين الربعين وان تعلم ان الكوكب اذا كان فيما بين الطالع والرابع فهو خذ بعده
من الطالع واذا كان فيما بين الطالع والعاشر فخذ بعده من العاشر واذا كان فيما بين العاشر والسابع فخذ
بعده من السابع واذا كان فيما بين السابع والرابع فخذ بعده من الرابع وبالجملة فان الابعاد تؤخذ
من الوتد الصائر اليه الكوكب بحركة الفلك فاعرفه واذا عرفت هذه المقدمة واردت مطرح شعاع كوكب على انه
مطلوب فضع جزء الطالع على افق المشرق وعلم على المرى وانظر الكوكب في اي ربع هو من ارباع الفلك فان كان
بين الطالع والعاشر فضع درجته على خط وسط السماء وانظر كم جاز المرى عن موضعه فما كان فاقسمه على
اجزاء ساعات درجة الكوكب فما بلغ فهو بعد الكوكب من الوتد العاشر وان كان بين الطالع والرابع فضع
درجته ايضا على خط وسط السماء وانظر كم جاز المرى فما كان فانقص منه قوس نصف نهار الكوكب فما بلغ فهو بعد
الكوكب من الطالع وان كان الكوكب فيما بين السابع والرابع فضع درجته على خط وتد الارض وانظر كم جاز المرى

فما كان فانقص منه قوس نصف نهار الكوكب فما بلغ فهو بعد الكوكب من الطالع وان كان الكوكب فيما بين الطالع
والرابع فضع درجته على خط وتد الارض وانظر كم زال المرئ فما كان فاقسمه على اجزاء ساعات نهار الكوكب فما خرج
بعده من الرابع فان كان بين السابع والعاشر فضع درجته على خط وتد الارض ايضا وانظر كم بقي من زوال المرئ
فما كان فانقص منه قوس ليل الكوكب فما بقي فاقسمه على اجزاء ساعات نهار الكوكب يحصل بعد الكوكب من
الوتد السابع فاعرف جميع هذه الابعاد وخذ سدس كل واحد منها واحفظه لانك تحتاج اليه فيما بعد ثم ضع
درجة الكوكب على خط وسط السماء وعلم على المرئ ثم عد منه حصة كل واحد من الشعاعات وهو على
ما وضعت للتسديس س درجة وللتربيع ص درجة وللتثليث قك درجة وعلم على الجزء الذي ينتهي كل واحد
منه علامة ثم ادر العنكبوت مستويا حتى تضع مرئ الاجزاء على كل واحد منه واحدا بعد واحد
انظر اي جزء وافى خط وسط السماء في كل واحد منه فانه موضع الشعاعات الاولى فاحفظ بكل واحد منه
ثم ادر العنكبوت ضع درجة الكوكب على افق المشرق في صفيحة عرض بلدك وعلم على المرئ وعد منه الشعاعات كما
علمتك فافعل به مثل فعلك الاول فما وافى افق المشرق من اجزاء فلك البروج فهو موضع الساعات الثواني ثم
انظر فان كانت المحاصات كان الشعاعات متفقين فذلك موضع شعاع الكوكب ولا تحتاج حينئذ الى التعديل البتة فان خالف
موضعاها فتحتاج ان تؤول الى ما هو الصحيح منهما والحيلة فيه ان تاخذ الفضل بين الشعاع الاول والثاني
وتضربه في سدس بعد الكوكب الذي حفظته فما خرج هو التعديل فان كان الكوكب في الربع الشرقي فوق الارض
وكان شعاعه الاول اقل من شعاعه الثاني فزده التعديل على الشعاع الاول وان كان اكثر فانقص منه فما بلغ
او بقي فهو الشعاع الصحيح وهكذا اذا كان الكوكب في الربع الغربي الذي تحت الارض وان كان اكثر فزده عليه و
هكذا اذا كان الكوكب في الربع الغربي الذي فوق الارض فما حصل فهو موضع الشعاع الايسر فان اردت الشعاع
الايمن فان العمل واحد الا انك اذا عرفت الابعاد ثم وضعت العنكبوت على خط وسط السماء او الافق فعد

من ناحية

من اجزاء المجرة من عند المرئ حصة الشعاعات الى وادر العنكبوت الى خلاف التوالي من البروج
وباقي العمل كما ذكرنا حذو النعل بالنعل ويجب ان تعدل الشعاع الاول والثاني بدرجة نظير الكوكب اذا كان
في النصف الغربي من الفلك ليصح لك العمل ان شاء الله تعالى تسيير الهيلاج الى القواطع وغيرها يجب ان تعرف
بعد الكوكب من اوتاده على ما تقدم ثم تعرف الهيلاج او الجزء المسوق في اي ربع هو من ارباع الفلك فاذا كان
الكوكب في الربع الشرقي والربع المذكر فضع درجة الهيلاج على خط وسط السماء وعلم على راس المرئ علامة
ثم ادر العنكبوت مستويا حتى تضع الكوكب القاطع او الجزء الذي تريد ان تسير الهيلاج اليه على خط وسط
السماء وانظر كم زال المرئ عن موضعه فما كان فهو حصة الحوبراب ثم ضع درجة الهيلاج على افق المشرق
في صفيحة عرض بلدك وعلم على المرئ من اجزاء المجرة علامة وادر العنكبوت مستويا حتى تضع الكوكب
القاطع على افق المشرق وانظر كم تحرك المرئ عن موضعه فما كان فهو حصة الطالع فان كانت الحصتان
متساويتين فهو تعديل سير الهيلاج الى القاطع ولا تحتاج فيه الى العمل وان اختلفتا نقصت الاقل من الاكثر
وتعرف الباقي وتضربه في سدس البعد من الوتد واحفظه وان كان الكوكب في الربع الغربي المؤنث وهو
ان يكون بين وسط السماء والغارب فضع درجة الهيلاج على خط وسط السماء وتعرف منه حصة الحوبراب
كما قلنا ثم ضعه على افق المغرب وتعرف منه حصة المطالع وان كان في الربع الغربي المذكر وهو ان يكون فيما
بين الغارب ووتد الارض فضع درجة الهيلاج على خط وتد الارض وتعرف منه حصة الحوبراب ثم ضعه
على افق المغرب وتعرف منه حصة المطالع واذا كان الهيلاج في الربع المؤنث الشرقي وهو ان يكون فيما بين
الطالع ووتد الارض فضع درجة الهيلاج على خط وتد الارض وتعرف منه حصة الحوبراب ثم ضعه على افق
المشرق وتعرف منه حصة المطالع فان اتفقت الحصتان على ما قلنا في جميع ذلك فهو موضع التسيير الصحيح وان
اختلفتا اخذت الفضل بينهما وضربته في سدس البعد من الوتد على ما قدمنا فما خرج فذلك التعديل ثم انظر فان

كان ارتفاع الجبل في الربعين المذكورين فقدار حصة الجوزاب بان ننظر اليها فانكانت اقل من حصة المطالع زدت عليها التعديل وانكان اكثر نقصت منها التعديل فما بلغ او بقي فهو موضع الشبيه الصحيح وانكان ارتفاع الجبل في الربعين المؤنثين فانك تعد حصة المطالع بان تزيد عليها التعديل انكان اقل من حصة الجوزاب وتنقص منها انكان اكثر فما بلغ وبقي فهو الشبيه الصحيح فاعرفه فانكان ارتفاع الجبل في حقيقة وسط السماء او وتد الارض فاعرف حصة الجوزاب وحدها فانه الشبيه الصحيح وانكان في حقيقة درجة الطالع والسابع فاعرف حصة المطالع فانه الشبيه الصحيح لا تحتاج في ذلك الى تعديل البتة ولمعرفة مطرح الشعاع والتسييرات وجوه كثيرة بموجبات المقدمات فيه تركنا ايرادها وذكرنا المستعمل منها والسلام الباب الثالث والاربعون في مساحة الاشياء المرتفعة والمعترضة والمستوية اذا اردت طول قائم تمكن الوصول الى مسقط حجره فضع مري العضادة على مه جزءا من اجزاء الارتفاع وضع العضادة على احدى الهدفين كما تفعل بالكواكب الثابتة وتقدم او تتأخر حتى ترى طرف ذلك الشيء من ثقبتي العضادة وانظر كم بين موضع قدميك وبين اصل ذلك الشيء من شبر او ذراع فما كان تزيد عليه ما بين بصرك الى الارض من شبر او ذراع فما كان فهو طول ذلك الشيء من عمود او منارة او جبل او جدار او غير ذلك واعلم يا اخي ايدك الله ان ارتفاع الشمس اذا صار مه جزءا فان اظلال الاشخاص كلها تطول ارتفاعها لا اقل ولا اكثر فارصد الشمس حتى يصير ارتفاعه مه جزءا او اذا صار كذلك فامسح ما بين طرف ظله واصل عموده فما كان فهو مساحة طوله فاذا لم يكن الشمس بحيث يبلغ ارتفاعها في ذلك اليوم مه جزءا او تعجلت معرفته فانصب شخصا مستويا باجزاء معلومة واعرف ظله ثم امسح من لدن طرف ظل الشيء المطلوب معرفته الى اصل عموده فما كان فاضربه في عدد اقسام الشخص المنصوب واقسم المبلغ على ظل الشخص فما خرج فهو طول عمود ذلك الشيء بالاجزاء التي مسحت بها ظله فان اردت ذلك مع غيبتها الشمس لغيم او غيرها فضع مري العضادة على مه جزءا ثم تتقدم او تتأخر وانت تنظر من ثقبتي العضادة

او الابنية

او الابنية العالية الى ان حتى ترى راس ذلك الشيء من ثقبتي العضادة عن موضعهما على مه فاذا بلغت موضعها امكن فيه ذلك فامسح من قدميك الى اصل عموده وزد على المبلغ مقدار قامتك فهو طول عمود الشخص فانكان الموضع بحيث لا يمكن فيه من التقدم والتأخر مقدار ما تحتاج اليه فالصق بالارض في ذلك الموضع وحاذ ارتفاع راس ذلك الشيء ثم امسح ما بين اصل عمود ذلك الشيء وبينك فاضربه في جيب باقي ارتفاعه من تسعين واقسم المبلغ على جيب ارتفاعه فما خرج فهو طول عموده فاعرفه الذي مسحت به ما بينك وبين مسقط حجره فاعرفه ان شاء الله معرفة ذلك اذا لم يمكن الوصول الى مسقط حجره الصق بالارض ما امكنك في موضع معلوم من ارض مستوية وقس ارتفاع راس ذلك الشيء ثم انظر الى مري العضادة الى اي عدد وقع من اجزاء الظل فاحفظه حتى يزداد ذلك الظل اصبعا واحدا انكان اصابعا او قدما واحدا انكان اقداما ثم ابعد عن موضعك على خط مستقيم مسامتا للعمود الى ان يبلغ موضعا اذا التصقت به بالارض امكن ان تنظر بالراس بثقبتي العضادة فاذا بلغته فامسح ما بينه وبين الموضع الاول واحفظه فاذا اردت ان تعلم عمود ذلك الشيء فاضرب المحفوظ في اثني عشر ان كنت حركت العضادة اصبعا او في ستة ونصف ان كنت حركتها قدما فما اجتمع فهو مقدار العمود بالمقدار الذي به مسحت ما بين الموضعين فان اردت ما بينك وبين اصل عموده فاضرب المحفوظ في عدد اصابع الظل والاقدام التي في الموضع الاول فما اجتمع فهو ما بين الاول واصل عموده وان اردت ان تعلم ما بينك وبين اصل ذلك الشيء على مر السهم في الهواء فاضرب عموده في ظله واضرب ما بينك وبين اصله في مثله واجمعهما وخذ جذر الجملة فما كان فهو المطلوب ان شاء الله معرفة طول التل والجبل بوجه آخر وهو ان تضع العضادة على مه جزءا وتقف على الشيء المرتفع وتتقدم وتتأخر حتى ترى طرف الشيء المرتفع من الثقبتين وعلم على موضع قدميك مقدار قامتك وعلم عليه علامة ثانية ثم تمد خيطا من

مع كل ارض وتتاخر من موضع قدميك

اعلى فى ذلك الشى الى العلامة الثانية وننظر الى الخيط كم هو من شبر او ذراع فنأخذ حاصله بنصفه فما كان فهو
طول ذلك الشى فاعرفه ان شاء الله تعالى معرفة حائطين ايهما اطول وهو ان تقف عند احدهما فى اى موضع
شئت من البعد عنه او القرب منه بعد ان يكون الخط الذى يخرج من بصرك ... الى مسقط حجره
ينتهى الى الحائط الاخر ويتبين فاعتبر به واعرف ارتفاع راسه كما تعرف ارتفاع الكوكب بالليل وانظر
كم بين قدمك ومسقط حجر الحائط من شبر او ذراع فاحفظه ثم صر الى عند الحائط الآخر وضع مرى
العضادة على مثل ارتفاع الحائط الاول وتقدم او تتأخر حتى ترى راس الحائط الثانى من ثقبتى العضادة
وانظر كم بين موضع قدمك وبين مسقط حجره فان كان مثل الاول فطولهما واحد وان اختلفا فالذى
بعد ما بين قدمك وبين مسقط حجره اطول فهو اطول فاعرفه معرفة عرض الاودية التى يكون
ثمد بين شفائرها وسطوحها اجبال او كان معرفة ما بينك وبين شى موضوع على بسيط الارض
لم يمكنك الوصول اليه اذا اردت ذلك فقم فى موضع مرتفع من بسيط الارض وعلق الاسطرلاب وحرك
العضادة حتى ترى شفير الوادى الآخر او الشى الموضوع على الارض بالثقبتين معا او بالاصبعة ثم ترك
العضادة واستدر بنفسك حتى تواجه ارضا مستوية وانظر بثقبتى العضادة او بالاصبعة
فما وقع عليه بصرك من بسيط الارض فعلم ثم مسح ما بينك وبينه فما وجدت فهو المسافة ما بينك
وبين شفير الوادى الآخر وذلك الشى الموضوع الذى طلبت معرفته معرفة ما بينك وبينه فى معرفة ما
بين بلدين اذا كان جميعا تحت دائرة واحدة من دوائر نصف النهار اذا اردنا ذلك عرفنا عرض
كل واحد من البلدين ونقصنا الاقل من الاكثر فما بقى اخذنا لكل درجة خمسة وخمسين ميلا فما اجتمع فهو
الذى بين البلدين من الاميال على ان المسافة بينهما على خط مستقيم فاعرفه فى معرفة ذلك اذا كان
البلدان مختلفين فى الطول ومتفقين فى عرض الارض وعرضاهما اقل من جملة الميل اذا اردنا ذلك نصبنا العنكبوت

فى صفحة

فى صفحة ذلك العرض وادرنا الربع الاول من اجزاء فلك البروج على خط وسط السماء فاى جزء ما بين نقطة
حمـ فان ذلك الجزء بسمت رؤس البلدين فنعلم على موقع المرى من اجزاء المجرة وندير العنكبوت الى اى جزء
وقع من اجزاء الارتفاع فننقصه من صـ ونضرب الباقى فى نو فما خرج فهو المسافة بين البلدين من الاميال
فاعرفه ان شاء الله تعالى فى معرفة ذلك اذا كان الطولان والعرضان مختلفين ويكون جملة العرضين اقل
من اجزاء الميل الاعظم اذا اردنا ذلك نصبنا العنكبوت على عرض الاكثر وعلمنا من عند مدار اول الحمل
على خط وسط السماء مثل اجزاء العرض الاول وعلمنا حيث انتهينا علامة وادرنا الربع الاول من فلك البروج
على خط وسط السماء فاى جزء ما بين العلامة من اجزاء البروج واحتفظنا به ونعلم على راس المرى ثم ادرنا العنكبوت
يمنة ويسرة حتى ينزل المرى عن موضعه قدر ما بين الطولين وننظر الى ذلك الجزء على كم وقع من اجزاء الارتفاع
فننقصه من تسعين ونضرب الباقى فى نو فما بلغ عدده ما بين البلدين من الاميال فهو عدد ما بين
البلدين فى معرفة ذلك اذا كان البلدان مختلفى الطول والعرض وعرضهما اقل من جملة اجزاء الميل اذا اردنا
علمنا ذلك من عند مدار اول الحمل على خط وسط السماء فى صفحة عرض احد البلدين مثل اجزاء عرض البلد
الاخر وعلمنا حيث انتهينا علامة ونصبنا على اقرب موضع الى العلامة من العنكبوت شظية يكون راسها
على العلامة وعلمنا على موقع المرى من اجزاء المجرة علامة وادرنا العنكبوت الى جهة شمالها حتى ينزل المرى
قدر ما بين الطولين ونظرنا الى الشظية على اى جزء وقع من اجزاء الارتفاع فنقصناه من تسعين وضربنا الباقى
فى نو فما خرج فهو الذى بين البلدين من الاميال فاعرفه فاما معرفة البعد بين الشيئين على بسيط
الارض متباينين فيمتنع الوصول اليهما ولكن اذا كان احدهما مرتفعا والاخر منخفضا او لم يكونا على خط
سمت واحد فلم يذكره الصوفى فى كتابه الكبير وقد ذكره ابو ريحان الا انه شىء يصعب على من لم يرتض
بالحساب والهندسة ويحتاج فيها الى اشياء ليست لاكثر [illegible] ولذلك تركنا ايرادها وسنورد ذلك فى كتاب ...

الذي نعلمه في معرفة العلم الى العمل بالاسطرلاب **معرفة الآبار والمركبات** اذا اردنا ذلك نصبنا على طرف البئر
خشبة مستوية واخرجناها من تحت قدمنا خشبة على طرف البئر على قطرها ونطرح من الموضع الذي يقابل الخشبة
من الابتهار او نعلم على موضع مسقط الحجر ونضع العضادة على طرف الخشبة المضروبة ونتطلع من ثقبتي العضادة
الى علامة مسقط الحجارة ونخرج الخشبة المعترضة الى تحت قدمنا على قطر حافة البئر ونتزه حتى نرى طرف هذه
الخشبة مع علامة مسقط الحجارة من ثقبتي العضادة ونضرب طول الخشبة المضروبة في مقدار قطر حافة البئر
ونقسمه على ما اخرج من تحت قدمنا من الخشبة المعترضة فما خرج ننقص منه طول الخشبة المضروبة فيبقى عمق
البئر هذا ما قاله ابو الحسين الصوفي واتى بالمثال الهندسي فيه ونحن تركنا ايراد المثال فيه لان من لا يهتدي
الى ذلك لا ينفعه المثال نفعا شافيا **فاما ما قاله** الشيخ ابو الريحان فهو عمدة الصنعة اما اذا كان حفر البئر مستطيلا قائما
اعني ان سعة اعلاها مثل سعة اسفلها فنضع على راسها خشبة كالقطر لها ونوجهها ثم نقوم على شفير البئر حتى
طرف الخشبة ونعلق الاسطرلاب وندير العضادة حتى نرى بثقبتيها اقعر البئر المقابل لنا فنعلم على الموضع الذي
نرى عليه بصرنا من الخشبة ثم نضرب مقدار ما امسك في مقدار الخشبة [illegible] فما خرج قسم [illegible] على مقدار ما بين
من الخشبة التي [illegible] الى العلامة الثانية التي علمت عليها فما خرج فانقص منه مقدار قامتك وما بقي فهو عمق
البئر واذا كان الحفر مخروطا فاما ان يكون اعلاها اوسع من اسفلها او اضيق فان كان اعلاها اضيق فينبغي ان [illegible]
سبيلا [illegible] العين وتوسله من عند طرف الخشبة الابعد من [illegible] الى [illegible]
به الى المركز ثم نعلم من عند طرفها الاقرب ونشبر العضادة حتى نرى بثقبتيها [illegible] المرسل الواقع [illegible] على
ونعلم على ما بصر من الخشبة ونعمل العمل الاول فان كان الحفر مخروطا وكان اعلاها اوسع من اسفلها فليكن [illegible]
ذلك التي من عند نصف الخشبة ثم سائر الاعمال على حسب ما تقدم [illegible] **الباب الثالث والاربعون**
في امتحان الاسطرلاب اعلم اخي ايدك الله ان لكل واحد من الخطوط والدوائر موضعا بالاسطرلاب امتحانا يعرف

منه صحته

منه صحته من فساده ونحن نورد في هذا الباب ما يحتاج اليه اذ ليس من شرطنا استيفاء جميع الاعمال التي تتعلق با
الاسطرلاب لانه خارج عن غرضنا فلنذكر في هذا الباب من امتحان الاسطرلاب ما لا بد منه ليكون دليلا على البواقي
فاول ما يحتاج اليه هو امتحان الاسطرلاب والام والصفائح فاذا اردنا ذلك علقنا الام من غير الصفائح والعنكبوت
بالحلقة فان وقع طرف العروة على خط العلاقة من غير ميل الى جانب فالام صحيح وان مال الى احدى الجهتين تحقق
في تلك الجهة فان كان الام صحيحا [illegible] ركبنا عليه صفيحة واحدة وعلقنا الام فان وقع طرف العروة على خط
العلاقة فالصفيحة ايضا صحيحة ونفعل ذلك بكل صفيحة حتى اذا زالت العروة عن موضعها علمنا ان الثقل في تلك
الجهة فاذا عرفنا ذلك ركبنا الصفائح والعنكبوت كلها على الام ونظرنا الى العروة فان وقف على خط العلاقة فا العنكبوت
ايضا صحيح وان لم يقف علمنا ان الثقل في العنكبوت في تلك الجهة واعلم ان اصلاح الصفائح يكون بالبرد واصلاح العنكبوت
يكون بالمدى [illegible] في الجهة الاخرى منه فاذا عرفت ذلك فينبغي ان تعرف جودة الحجرة والصفائح
والعنكبوت والقطب لها الحجرة فينبغي ان تكون مستوية [illegible] فيها ولا [illegible] السطوح مخروطة مستوية
السدد محكمة لا تزال على حرفها من تقدم ولا من خلف [illegible] ولا ينقص حكمها بالا تزال واما الصفائح فيجب ان تكون
معتدلة في الثخن والرقة وكذلك العنكبوت فانها اذا كانت غير معتدلة ويكون جانب منها اثخن [illegible] فان
[illegible] خاصة فان الاسطرلاب يميل الى الجانب الذي فيه فضل [illegible] الثخن في العنكبوت والصفائح
وان تكون الصفائح والعنكبوت كلها على [illegible] واحد [illegible] وتكون العنكبوت مساويا لسطح الحجرة [illegible]
[illegible] لا تخفضا وتكون [illegible] العنكبوت مع [illegible] خط الحلقة كانه خط واحد لا فرق بينهما وان تكون
الثقب التي فيها القطب ملازما للقطب لا فرجة بينهما ولا يدور العنكبوت على القطب بسهولة وان يكون ا
الحرف الذي على خط [illegible] في كل صفيحة [illegible] الام حتى لا يقع [illegible] الحرف [illegible]
فاذا سلم الاسطرلاب من هذه الامراض فانه يدل على جودة الصنعة ويجب ان تكون الخطوط والدوائر التي

قد لا تكون دقيقة صحيحة فان الزيغ في الخطوط والدوائر القليلة يخفى والكثيرة منه اذا كانت دقيقة يظهر واذا لم يكن …
مما يمر بسرعة بكثرة الاستعمال وان يكون شظايا او الكواكب الثابتة دقيقة لا سيما لوجه الصفيحة … نفسه صحيحا
وكذلك … الاجزاء يكون ملازما الوجه حرف حلقة الحجرة دقيقة لان مدار اكثر الاعمال عليه فان كان مرتفعا او
منخفضا عن الحلقة لم يتبين منه الاعداد و يكون … العضادة … من الدوائر …
لاجزاء الارتفاع … عن وجه الصفيحة اعنى ظهر الاسطرلاب فان … الاسطرلاب …
نظهر من ذلك في امتحان الارتفاع وهو ان يقدم بالبركار … ثلاثين جزءا من اجزاء الربع وتضع احد طرفي
البركار على خط المشرق والراس الاخر على ثلاثين جزءا او تترك هذا الراس على ثلثين وتديره الى الستين
الى تسعين فان وافق فهو صحيح وان زاد او نقص فهو خطأ ثم تمتحن على هذه السبيل على خمسة الارتفاع
وعشرا بعدها حتى تنتهي الى جزء فان وافق فصحيح والا فخطأ فاعرفه في امتحان العضادة وهو ان تضع احد
راسيها على خط المشرق فان وقع راسه الاخر على خط المغرب فصحيح وكذلك تفعل بالراس الاخر ثم تضعها
على خط الانتصاب … في امتحان … وهو ان … عليه وتعرف كم هو ثم
تحرك الراس الاخر … به الارتفاع فان كان مثل الاول فصحيح والا فخطأ في امتحان القطب
وهو ان تدير العنكبوت دورة واحدة فان مر راس السرطان والجدي على مداريهما من غير ميل …
والقطب في وسط المدار وان زال … فالقطب زائل في امتحان المقنطرات وهو ان تضع اي جزء شئت من
اجزاء البروج على خط نصف النهار وتعلم على موقعه علامة ثم تضع … عليه وتعلم عليه علامة
ثانية فان كان بين مدار الحمل والعلامة الاولى مثل ما بينه وبين العلامة الثانية فصحيح والا فخطأ فاعرفه
ان شئت فضع اول السرطان على افق المشرق وعلم على موقع المرى من اجزاء الحجرة علامة ثم ادر العنكبوت مستويا
حتى تضع اول السرطان على … جزءا من اجزاء الارتفاع وانظر كم زال المرى عن موضعه فاحفظه ثم …

السرطان

السرطان في الافق المغرب مثل ما حفظته وانظر كم زال المرى عن … فان كان مثل الاول فصحيح والا فخطأ وكذلك افعل
باوائل البروج كلها في ناحية المشرق والمغرب في امتحان العنكبوت وهو ان تضع مرى … على خط
العلاقة فان وقع اول الجدي واول السرطان وكذلك اول الحمل واول الميزان على نفس مداريهما او على
التقاطع من خط المشرق ومن قوس الافق في جهة الطلوع والغروب فصحيح والا فخطأ في امتحان منطقة البروج
ضع اول البروج على افق المشرق فان وقع نظيره على افق المغرب فصحيح والا فخطأ وكذلك اجزاء البروج كلها
فافعل … على خط الانتصاب … فان وقع نظيره في … الارض فصحيح والا فخطأ فاعرفه في امتحان شظايا
الكواكب ارصد الكوكب حتى يصير في غاية ارتفاعه ثم ضع شظيته على خط الانتصاب في العرض الذي
… فان وقع على مثل الارتفاع الذي اخذته بالرصد فصحيح والا فخطأ في امتحان الساعات المعوجة ضع
اي جزء شئت على افق المغرب وعلم على موقع المرى من اجزاء الحجرة وادر العنكبوت مستويا حتى تضع ذلك الجزء
على خط ساعة واحدة وانظر كم زال المرى عن موضعه واحفظه ثم ضع ذلك الجزء على خط الساعة الثانية وانظر
المرى كم تحرك فان كان مثل الذي حفظته فصحيح والا فخطأ وكذلك فافعل بكل ساعة فان زاد في كل واحد
منها مثل الذي زال اولا فصحيح والا فيه خلل وان شئت فضع اول السرطان على … وانظر الى اي جزء
وقع على الساعة الاولى واي جزء وقع على الساعة الحادية عشر فان كان بعدهما عن اول السرطان متساويا
فصحيح والا فيه خلل وكذلك تفعل بالساعة الثانية والعاشرة والثالثة والتاسعة والرابعة والثامنة
والخامسة والسابعة وان شئت فافعل مثل ذلك باول الجدي فانه واحد فاعرفه في امتحان الظل
ضع مرى العضادة على مه جزءا من اجزاء الارتفاع فان وقع الطرف الاخر في … جزء من الاصابع او
في ستة ونصف من الاقدام فصحيح والا فخطأ في امتحان قوس طلوع الفجر ومغيب الشفق فضع مرى
الاجزاء على خط العلاقة وانظر اي جزء وقع على قوس مغيب الشفق فان كان بعده … من اول السرطان

متساويين فصحيح والا فخطا وان شئت فضع اول الحمل على نقطة مطلعه وانظر الى جزء وقع على قوس طلوع الفجر والى جزء وقع على مغيب الشفق فانكان بعد الجزء من مطلع الفجر على التوالى من اول الحمل مثل بعد الجزء من مغيب الشفق على غيره التوالى من الميزان والا فخطا وان شئت فضع مرى الاسطرلاب على خط العلاقة وانظر الى جزء وافى قوس مطلع الفجر فان تقاطع وقع فى مسطرة ثمانية عشر جزءا فى المغرب فصحيح والا فخطا وكذلك وافق نظير جزء الصحيح مغيب الشفق فى ناحية المشرق فى مسطرة لحد جزء فصحيح **فى امتحان السموت** وهو ان تضع مرى اى كوكب شئت من الكواكب التى هى داخل المنطقة على قوس سمت الاعتدال فى ناحية المشرق وهى القوس التى تخرج من نقطة **صه** الى مطلع الحمل وانظر الى اى جزء وقع من اجزاء الارتفاع فما كان فهو الارتفاع الذى لا سمت له فلك الكوكب فى ناحية المشرق ثم ضع مرى ذلك الكوكب فى ناحية المشرق على قوس الاعتدال المغرب وهى القوس التى تخرج من نقطة **صه** الى نقطة مغرب الحمل فان وقع على مثل الارتفاع الذى وجدته فى ناحية المشرق فصحيح فخطا وان شئت فضع اى جزء من اجزاء البروج الشمالية على قوس سمت الاعتدال فى ناحية المغرب فان وقع على مثل الارتفاع الذى فى ناحية المشرق فانظر الى نظيره حفظه ورده فذلك الجزء على قوس سمت الاعتدال فى ناحية المغرب فان وقع على مثل الارتفاع الذى فى ناحية المشرق فصحيح والا فخطا واعلم يا اخى ايدك الله ان لكل واحد من الامتحانات التى ذكرناها وجوها كثيرة فقصرنا منها على هذا القدر اذ فيها اورهناه مسند وحده والله اعلم **الباب الثالث والاربعون** فى العمل بالاسطرلاب المسرطن وغيره فى استخراج الطالع منه اولا اذا اردنا ذلك وكانت الشمس فى الربع الشمالى فانا نضع جزء الشمس على مثل الارتفاع من المقنطرات الشمالية وننظر الى افق المشرق الشمال فانكان مع موضع فيها الربع الذى فيه الشمس وما قطع فهو الطالع وانكان لا يقطعه فننظر حينئذ الى الافق الجنوبى فما قطع من الربع الجنوبى التالى الربع الذى فيه الشمس فهو الطالع وانكان الارتفاع غربيا فانا نضع جزء الشمس

على مثل

على مثل الارتفاع الربع التالى للربع الذى فيه الشمس بحيث قطع فهو الطالع وانكان لا يقاطعه فننظر الى الافق الشمالى بحيث قطع من الربع الشمالى فهو الطالع وعلى حسب ذلك انكانت الشمس فى الربع الجنوبى فانا نستعمل المقنطرات الجنوبية ونستعمل الافق الشمالى كما بينا فيما تقدم **فاما معرفة الساعات الزمانية** الماضية من النهار انكانت الشمس فى الربع الشمالى فانا نضع جزء الشمس على مثل الارتفاع فان شئنا نظرنا جزء الشمس ما وافق خطوط الساعات من الخطوط المرسومة فى ذلك الربع وان شئنا نظرنا نظير جزء الشمس ما وافق من الخطوط المرسومة فى الربع المقابل لذلك الربع فانه واحد **فى استخراج الدائر** انكان الشمس فى ربع شمالى فانا نضع جزء الشمس على افق الشمال ونعلم على راس المرى علامة ثم ندير جزء الشمس حتى نضعه على مثل الارتفاع فى المقنطرات الشمالية فى جهته وننظر كم زال المرى عن موضعه فهو الدائر من الفلك وانكان فى ربع جنوبى فنفعل مثل ذلك بافق الجنوبية فى المقنطرات الجنوبية فان اردنا الساعات المستوية قسمناه على خمسة عشر فاعرفه **فى استخراج الطالع** منه بالليل العمل فى هذا الباب كالعمل الاول المنسوب الى الطالع من الشمس فان شئت فانظر الكوكب فى اى ربع هو فانكان فى ربع شمالى والارتفاع شرقى فانا نضع مرى فلك الكوكب على مثل ارتفاعه من المقنطرات الشمالية من جهة المشرق وننظر الى افق المشرق الشمالى فانكان تقع الربع الشمالى موضع التقاطع هو الطالع والا فننظر الى الافق الجنوبى فما قطع من الربع الجنوبى الذى يتلو هذا الربع فهو الطالع وكذلك انكان ارتفاع الكوكب غربيا فنفعل وننظر من كل ربع بحسب جهته كما بينا قبل **فى معرفة الساعات الزمانية** الماضية من الليل فنضع مرى الكوكب بحسب الربع الذى هو فيه وبحسب ارتفاعه انكان فى ربع شمالى فعلى المقنطرات وانكان فى ربع جنوبى فعلى المقنطرات الجنوبية وفى اى جهة من المشرق والمغرب ثم ننظر جزء الشمس ما وافق من خطوط الساعات فما كان فهو الساعات الماضية من الليل فاعرفه **فى معرفة مواضع الكواكب** الثابتة فى الطول هذا شىء لم يذكره احد وهو ان ننظر

ان كان الكوكب في ربع شمالي فنضع راس المري على خط وسط السماء وهو المار بموضع العلامة ثم نعلم عند
راس المري الكوكب على وجه الصفيحة علامة بمداد او غيره ثم نقلع الصفيحة ونضعه على اللوح ونعد من قطب الصفيحة
من خطوط المقنطرات آلد ونعلم هناك علامة وهي قطب فلك البروج ثم ناخذ بركارا ونطلب به على خط
نصف النهار وهو خط الساعة السادسة مركزا اذا ركزناه مر بعلامة قطب فلك البروج وبمطلع الحمل ومغربه
فاذا وجدناه اخرجنا منه خطا موازيا لخط المشرق والمغرب بمداد او غيره ثم نطلب على هذا الخط مركزا اذا ركزنا
مر بعلامة قطب فلك البروج وعلامة الكوكب فاذا وجدناه ادرنا عليه قوسا من دائرة الصفيحة ثم علمنا
الصفيحة الى موضعها ووضعنا راس الكوكب على علامته ثم نظرنا فان كان يقطع البرج الذي فيه الكوكب
فموضع قطعه هو درجته في الطول وان انظر ما قطعت من الربع الشمالي المقابل له فهو درجة نظير الكوكب
وان كان الكوكب في ربع جنوبي فانا نعد من قطب الصفيحة الى اسفل آلد ونجعل رجل البركار على
خط وسط السماء ونعمل مثل ذلك العمل في معرفة مطالع البروج ان كان البرج الذي من بلدان نعرف
مطالعه في ذلك العرض في ربع شمالي فانا نضع اول ذلك البرج على افق المشرق الشمالي ونعلم على راس المري
ثم نضع جزءه على ذلك الافق وننظر كم زال المري فهو مطالع ذلك البرج وان كان الكوكب في ربع جنوبي
فنعمل في ذلك بالافق الجنوبي في غاية ارتفاع كل جزء من فلك البروج اذا اردنا ذلك وضعنا ذلك الجزء على
خط وسط السماء فان كان في ربع شمالي نظرنا ما وافقه من المقنطرات الشمالية فما كان فهو غاية ارتفاع
ذلك الجزء وان كان في ربع جنوبي نظرنا ما وافقه من المقنطرات الجنوبية فهو غاية ارتفاعه في معرفة قوس
النهار اذا اردنا ذلك وكان الجزء الذي نريد قوس نهاره في ربع شمالي وضعناه على افق المغرب و
نظرنا كم زال المري فهو قوس نهار ذلك الجزء وتمامه الى ستين وهو قوس ليله وان كان في ربع
جنوبي فنعمل مثل ذلك بالافق الجنوبي في معرفة تعديل النهار اذا اردنا ذلك وكان الجزء الذي نريد

تعديل

تعديل نهاره في ربع شمالي وضعناه على الافق الشمالي وعلمنا على المري علامة ووضعناه على المشرق فما
زال راس المري فهو تعديل النهار وان كان الشمس في ربع جنوبي فنعمل مثل ذلك بافق الجنوب في معرفة
السمت اذا كان معلوم الارتفاع اذا اردنا ذلك وكانت الشمس في ربع شمالي فانا نضع جزء الشمس على مثل الارتفاع
في المقنطرات الشمالية وننظر جزء الشمس على اي جزء وقع من خطوط السمت فنعد من مطلع راس
الحمل الى ما يلي وسط الصفيحة فالسمت شمالي وان كان من مطلعه الى ما يلي حرف الصفيحة فهو جنوبي فان كان
جزء الشمس في ربع جنوبي فنعمل مثل ذلك بالمقنطرات الجنوبية وبالسموت الجنوبية ثم نضيف ذلك الى جهة الارتفاع
فنقول شمالي شرقي او جنوبي شرقي او شمالي غربي او جنوبي غربي فاعرفه في معرفة سعة المشرق اذا اردنا ذلك

فاما اذا كانت قوس [illegible] فقد ذكرنا شرحه في الباب السابع عشر [illegible]
استخراج الجيوب والقسي [illegible] في الباب العشرين وهكذا [illegible] الابواب [illegible]
من الاعمال التي نحتاج اليها ههنا مثل ارتفاع الشمس نصف النهار فانه يعرف ههنا من الميل وتمام عرض
البلد [illegible] ههنا [illegible] معرفة تعديل
النهار اذا اردت ذلك فضع درجة الشمس على افق [illegible] البلد الذي تريد ذلك وعلم على المري من اجزاء الحجرة
ثم ادر العنكبوت حتى تضع جزء الشمس على الخط الذي عليه تقاطع ذلك الافق [illegible] المري عن موضعه فهو تعديل

ان كان الكوكب في ربع شمالي فنضع راس المري على خط وسط السماء وهو المار بموضع العلامة ثم نعلم عند
راس المري الكوكب على وجه الصفيحة علامة ببلد او غيره ثم نقلع الصفيحة ونضعه على اللوح ونعد من قطب الصفيحة
من خطوط المقنطرات آلك ونعلم هناك علامة وهي قطب فلك البروج ثم ناخذ بركارا ونطلب به على خط
نصف النهار وهو خط الساعة السادسة مركزا اذا ركزناه مر بعلامة قطب فلك البروج ومطلع الحمل ومغربه
فاذا وجدناه اخرجنا منه خطا يوازي خط المشرق والمغرب ببلد داو غيره ثم نطلب هذا الخط مركزا اذا ركزناه
مر بعلامة قطب فلك البروج وبعلامة الكوكب فاذا وجدناه اردناه قوسا من دائرة الصفيحة ثم [illegible]

[illegible]

فنعمل في ذلك بالافق الجنوبي في غاية ارتفاع كل جزء من فلك البروج اذا اردنا ذلك وضعنا ذلك الجزء على
خط وسط السماء فان كان في ربع شمالي نظرنا ما وافقه من المقنطرات الشمالية فما كان فهو غاية ارتفاع
ذلك الجزء وان كان في ربع جنوبي نظرنا ما وافقه من المقنطرات الجنوبية فهو غاية ارتفاعه في معرفة قوس
النهار اذا اردنا ذلك وكان الجزء الذي نريد قوس نهاره في ربع شمالي وضعناه على افق المغرب و
نظرنا كم زال المري فهو قوس نهار ذلك الجزء وتمامه الى الشمس وهو قوس ليله وان كان في ربع
جنوبي فنعمل مثل ذلك في الجنوب في معرفة تعديل النهار اذا اردنا ذلك وكان الجزء الذي نريد

تعديل

تعديل نهاره في ربع شمالي وضعناه على الافق الشمالي وعلمنا على المري علامة ووضعناه على المشرق فما
زال راس المري فهو تعديل النهار وان كان الشمس في ربع جنوبي فنعمل في ذلك بافق الجنوب في معرفة
السمت اذا كان معولا عليه اذا اردنا ذلك وكانت الشمس في ربع شمالي فانا نضع جزء الشمس على مثل الارتفاع
في المقنطرات الشمالية وننظر نظير جزء الشمس على اي جزء وقع من خطوط السمت فنعد من مطلع راس
الحمل الى ما يلي وسط الصفيحة فالسمت شمالي وان كان من مطلعه الى ما يلي حرف الصفيحة فهو جنوبي فان كان
جزء الشمس في ربع جنوبي فنعمل مثل ذلك بالمقنطرات الجنوبية وبالسمت الجنوبية ثم نضيف ذلك الى جهة الارتفاع
فنقول شمالي شرقي او جنوبي شرقي او شمالي غربي او جنوبي غربي فاعرفه معرفة سعة المشرق اذا اردنا ذلك
وضعنا جزء الشمس بحسب موضعه على الافق الذي يخصه فننظر على اي خط وقع من خطوط السموت وننظر كم
بعده من مطلع راس الحمل فهو سعة المشرق فهذا ما يجب ان نقوله في العمل بالاسطرلاب المسطح ووجوه العمل
كثيرة منها ما تركناها واوردنا منها ما يكون سهل المتعاطى به المعرفة بالفهم والله ولي التوفيق الباب الرابع
والاربعون في العمل بالصفيحة الافاقية اذا اردت ان تعرف الميل بهذه الصفيحة اذا كان سكنى بها فنضع
جزء الشمس على الخط المستقيم الذي عليه تقاطع الافاق وانظر كم وقع من اجزاء الميل فما كان فهو ميل ذلك الجزء
فاما اذا كانت قوس محفوظة في ظهر الاسطرلاب مع الجيب فقد ذكرنا شرحه في الباب السادس عشر وذكرنا
استخراج الجيوب والقسي مبسوطة ومعكوسة في الباب العشرين وهكذا بقية الابواب [illegible] كثيرة من
من الاعمال التي تحتاج اليها ههنا [illegible] ارتفاع الشمس نصف النهار فانه يعرف ههنا من الميل وتمام عرض
البلد وقد اوردناه فيما تقدم ومن كان عنده ادنى معرفة وفهم لا يصعب عليه من مواضعه معرفة تعديل
النهار اذا اردت ذلك فضع درجة الشمس على افق ذلك البلد الذي تريد ذلك وعلم على المري من اجزاء الحجرة
ثم ادر العنكبوت حتى يضع جزء الشمس على الخط الذي عليه تقاطع ذلك الافق فما زال المري عن موضعه فهو تعديل

نصف النهار واضعفه فانه تعديل النهار فان كانت الشمس في البروج الشمالية فزده على ص وان كانت في الجنوبية
فانقصه من ص وذلك بعد ان تجعل هذا التعديل ساعات مستوية كما قلنا فيما تقدم **معرفة قوس نصف النهار**
بالتعديل على ص او انقصه على ما تقدم وان شئت فضع درجة الشمس على افق تلك البلدة وعلم على راس
المري ثم ادره حتى تضعها على خط وسط السماء فما تحرك المري فهو نصف قوس نهار تلك الدرجة وان شئت فضع
جزء الشمس على الافق وعلم على المري ثم ادره حتى تضع نظيره على ذلك الافق فما تحرك المري فهو قوس النهار فخذ نصفه
فيكون نصف قوس النهار فاعرفه **معرفة الطالع** بعمل الاسطرلاب استخراج ذلك ان تعرف الدائر من الفلك بصفيحة
اخرى على ما تقدم فاذا عرفته فضع درجة الشمس في هذه الصفيحة على افق عرض بلدك وعلم على راس المري ثم ادر
العنكبوت مستويا حتى يزول المري عن موضعه بقدر الدائر الذي عرفته فاي جزء وافق الافق هو الطالع بتلك
فاعرفه فانه سهل فاما ان اردته بغير ذلك من الاعمال فتحتاج الى استخراج الجيوب وقسي الجيوب والمعكوسات والاظلال
وقسمة ولها وجوه تقتصر على بعضها لكونه دالا على باقيها اما ابو الريحان فانه يقول اذا اردت ذلك فخذ ارتفاع
الشمس في الوقت الذي تريد واجعله جيبا مستويا ثم عرف نصف قوس نهارها في يومك فاجعله ايضا جيبا معكوسا
واعرف ارتفاع نصف نهار ذلك اليوم واجعله جيبا مستويا ثم عرف نصف قوس نهار يومك فاجعله جيبا معكوسا
واعرف ارتفاع نصف نهار ذلك اليوم واجعله جيبا مستويا ثم اضرب جيب ارتفاع الوقت في جيب نصف قوس النهار فما خرج
فاقسمه على جيب ارتفاع نصف النهار فما خرج فانقصه من جيب نصف قوس النهار المعكوس وما بقي فهو جيب
معكوس فخذ قوسه ثم انظر الى الارتفاع الذي اخذته فان كان شرقيا فانقص هذا القوس من نصف قوس النهار
وان كان غربيا فزدها عليه فما بلغ او بقي فهو فضل الدائر فاذا عرفت الدائر فاعمل به على حسب ما تقدم يخرج لك الطالع
وعلى وجه آخر اذا اردت ذلك فضع المضادة على الضعف المقسوم بستين جزء على ارتفاع الشمس في ذلك الوقت
وانظر الخط المستقيم الذي يخرج من ذلك الجزء المضاد بتقاطع من اجزاء جيب المضادة وعلم هناك علامة وتعلم ايها

من ابتداء العدد فما كان فاقسمه على يه فما خرج فساعات فاحفظها ثم عرف نصف قوس نهار درجة الطالع
واقسمه على و فما خرج فهو اجزاء ساعات النهار في ذلك اليوم فاضربه في الساعات التي كنت حفظتها فما
خرج فهو مطالع ما دار من الفلك فان كان الارتفاع شرقيا فهو الدائر الماضي وان كان غربيا فهو الدائر الباقي ثم ضع
درجة الشمس على افق البلدة المقصودة وعلم على راس المري ثم ادر العنكبوت الى ناحية وسط السماء حتى يزول المري
عن موضعه بقدر الدائر الماضي فما وافق ذلك الافق من البروج والدرج فهو الطالع هذا اذا كان الارتفاع شرقيا
وان كان الارتفاع غربيا فضع نظير درجة الشمس على افق البلد وعلم على المري ثم ادر العنكبوت الى ناحية وتد
الارض حتى يزول المري عن موضعه بقدر الدائر الباقي فما وافق خط الافق فهو الطالع **معرفة البيوت** الاثني عشر
اذا اردت ذلك فاعرف الطالع ثم انظر الى الدرجة التي تقطع وسط السماء فهو البيت العاشر وما وافق نظير
وسط السماء فهو الرابع والسابع نظير درجة الطالع ثم عرف قوس نهار درجة الطالع واقسمه على يب فما
خرج فهو ازمان ساعات درجة الطالع واضعفها ثم ضع درجة الطالع على افق البلد الذي تريد العمل به
وعلم على راس المري ثم ادر العنكبوت نحو وسط السماء بقدر ازمان ساعات درجة الطالع المضعفة و
انظر ما وافق خط وسط السماء من البروج والدرج فهو البيت الحادي عشر ثم ادر العنكبوت ايضا حتى يزول
المري بقدر الاجزاء المضعفة ايضا فما وافق خط وسط السماء فهو البيت الثاني عشر ثم بعد ذلك فما وافق خط
وسط السماء فهو الطالع فان كان مثل الطالع الذي اخذته فقد اصبت وان لم تطابق فاعد العمل حتى يصح ثم
رد درجة الطالع الى الافق المشرقي وانقص الاجزاء المضعفة من ستين ثم ادر العنكبوت نحو خط وتد الارض
بقدر الباقي من ستين وانظر ما وافق خط وسط السماء فهو التاسع وادر ثانيا بقدر الباقي يخرج لك البيت
الثامن ثم ادر ليخرج لك البيت السابع فان كان مثل الطالع فقد صح والا فخطا **معرفة مطالع البروج بالفلك**
المستقيم اذا اردت ذلك فضع راس البرج الذي تريد مطالعه في قطر الصفيحة اي قطر اردت وعلم

مرى الاجزاء ثم اطلع فلك البرج الى الجزء من فلك النظر وانظر كم زال مرى الاجزاء عن موضعه فما كان فهو
مطالع فلك البرج بالفلك المستقيم فان اردت ذلك في الآفاق المائلة فضعه على افق البلدة التي تريد ذلك
فيها واعمل كما قلنا اعمال الليل بهذه الصفيحة معرفة الدرجة التي تتوسط مع الكوكب في فلك البروج ضع
راس الكوكب على خط وسط السماء ثم انظر تلك العلامة في فلك البروج وتلك الدرجة تتوسط مع الكوكب
فقد ذكرنا في الابواب المتقدمة معرفة الكواكب التي تتوسط مع جزء فلك البروج والتي الليل معرفة
ارتفاع نصف الليل اذا اردت ذلك فاضعف ارتفاع نصف الحمل في ذلك البلد فما بلغ فانقص منه
ارتفاع نصف نهار ذلك اليوم فما بقي فهو ارتفاع نصف الليل فاعرفه معرفة نصف قوس نهار الكوكب
اذا اردت ذلك فضع مرى الكوكب على الافق الذي تريده وعلم على المرى علامة ثم ادر العنكبوت
نحو وسط السماء وانظر كم زال المرى عن موضعه فما كان فهو نصف قوس نهار الكوكب معرفة الدرجة
التي تتوسط السماء مع الكواكب العمل في ذلك وفي درجة طلوعه على ما ذكرناه في الابواب المتقدمة
وان اردت معرفة درجة غروبه فضع راس الكوكب على خط وسط السماء وعلم على المرى ثم ادره حتى
يزول المرى عن موضعه بقدر نصف قوس نهار الكوكب فاي جزء وقع ذلك بالافق من اجزاء فلك
البروج فهو الذي يغرب مع الكوكب معرفة ارتفاع نصف نهار الكوكب اذا اردت ذلك فضع راس الكوكب
على خط وسط السماء ثم عرف الدرجة التي تتوسط مع الكوكب فاعرف ميلها على ما تقدم واحفظه ثم تعرف
الميل تمام الباقي فزده على ارتفاع راس الحمل ان كان الميل جنوبيا فانقصه فما بلغ او بقي فهو ارتفاع نصف نهار
الكوكب معرفة عرض الكوكب اذا اردت ذلك فاعرف نصف قوس نهار الكوكب وارتفاع درجته
التي يتوسط السماء معها ثم [illegible] ارتفاع درجته التي يتوسط السماء معها ثم انقص الاقل من الاكثر
درجته الاكثر فما بقي فهو عرض ذلك الكوكب فان كان ارتفاعه اقل من ارتفاع درجته فالعرض جنوبي

وان كان

وان كان اكثر فالعرض شمالي فاعرفه معرفة الطالع من الكواكب الثابتة اذا اردت ذلك فخذ ارتفاع الكوكب
في الوقت الذي تريد واعرف جيبه مستويا ثم خذ ارتفاع نصف نهار الكوكب وخذ جيبه المستوي
ثم اعرف نصف قوس نهار الكوكب فخذ جيبه المعكوس ثم اضرب جيب ارتفاع الوقت في جيب نصف
النهار المعكوس واقسمه على جيب ارتفاع نصف النهار فما خرج فهو جيب ترتيب الدائر فانقصه من
جيب نصف قوس النهار المعكوس فما بقي فهو جيب معكوس فخذ قوسه فما كان فهو خط الترتيب
ثم انظر فان كان ارتفاع الكوكب شرقيا فانقص خط الترتيب من نصف قوس النهار وان كان غربيا فزده
عليه فما بلغ او بقي فهو الدائر ثم ضع مرى الكوكب على الافق وعلم على راس المرى ثم ادر العنكبوت حتى يزول
المرى عن موضعه بقدر الدائر فاي جزء وافى ذلك الافق من اجزاء البروج فهو الطالع بدرجته فاعرفه وله
وجوه كثيرة يعملها ما ذكرته فقد من مواضعها فانها مشروحة معرفة ما مضى من الليل من ساعة
اذا اردت ذلك فاخرج الطالع ووسط السماء ثم علم على المرى من اجزاء المجرة ثم انظر الى نظير درجة
الشمس هل وافق وسط السماء فان كانت لم تبلغ فهو قبل نصف الليل وان صارت فبعد نصف الليل
فاعرف نصف قوس الليل وادر نظير جزء الشمس حتى يصير على خط وسط السماء واحفظ ما تحرك المرى من
الاجزاء ثم انظر فان كان قد صار بعد نصف الليل فزده على نصف قوس الليل وان كان قبل نصف الليل
فانقصه منه فما بلغ او بقي فهو الدائر من الفلك من لدن غروب الشمس الى الوقت الذي اردته فاقسمه على
فاخرج فساعات مستوية وان قسمته على اجزاء ساعات الليل فخرج ساعات معوجة فهذا الذي يجب ان يكون
من العمل بالصفيحة الآفاقية وفيه كفاية [illegible] فمن اراد التحقق في ذلك ومعرفته بالة الاعمال فلينظر
كتاب عبد الجليل السجزي وكتاب علي بن [illegible] لتعرفه اذا كان ذهنه [illegible] استخراج ذلك من [illegible]
الباب الخامس والاربعون في العمل بالآلة التي عملها السجزي اعلم ان عبد الجليل السجزي عمل

رسائل في معرفة عمله من الاسطرلابات وهو الاسطرلاب الهلالي والصدفي والزورقي وذكر في كل رسالة
استخراج الاعمال به والطالع وقد رايت الرسائل وشكل الاسطرلاب في الكتاب الا انا لم نجد معمولا والذي وجدت
رسالة الشمع الكره وهو الذي اصنعه استحدثت ابو سعيد السجزي صفيحة كصفيحة الاسطرلاب حولها مثبوت
كقشرة المجرة لا بد ان تدور على قطبيها افق في وسطه عمود وعلى الصفيحة منطقة فلك البروج مرسومة
في مواضعها من البروج ومواضع الكواكب الثابتة على وجه الصفيحة مرسومة في مواضعها من البروج و
موضح الدرج والعرض فاذا اردنا مثلا ان نخرج منه الطالع والارتفاع الشمس في مب والشمس في الدرجة
ب في برج الحمل ووضعناها في العمود الذي لا بد ان يدور على القطب في مركز وسط الافق على مب من
النور فرجع مرئ المضادة على فل من اجزاء المجرة وعلمنا علامة في العمود حيث يقاطع المنطقة على مب
من النور وسواد ... ثم ادرنا الافق مع العمود حتى وضعنا تلك العلامة على المشرق
المرسومة على الصفيحة فوقع مرئ العمود على ... من اجزاء المجرة ثم ادرنا العمود ايضا حتى وضعنا
العلامة على مب من المقنطرات ووقع مرئ العمود على ... من اجزاء المجرة فعلمنا انه قد دار من
الفلك من لدن طلوع ... من النور والى ارتفاعه مب ما بين ... وبين ... من العلامة
وهو ... ثم ادرنا الافق المركب الى خلاف الادارة الاولى حتى وقع حرف الافق على ... من النور ونظرنا الى
مرئ المضادة فوقعت على فل فعلمنا هناك علامة ثم ادرنا الى توالي البروج الافق المركب حتى دار مرئ
العمود ... ووقعت على ... من اجزاء المجرة ووقعت حرف الافق على ... من السرطان وهذه هو الطالع
وعلى هذا القياس من سائر الارتفاعات من الشمس على اي درجة وبرج كانت ومن اي كوكب كان فلنعرفه
واما الهلالي والصدفي فلم نجد معمولا ولذلك تركنا ايراد العمل بهما وهو مشروح في الرسالة المعمولة
لهما وقد اورد ابو الريحان العمل في استخراج الطالع من الاسطرلاب الزورقي ونحن نذكره في الباب الذي

يتلوه

يتلوه انشاء الله تعالى **الباب السادس والاربعون** في استخراج الطالع من الاسطرلابات الغريبة المسطحة استخراج
الطالع من الاسطرلاب الآسي والطبلي اذ من المعلوم ان المقنطرات المخطوطة فيهما هي شمالية وجنوبية با
اشتراك الافق فلنضع فلك الافق مشتركا ولنضع الافق كالعرض على المقنطرات الشمالية مفردا ثم نقول
في ذلك اما ان يحصل الارتفاع ودرجة الشمس في المنطقة وان كانت شمالية الميل وضعناه على مثل ذلك
الارتفاع في المقنطرات الشمالية وفي جهة القياس ونظرنا الافق الشرقي من جهة اليسار فان وافق برج شمالي
فهو الطالع بدرجته وان وافق برج جنوبي نظرنا الى الافق الغربي في جهة اليسار فما وافقه فهو الطالع
بدرجته وان كانت درجة الشمس جنوبية الميل قلبنا الاسطرلاب حتى تصير المقنطرات الجنوبية الى فوق وا
الشمالية الى اسفل ونضع الدرجة على مثل الارتفاع الحاصل في المقنطرات الجنوبية وفي جهة القياس ثم نظرنا
الى الافق الشرقي من جهة اليسار فان وافقه برج جنوبي فهو الطالع وان وافقه برج شمالي نظرنا
الى المغرب فنظيره الطالع بدرجته موافقا اياه فاعرفه **استخراج الطالع من الاسطرلاب الزورقي** نضع
النصف المشرقي من الافق المجسم على درجة الشمس من المنطقة ونعلم على موضعها منه علامة الدرجة وعلى
موقع العمود من المجرة علامة ثم نضع علامة الدرجة على مثل الارتفاع المقيس عليه في جهة القياس و
ننظر كم بين وسط السماء وراس العمود في المجرة فما كان فهو الدائر من الفلك ثم ناخذ من علامة موقع
العمود الاولى من المجرة الى جهة اليسار مثل الدائر ونضع راس العمود على منتهاه وننظر الى الافق الشرقي في
المجسم اي جزء وافق من اجزاء البروج فهو جزء الطالع وللسجزي في ذلك كتاب ذكر فيه انه ابدع هذه الآلة
وبسط الاعمال فيها وقد رايت هذا الكتاب الا اني شككت ... ان ابا الريحان اورد العمل فيه من جملة ...
في الاسطرلابات الغريبة ولم يذكر اسم السجزي فيه **استخراج الطالع من الاسطرلاب الصليبي والمسطح**
انظر الى درجة الشمس في الصليب فان كانت شمالية الميل وضعت على الافق من جهة المشرق وعلم على ...

احد الاطراف الخامسة المحرفة علامة ثم ضع ثالث الدرجة على مثل الارتفاع الموجود في المقنطرات الشمالية في
جهته فما زال فذلك الطرف فهو الدائر من الفلك وان كانت درجة الشمس جنوبية الميل فاقلب الاسطرلاب
حتى تصير المقنطرات الجنوبية الى فوق ثم ضع درجة الشمس على الافق من جهة اليسار وعلم على موضع احد
احد الاطراف من المحرفة علامة ثم ضع على مثل الارتفاع المقيس من المقنطرات الجنوبية وفي جهته فما زال
ذلك الطرف فهو الدائر من الفلك وان كانت درجة الشمس جنوبية الميل فاقلب الاسطرلاب حتى تصير المقنطرات
الجنوبية الى فوق في جهته فما زال فذلك الطرف فهو الدائر فاذا حصل الدائر عد مثله على توالي البروج من درجة
الشمس في مطالع البلد المقسوم على حرف الصفيحة بحيث ما ينتهي اليه الدائر فهو الطالع بلا جهة وكذلك
القول في الاسطرلاب الاسطرلابية الاستخراج الطالع من الاسطرلاب الكوكبي واحد والعمل فيه واحد والعمل فيه لا يتنوع فاعرفه استخراج الطالع من
الاسطرلاب الكوكبي تضع درجة الشمس على افق المشرق وتعلم على موضع راس الجدي من اجزاء المحرفة ثم تضع
درجتها ايضا على مثل ارتفاعه المأخوذ في جهته فما زال الراس عن موضعه فهو الدائر من الفلك فتعالج
ما تقدم ذكره في الصليبي والمسطري حتى تخرج الطالع وفضيلة الكوكبي على غيره هو لمكان انقسام البروج
فيه بالدرج والدقائق مع صغر جملة الاسطرلاب الزرقالية فاعرفه ونواخذ ما ذكرناه في العمل بالاسطرلاب
الزرقالية اقطاب تسطيحها عن قطب الكرة على استقامة المحور وهي التي تشكلت مقنطراتها ودوائر سموتها او
ومنطقة البروج فيها تصير قطوع المخروط ولذلك لم تقطع السطح تسطيحها جنوبا وسطحها شمالا
او جنوبيا واذا احاط الفارغ بعد الله من هذه الآلات على ما ظهر له تحلى الاعمال وكلا يصعب على الحاذق في
عمل جملة الاسطرلاب الآخر ان شاء الله تعالى تم الباب السابع والاربعون في العمل بالاسطرلاب الكري الاسطرلاب
الكري المستديرة شبه الكرة ولها شبكة محلولة عليها ومنها ما يكون شبكتها لازمة لكونه لا يمكن
رفعها منها وفيها ما يحتاج الى تغيير على العروض التي عليها اذا ركبت شبكتها على العروض ومنها ما يكون

فيها القطب ويمكن رفع الشبكة عن كرتها وتغيير القطب في الشبكة على العرض الذي يراد العمل بها وفي
العنكبوت منطقة فلك البروج ودوائر معدل النهار ودوائر الارتفاع ونقطا للكواكب والحدقة التي
بها الارتفاع وفي الكرة مقنطرات الارتفاع ودائرة الافق وسموت العروض وخطوط الساعات وفي الافق
مكتوب المشرق والمغرب والشمال والجنوب كل واحد منها في موضعه واعداد العروض مكتوبة عند نقطها
وفيها دوائر اخرى سوى دوائر الارتفاع مكتوب فيما بينها اعداد قسمة الافق وهي مرسومة بموجب قسمة الافق
ووجدنا في صنعة هذه الآلة كتبا ولم نجد في العمل كتابا غير كتاب لمحمد بن خلف ذكر فيه معرفة تشكيل
الفلك في العروض وعجائب ما في كل عرض ولم يذكر فيه استخراج الطالع والدائر واخذ الارتفاع وغير ذلك
من هذه الآلة وقد اوردنا في ذلك مع قصور علمنا فيه وفي جميع ما ذكرنا فيما تقدم كفاية ليعمل
قاربه معرفة الارتفاع اذا اردت الارتفاع فخذ الاسطرلاب بيمينك وواجه بالشخص الذي فيه الشمس
وحركه الى فوق والى اسفل حتى تقابل الشخص نفسه ثم انظر على كم وقع من اجزاء التي في دائرة الارتفاع فما كان
فهو ارتفاع الوقت فان كان في الشخص ثقبا فادره حتى يدخل شعاع الشمس في الثقب ويقع على الثقب المقابل
له فاعرفه معرفة الطالع ركب الشبكة على العرض الذي تريد بالمسامار والقطب بما كان فيه ثم انظر
جزء الشمس في اي برج من البروج وضعه على دائرة ارتفاع الوقت في الجهة المأخوذة ثم انظر اي جزء وقع من
اجزاء فلك البروج على الافق فهو الطالع بلا جهة معرفة الساعات المعوجة اذا وضعت جزء الشمس على مثل ارتفاعها
في المدائر فانظر الى الثقب كم وقع تحت الارض من الساعات فما كان فهو الماضي من النهار من ساعات معوجة
معرفة الساعات المستوية ضع جزء الشمس على الافق وعلم عليه علامة ثم ضع جزء الشمس ثم تضعه على الارتفاع
المأخوذ وانظر كم تحرك المنطقة عن موضعها من الاجزاء فما كان فهو الدائر من الفلك فاقسمه على خمسة عشر
وما بقي فاضربه في اربعة فما كان فهو الماضي من النهار بالساعات المستوية وكسورها فاعرفه معرفة

وانظر اين وقع منطقة الفلك المستقيم على الافق ثم

النهار واذا اردت ذلك فركب الشبكة على العرض الذي تريد ذلك فيه ثم ضع الجزء الذي تريد معرفة
قوس نهاره على المشرق وعلم على موقع الفلك المستقيم علامة ثم ادر الشبكة حتى تضع ذلك الجزء على افق المغرب
وانظر كم تحرك الجزء بالمنطقة على موضعها فما كان فهو قوس النهار وتمامه الى ستين قوس الليل وكذلك
فافعل بدرجات الكواكب جميعها فلنا معرفة ارتفاع اي جزء اردت ركب الشبكة على العرض الذي تريد ذلك
فيه ثم ضع الجزء الذي تريده على خط نصف النهار وانظر كم جزءا وافى من اجزاء الارتفاع فما كان فهو ارتفاع
ذلك الجزء في ذلك العرض وكذلك فافعل بدرجة الكوكب معرفة مطالع البروج اذا اردت مطالع البروج في الفلك
الفلك المستقيم فركب الشبكة على القطب لا او على الجهة المكتوب عليها الستات وضع اول البرج الذي تريد
مطالعها على الافق وانظر موضع منطقة معدل النهار عليه وعلم عليه علامة ثم اطلع البرج حتى تضع اجزاءه
على الافق وانظر كم تحرك المنطقة عن موضعه فما كان فهو مطالع ذلك البرج بالفلك المستقيم وان شئت وضع
اول البرج على خط نصف النهار واعمل به كما قلنا فانه واحد فان اردت مطالع البروج في الافاق المائلة فركب
الشبكة على العرض الذي تريد ذلك فيه واعمل به كما قلنا فتخرج مطالع البروج في ذلك العرض معرفة ميل
فلك البروج اذا اردت ذلك فركب الشبكة على موضع خط الاستواء وهو الذي لا عرض له كما قلنا وضع البرج
الذي تريد معرفة ميلها على القبة وهو الموضع المكتوب عليه صه وعلم على موقعه من الخط علامة ثم انظر كم بينه وبين
راس القبة من الاجزاء فما كان فهو ميل ذلك البرج فان وقع في ناحية الشمال فالميل شمالي وان وقع في ناحية
الجنوب فالميل جنوبي فاعرفه وان شئت فضع الجزء الذي تريد ميله على الافق وانظر كم بينه وبين مطلع
الحمل الذي بينه وبين خط نصف النهار من الاجزاء المكتوبة على دائرة الافق فما كان فهو ميل تلك الدرجة فاعرفه
ان شاء الله تعالى معرفة سعة المشرق اعلم ان في خط الاستواء يكون ميل كل درجة فهو بعينه سعة مشرقها فاما في
البلدان المائلة عن خط الاستواء الى الشمال فان سعة المشرق فيها يكون ابدا اطول من ميل جزء حتى ان القوس

التي من المشرق الى الانقلاب الصيفي ومشرق الانقلاب الشتوي في خط الاستواء يكون نصف الميل الاعظم وهو سعة
المشرق الكلي وهذه القوس لا تزال تزداد كلما ازداد عرض البلد الى ان يبلغ الى الموضع الذي عرضه سوا فيكون
هناك قد بلغ هذه القوس منتهاها فيكون على هذا القوس ما يكون سعة المشرق في كل جزء معروض تناهي في
خط الاستواء وفي باقي المساكن يكون اطول لا محالة فان اردت ذلك فركب الشبكة على العرض الذي تريد ذلك فيه
ثم ضع راس الحمل على خط نصف النهار في الجهة المكتوب عليها المشرق ثم اطلعه حتى تضع الجزء الذي تريد معرفة
سعة مشرقها على الافق وانظر كم بين مطلع الحمل الذي نصف النهار وبين موقع تلك الدرجة من الاجزاء المكتوبة
على الافق فما كان فهو سعة مشرق تلك الدرجة فان وقع في ناحية الشمال فسعة مشرقه شمالي وان وقع في
ناحية الجنوب فجنوبي فاعرفه واعلم يا اخي ايدك الله ان اعمال الاسطرلاب الكري كثيرة ونحن اوردنا هذا القدر
ليكون دليلا على البواقي فان اردت ان تعلم اختلاف النهار والليل في المساكن فركب الشبكة على عرض
واطلع البروج واعرف قوس النهار لتظهر لك اختلاف الليل والنهار في كل عرض حتى تنتهي الى عرض سو
وهي مدينة في شمال مغرب الروم تسمى ثولى وضع راس السرطان على الافق في المغرب وانظر كيف يقع على
خط نصف النهار في جهة الشمال ثم ادره حتى توافي المغرب وانظر كيف وافى في عودته النقطة التي طلع منها فتكون تلك
النقطة بعينها مشرق راس السرطان ومغربه ويكون النهار كد ساعة وانظر الى مطالع البروج هناك *
كيف تطلع السرطان والسنبلة والاسد كل واحد منها ستين جزءا وكذلك الميزان والعقرب والقوس وانظر الى الجدي
والدلو والحوت والحمل والثور والجوزاء كيف لا يكون لها مطالع وانظر الى مغاربها كيف تغرب كل واحد منها
ستين جزءا واذا ركبت الشبكة على عرض سخ وهي مدينة ياجوج وماجوج ووضعت راس الثور على افق
المشرق وادرت البروج وجدت الثور والجوزاء والسرطان والاسد لا تغيب في هذه المواضع ويكون الزمان
في هذه الاربعة نهارا كله لا ليل فيه وفي العقرب والجدي والدلو هو الزمان كله ليلا لا نهار فيه مختلف

الليل والنهار عليهم في البروج الاربعة الباقية وهي الحمل والحوت والسنبلة والميزان وانظر كيف تطلع الحمل والحوت
منكوسين والحمل يطلع قبل الحوت ويغرب بعده والميزان يغرب قبل السنبلة ويطلع بعدها ومطالعهما و
مغاربهما تختلف جدا حتى تبلغ مطالع الحمل والحوت كل واحد اكثر من ثمانين درجة وكذلك مطالع السنبلة
والميزان واذا ركبت الشبكة على الصفيحة وهو الموضع الذي عرضه تسعون جزءا وجدت القطب على سمت رؤوس
اهل ذلك الموضع ووجدت الحمل والثور والجوزاء والسرطان والاسد والسنبلة لا تغرب عليهم البتة والبروج
الباقية لا تطلع عليهم والفلك يدور عليهم كما يدور الرحى ويكون اكثر الارتفاع هناك الذي جزءا واذا
كان الارتفاع عليهم في وقت من الاوقات شيئا ما فانه لا يزيد ولا ينقص حتى يدور الفلك دورة واحدة
ويكون نهارهم ستة اشهر الليل فيه وليلهم كذلك فاعرفه الباب الثامن والاربعون في معرفة الهلال
القمرية اذا اردت ان تعلم كمية ما ظهر من القمر من النور فانظر كم بين الشمس والقمر من درجة السواء فما كان فخذ
ثلثه ثم ادر مري القمر وهي الشظية التي تقوم مقام مري الاجزاء في الاصطرلاب عن خط العلاقة على
العدد ومقدار الثلث الذي معك وانظر الى الحرف المقابل لذلك الجزء فهو الذي يريك مقدار نور القمر و
اعلم ان الحرف لا يزال يزيد بزيادة نور القمر الى ان يبلغ الحرف كله بياضا وهو يوم البدر ثم يبتدئ بالسواد من
الجانب الاخر فلا يزال ينقص حتى يصير الى الاستهلال ولا يكون له نور فاعرف منه وان شئت فاعرف ما مضى
من الشهر العربي وزد عليه يوما واحدا فما كان فاضربه في اربعة ثم ادر المري من خط العلاقة حتى يزال
عن موضعه بمثل العدد الذي معك وانظر الى الجانب المقابل فانه يريك نور القمر وان كان ايام الهلال
مكتوبا على حرف الصفيحة بمقدار الايام الماضية على خط العلاقة فانك ترى ما في القمر من النور فهذا
هو الباب الاول من الاعمال بهذه الصفيحة واما الباب الثاني فهو معرفة الساعات التي يطلع فيها القمر
من ليل او نهار اذا اردت ذلك فادر المري على الجوزهر حتى تعرف دور القمر على اي ساعة وقع من الساعات

المكتوبة

المكتوبة على الساعات التي يطلع فيها القمر وعلى عكسه ان عرفت ساعات طلوع القمر ووضعت مري الجوزهر
عليها ابان لك الحرف ما في القمر من النور وعرفت منه الايام الماضية من الشهر وهذا هو الباب الثاني فاما
الباب الثالث وهو احسنها واجلها فائدة فهو علم كسوف القمر ومعرفة ازمان الكسوف فاذا اردت ان
تعلم كسوف القمر فاعلم اولا ساعات الاستقبال باصح ما يمكنك فان منها تعلم ازمان الكسوف ثم اعرف البعد
بين القمر واحدى العقدتين فان كان اقل من اثني عشر جزءا فيمكن ان يكون للقمر كسوف وان كان اكثر فلا فاذا
عرفت البعد ووضعت مري العضادة الاول من الشبكة على جدول الصفيحة بمقدار البعد ثم نظرت الى فلك الجوزهر
فالذي مقدار ما يظهر من الاثر في السواد للقمر فاطمسه من القمر من تحت فلك الجوزهر فهو مقدار ما ينكسف
من جرم القمر بمثل العدد الذي يخرج من فلك القمر وهي اصابع منه بعدد له والذي في تحت فلك القمر
فهو الباقي الذي لا ينكسف فان اردت تعديل ذلك فضع طرف مري العضادة الثاني على مثل علامة البعد
من الجانب الاخر ثم انظر الى المري بعد تعديل اصابع الكسوف بذلك البعد فان اردت عرض القمر فانظر
اين وافى مري عرض القمر من جدوله فهو عرض القمر بذلك البعد فان اردت ان
تعلم ساعات ابتداء الكسوف الى الانجلاء فادر مري العضادة الاول حتى تضعه على البعد الذي حفظته من
جدوله ثم انظر الى مري الكسوف اين وقع فما وجدت بازائه فهو ساعات كل الكسوف من الابتداء الى
الانجلاء وان كان له مكث واردت ان تعلم ساعات المكث فانظر الى مري الجوزهر على كم وقع من ساعات
المكث فانها ساعات المكث من الابتداء الى الانجلاء فان اردت ان تعلم الازمان الخمسة ان كان للكسوف
مكث او الازمان الثلاثة ان لم يكن له مكث فضع مري العضادة الاول على جدوله بمقدار ما حفظته من
من البعد ثم انظر مري زمن الكسوف اين وقع من جدوله فما كان فهو ساعات نصف زمن الكسوف
فاحفظه وسمه المحفوظ واعلم ان فلك الجوزهر اذا بلغ الحرف دائرة فلك القمر وظهرت دائرة القمر السوداء

كلها علمت ان القمر ينكسف كله ولا يكون له مكث وتحتاج في ذلك الى ثلاثة ازمان فقط وان جاوزه حتى
يكون بينه وبين فلك الجوزهر بعد ما قل ذكره علمت ان له مكثا وتحتاج الى ازمان خمسة فاحفظ هذه
النكتة واعلم ان اكثر المكث في هذه الصفيحة مقداره ثلث القوس التي تقطع دائرة فلك القمر عند فلك
بعيد طرف مري الجدول الاول على اول جدول وله ما يلي الهاء وهو ابتداء العدد للجدول الاول فاعرفه فاذا عرفت
ذلك ولم يكن للكسوف مكث وصفت ساعات وسط الكسوف وهي ساعات الاستقبال في موضعين ثم
نقصت من احد الموضعين الجدول الذي سميته المحفوظ فالباقي فهو ساعات ابتداء الكسوف وزدت على
الموضع الاخر فالمبلغ فهو ساعات تمام الانجلاء هذا اذا لم يكن للكسوف مكث فان كان للكسوف مكث واردت
ان تعرف الازمان الخمسة فانظرها بازاء مري المكث من الساعات وخذ نصفها واحفظ نصف ساعات
المكث فالباقي فهو تمام الكسوف واول المكث وزد نصف ساعات المكث على الموضع الاخر فيكون تمام
ساعات بدو الانجلاء وتمام المكث وقد عرفت جميع الازمان الثلاثة فتحصل الان معك خمسة ازمان
اولها من اول الكسوف والثاني من اول المكث والثالث من وسط الكسوف والرابع من اول الانجلاء
والخامس من تمام الانجلاء وقد عرفت من هذه الصفيحة كمية ما في القمر من النور وساعات طلوع
طلوع القمر وعكس ذلك مثل معرفة الماضي من الشهر اذا كان ساعات القمر معلومة او كمية نور القمر
معلومة وهل ينكسف القمر ام لا واذا انكسف ينكسف كله او بعضه وعرفت اصابع الكسوف مطلقة ومعدلة
وعرفت ازمان الكسوف وعرض القمر ويمكن رؤية الهلال ايضا بالتقريب وان اردت ان تعلم طالع كل واحد
من الازمان الخمسة فاعرف طالع الاستقبال وهو طالع وسط الكسوف من الزيج او غيره ثم ضعه على افق
المشرق في صفيحة عرض بلدك الذي تريد ذلك فيه واجعل نصف ساعات المكث الذي اخذته من
الجدول دائرا وهو الاول واجعل ساعات الابتداء دائرة وهو الثاني ثم عد من المري الى جهة الهاء ما

مثل

الدائر الاول والثاني وعلم كل واحد منهما علامة ثم ادر العنكبوت معكوسا حتى يقع المري على العلامة
الاولى فما وقع على افق المشرق من البروج والدرج فهو طالع اول المكث ثم ادره حتى يقع على العلامة الثانية فما
وقع على الافق فهو طالع ابتداء الكسوف ثم ضع طالع وسط الكسوف على افق المشرق ثانيا وعد من
المري نحو اليمين بقدر ما كان معك من الدائر الاول والثاني وعلم على كل واحد منهما علامة ثم ادر
العنكبوت مستويا حتى يقع المري على العلامة الاولى فما وقع على افق المشرق من البروج والدرج فهو
طالع ابتداء الانجلاء ثم ضعه على الثانية والطالع برج وانه مقطوع المشرق فهو طالع تمام الانجلاء بعد
فاعرفه فان اردت ان تعرف رؤية الهلال فاعرف البعد بين النيرين بدرج السواء فانه الدائر من الليل با
التقريب فاجعله ساعات واحفظه ثم ضع مري الساعات على مثل ما حفظت فانه يريك الحرف
هل يرى الهلال ام لا وهذا فيه تقريب كثير فاعرفه واعلم يا اخي ايدك الله ان كسوف النيرين بغير
من غير هذه الصفيحة بل الاسطرلاب يكون الان فيه طول ويحتاج فيه الى ارصاد كثيرة وكذلك موضع
الجوزهر من الاسطرلاب الا انك تحتاج فيها الى ارصاد كثيرة في الحقيقة الليالي التي يبصر فيها القمر
السماء ولذلك تركنا ايراد جميع ذلك اذ هو خارج عن غرض كتابنا وهو مشروح في مظانه الباب
التاسع والاربعون في معرفة المشاهير من الكواكب ذكر ابو الحسين الصوفي في الكبير ما هذا نص
كلامه ولما كان محتاجون الى معرفة المشاهير من الكواكب الثابتة التي ترسم على الاسطرلابات الشمالية
والجنوبية لاستعمالها بالليل لمعرفة الطالع واوقات الليل في كل وقت وغير ذلك من وجوه المنافع
ورايت كثيرا من المنجمين لا يعرفون الا اليسير منها رايت ان نذكر في هذا الباب مواقع هذه الكواكب
من الصور الثمانية والاربعين ونذكر اسماءها والقابها على مذهب المنجمين ومذهب العرب فقط
كلامه من غير تغيير لفظ وقد ذكر في اخر الكتاب نيفا وخمسين كوكبا من الكواكب التي ترسم على

ودل على مواضعها بشرح طويل ونحن نورد منها ما سنذكره من الكواكب الذى من القدر الاول والثانى و
بعض الثالث اذ فيه كفاية لمن اراد استخراج الطالع بالليل على توالى البروج سرة الفرس هو الثانى
من القدر الثانى وهو مشترك لصورة الفرس والمرأة المسلسلة وهو كوكب نير من القدر الثانى يرسم على
عضادات الاسطرلابات الشمالية ويسمى سرة الفرس واتم ارتفاعه فى عرض شيراز وهو الموضع الذى عملنا فيه هذا
الكتاب ذلك بالتقريب وهو مايل عن سمت الراس الى الجنوب آخر النهر هو كوكب نير فى الجنوب يرتفع
نون عن الافق وابتداء النهر من عند الرجل اليسرى من الجبار وينتهى فى التعريج والانعطاف الى موضع
الى هذا الكوكب فى الجنوب وهو من القدر الاول يرسم على الاسطرلابات الجنوبية ويسمى اخر النهر والعرب يسمونه
الضفدع الثانى والظليم ايضا كف الخضيب هو من صورة ذات الكرسى وانور هذه الكواكب التى على
سنام الناقة يرسم على الاسطرلابات الشمالية ويسمى كف الخضيب واتم ارتفاعه فى ناحية الشمال عن سمت
الراس سلع الجذماء هو كوكب نير من القدر الثالث على جنوب الثريا يسميه العرب الكف الجذماء لان للثريا
يدين احديهما البسطى تخرج من عندها فتمر فى الشمال حتى تتصل بكوكبة ذات الكرسى والكوكب النير وسميت الجذماء
لقصرها واتم ارتفاعه فى ناحية الجنوب عن سمت الراس على خط نصف النهار نط راس الغول وهو
الاخير من القدر الثانى فلعل السطر الذى يخرج من عند الثريا الى سنام الناقة وبالقرب منه كوكبان قد
صارا معهما على مثلث راسه هذا الكوكب وهو من القدر الثانى فى الم... من صورة برسم على الاسطرلابات
الشمالية ويسمى راس الغول واتم ارتفاعه فى ناحية الشمال عن سمت الراس فب لو وجنب برشاوش
هو السابع من كوكبه ممسك راس الغول وهو النير الاعظم الذى فى السطر الذى يخرج من عند الثريا
الى سنام الناقة وهو على موضع المرفق من يد الثريا المبسوطة وهو من القدر الثانى واتم ارتفاعه فى
الشمال عن سمت الراس جه لج يرسم على الاسطرلابات ويسمى جنب برساوس عين الثور هو

الكوكب

الكوكب الاحمر النير الذى يتبع الثريا على عين الثور وراس الثور خمسة كواكب على صورة الدال والدبران
انورها على الطرف الجنوبى من الدال من القدر الاول ويرسم على الاسطرلاب ويسمى عين الثور ويسميه العرب
الدبران لدبوره عن الثريا واتم ارتفاعه فى ناحية الجنوب عن سمت الراس عدمه و رجل الجبار وهو النير
الاعظم على قدم صورة الجبار وهى صورة رجل عظيم يطلع بعد الثريا وهذا الكوكب النير على الرجل اليسرى
وفى الرجل اليمنى كوكب نير ايضا لا يرسم على الاسطرلاب فاعرفه العيوق وهو كوكب نير عظيم فى ناحية الشمال
من الثريا من القدر الاول على الحافة الشرقية من المجرة وهو الكوكب الثالث من كواكب ممسك الاعنة
على منكبه الايسر يتبعه كوكب يطلع معها فاتم ارتفاعه الى الشمال عن سمت الراس عوك يرسم على الاسطرلاب
ويسمى العيوق منكب الجبار الايمن هو كوكب نير احمر على موضع المنكب الايمن من صورة الجبار من القدر
الاول ويرتسم على الاسطرلاب ويسمى يد الجوزاء وقدامه كوكب آخر على منكبه الايسر من القدر الثانى من
الكبر يسمى المنكب واتم ارتفاع هذا الكوكب فى ناحية الجنوب عن سمت الراس سه نه و سهيل هو كوكب
احمر نير فى ناحية الجنوب حتى يعرفه الخاص والعام يرسم على الاسطرلابات الجنوبية واتم ارتفاعه فى
ناحية الجنوب عن سمت الراس له و الشعرى اليمانية هو الكوكب العظيم الذى يتبع كوكب الجبار و
المنجمون يسمونه فم الكلب لانه على فم صورة تشبه الكلب ويسمونه كلب الجبار والعرب يسمونه العبور
لان عندهم ان الشعرى من اخت سهيل وانه لما عبر سهيل المجرة الى ناحية اليمن عبرت هذه ايضا المجرة الى سهيل
ويسمونها ايضا اليمانية لانه يغيب فى شق اليمن وهو من القدر الاول من اعظمه واتم ارتفاعه فى دائرة نصف
النهار لح له و الشعرى الشامية هو نير من القدر الاول بين شعرى اليمانية وبين سهيل يميل الى
قليلا ويسميه العرب الغميصاء لانها تزعم ان هذه الشعرى بقيت خلف سهيل ولما عبرت اليمانية
المجرة الى سهيل بقيت هذه فى ناحية الشمال فبكت على سهيل حتى غمضت عيناها والغمص لصق العين

وتسمى ايضا الشامية لانها تغيب في شق الشام واتم ارتفاعه في الجنوب عن سمت الراس لومه يوسم على
الاسطرلاب وتسمى الشامية والفرد هو كوكب نير احمر على عنق الشجاع وراس الشجاع اربعة كواكب على خلقة
وجه الفرس يتبع الشعرى الشامية وهو من القدر الثاني يوسم على الاسطرلاب ويسمى عنق الشجاع وعنق الحية
وتسميه العرب الفرد لانفراده عن مشابهه بعيون بين الغرابين وقلب الاسد واتم ارتفاعه في ناحية
الجنوب عن سمت الراس نواله وقلب الاسد هو الكوكب النير الاحمر الذي موضع القلب من الاسد وهو
من الاربعة المعطفة التي تسميها العرب الجبهة يوسم على الاسطرلاب ويسمى قلب الاسد والملكي من القدر
الاول واتم ارتفاعه في وسط السماء الى ناحية الجنوب عن سمت الراس حوله والصرفة هو كوكب نير
على اصل ذنب الاسد من القدر الاول ومن اعظمه يوسم على الاسطرلاب ويسمى ذنب الاسد وانما سمته العرب
الصرفة لانصراف الحر عند طلوعها واتم ارتفاعه في وسط السماء في ناحية الجنوب عن سمت الراس [illegible]
والسماك الاعزل هو كوكب نير على كف العذراء اليسرى يطلع بعد الكوكب الذي من صورة العوا وهو من
القدر الاول سمي اعزل لانه منفرد ليس بالقرب منه كوكب واتم ارتفاعه في الجنوب عن سمت الراس [illegible]
يوسم على الاسطرلاب ويسمى الاعزل والسماك الرامح هو كوكب نير احمر من القدر الاول بازاء السماك
الاعزل في ناحية الشمال قدام كوكبة الفكة وقدامه كوكب نير وخلفه كوكب نير شبهت العرب هذين
الكوكبين برمحه [illegible] واتم ارتفاعه [illegible]
الجنوب عن سمت الراس يوسم على الاسطرلاب ويسمى الرامح والفكة هو النير الذي في حلقة الكواكب التي في
خلف السماك الرامح وتسميه [illegible] الاكليل الشامي وتسميها العوام قصعة المساكين للثلم الذي في
[illegible] يوسم على الاسطرلاب ويسمى نير الفكة واتم ارتفاعه في ناحية الشمال عن سمت
الراس [illegible] ورجل الفرس [illegible] من الكواكب المجتمعة على جنوب [illegible] وكواكبها كثيرة وفيه

حلقها كوكب نير مايل الى الجنوب [illegible] وهو اعظم من القدر الاول على السبل [illegible] من الفرس يوسم على الاسطرلاب
الجنوبية ويسمى رجل قنطورس واتم ارتفاعه في الجنوب عن سمت الراس [illegible] قلب العقرب هو الاحمر النير
الذي على بدن العقرب وهو اوسط كوكب من كواكب العقرب وصورة العقرب [illegible] معروفة واتم ارتفاعه
[illegible] في وسط السماء في ناحية الجنوب عن سمت الراس [illegible] يوسم على الاسطرلاب ويسمى قلب العقرب وراس
الحواء هو الذي يسميه العرب الراعي من القدر الثالث وهو على راس الحواء [illegible] وهو الذي
من الذي على راس الجاثي يوسم على الاسطرلاب ويسمى راس الحواء واتم ارتفاعه في الجنوب عن سمت الراس
[illegible] والنسر الواقع هو الكوكب النير [illegible] من الثلاثة التي تسميه [illegible] كواكبها وسمته العرب
النسر الطاير لانها شبهت النير بالنسر والاثنين بجناحيه [illegible] يوسم على الاسطرلاب
ويسمى النسر الطاير واتم ارتفاعه في ناحية الجنوب عن سمت الراس [illegible] ومنقار الدجاجة هو من
القدر الثالث بين النسر الطاير والواقع وهو الى الواقع اقرب في القطعة [illegible] من المجرة يوسم على
الاسطرلاب ويسمى منقار الدجاجة واتم ارتفاعه في ناحية الجنوب عن سمت الراس [illegible] وفم الحوت الجنوبي
هو كوكب عظيم من القدر الاول في ناحية الجنوب على فم صورة سمكة تحت رجل الدلو والعرب تسميه
النسر الظليم وتسميه ايضا الضفدع يوسم على الاسطرلابات الجنوبية ويسمى فم الحوت الجنوبي واتم ارتفاعه
في ناحية الجنوب عن سمت الراس [illegible] والردف نير [illegible] اربعة كواكب [illegible] خلف | هو كوكب
النسر الواقع [illegible] المجرة [illegible] الدجاجة [illegible] العرب باربعة فوارس [illegible]
[illegible] الردف كانه ردف الفوارس وهو من القدر الثاني يوسم على الاسطرلاب ويسمى ذنب
الدجاجة لانه على موضع الذنب من الدجاجة ويسمى الردف ايضا واتم ارتفاعه في ناحية الشمال عن سمت
[illegible] وجناح الفرس هو كوكب على [illegible] من صورة الفرس وهو الجنوبي من القدر الثاني يوسم

على الاصطرلاب ويسمى جناح الفرس وتمام ارتفاعه في ناحية الجنوب عن سمت الراس يح نه ومنكب الفرس
هو الكوكب الشمالي من القدر الاول يرسم على الاصطرلاب ويسمى منكب الفرس وتمام ارتفاعه في وسط السماء
قب ل ومتن الفرس هو الكوكب الجنوبي من القدر الاول يرسم على الاصطرلاب ويسمى متن الفرس وتمام ارتفاعه
في ناحية الجنوب عن سمت الراس سه نه فهذا هو الذي يجب ان نذكره في احوال الكواكب التي ترسم على
الاصطرلاب وفي معرفة هذا القدر كفاية لمن اراد معرفة اوقات الليل والطوالع فمن اراد ان يعرف اكثر
من ذلك فلينظر كتاب ابي الحسين الصوفي في صور الكواكب او كتاب الكرهاني او كتاب [illegible]
فانه هناك مشروح مبين الباب الخمسون في تحديد الاشياء المستعملة في الابواب المتقدمة ا الدائرة سطح
محيط به خط واحد في داخله نقطة كل الخطوط الخارجة من تلك النقطة اليه متساوية ب القطر هو الخط
المستقيم الواصل بين طرفي نصف قوس الدائرة ج الجيب هو الخط المستقيم الخارج من احد طرفي القوس
قائما على القطر الخارج من الطرف الاخر على زاوية قائمة د الجيب المنكوس من القطر ما بين طرف القوس والجيب
ه المقياس شخص مستو اما قائم على سطح الافق واما مواز لسطح الافق وظل القائم عمودا على سطح الافق هو الظل المستوي
و قطر الظل هو الخط الواصل بين راس المقياس وطرف الظل ز دائرة معدل النهار هي العظمى التي على قطب
الكرة الكل وبعد [illegible] ح دائرة فلك البروج هي التي ترسمها الشمس بخاصة حركتها من المغرب
الى المشرق في السنة دورة واحدة ط دائرة الافق هي الفاصلة بين الظاهر من الكرة وبين الخفي وقطباها سمت
الراس ي دائرة نصف النهار هي التي قطباها مطلع الاعتدال ومغربه وتقطع الافق على زوايا قائمة يا
دائرة الارتفاع هي التي تمر بسمت الراس وبالكوكب المفروض يب اليوم الوسط هو دورة معدل النهار
من نصف النهار الى نصف النهار [illegible] يج طول البلد قوس من معدل
النهار ما بين دائرة نصف النهار المار بالبلد ودائرة نصف نهار البلد من معدل النهار

هو

هو ما بين الطالعين يد عرض الكوكب قوس من دائرة عظيمة تمر بقطبي فلك البروج ما بين الكوكب وفلك
البروج يه [illegible] الكوكب [illegible] هو من تحت الشعاع اما بالفلك واما بالعشيات يو الميل الاول الجزء هو
قطعة قوس من دائرة تمر بقطبي معدل النهار ما بين فلك البروج وبين معدل النهار يز مواضع خط الاستواء
هي البلاد التي على بسيط الارض في سطح معدل النهار يح مطالع خط الاستواء هو ما يطلع من معدل النهار مع قوس
فلك البروج وهو قوس من دائرة معدل النهار [illegible] بطرفي القوس من فلك البروج يط عكس المطالع قوس من
معدل النهار بين دائرتين تمر احدهما بقطب فلك البروج والاخرى بقطب معدل النهار ك عرض البلد قوس بين
الاعتدال ومطلع الشمس او الكوكب [illegible] كا تعديل نهار الجزء من فلك البروج هو الفضل بين مطالعه بخط الاستواء
ومطالعه بالبلد وهو قوس من معدل النهار بين دائرتين تمران بالجزء احديهما المارة بطرفي الافق والاخرى
المارة بقطبي معدل النهار كب [illegible] من معدل [illegible] مع قوس من فلك البروج في
ذلك الافق كج غاية ارتفاع الشمس او الكوكب قوس من دائرة نصف النهار ما بين الافق وبين الشمس او الكوكب
كد دائرة المدار هي الموازية لمعدل النهار [illegible] كه نصف قوس نهار الشمس
او الكوكب قوس من دائرة المدار ما بين الافق ونصف النهار كو الساعات المستوية هي ما ينقسم قوس النهار به
خمسة عشر كز اجزاء الساعات هي ما ينقسم قوس النهار على اثنى عشر كح درجة ممر الكوكب هي النقطة التي تقطع
عليها دائرة فلك البروج والدائرة المارة بقطبي معدل النهار والكوكب كط درجة طلوع الكوكب هي النقطة التي
من فلك البروج تمر بها وبالكوكب جميعا تحت دائرة الافق الشرقي ل درجة الغروب هي التي من فلك البروج
تمر بها وبالكوكب نصف دائرة الافق الغربي لا ارتفاع الوقت هي قوس من دائرة الارتفاع ما بين الافق
والكوكب لب الدائر من الفلك قوس من دائرة المدار ما بين الافق والشمس او الكوكب عند القياس وهي
قطعة من قوس النهار لج [illegible] البيوت هي قسمة دائرة فلك البروج باقسام اثنى عشر كل قسم منها [illegible] دائرة

عرضه	طوله
کام	عوے
عرضه	زنکان طوله
لول	فح م

نصف النهار في ساعتين زمانيتين لك كسوف الشمس هو استتارها بالقمر له تعديل درجة الكواكب من ارباع ساعات زمانية بين درجة الكوكب والرتبة المأخوذة منه البعد لو مطرح الشعاع بلا مع السواد فيه المأخوذة من فلك البروج ان لم يكن للكوكب عرض وان كان له عرض فمن دائرة تمر بجرم الكوكب لك مطرح الشعاع بلا مع الطالع هو شوبه البعيد على ان فحكم درجة الكوكب مقام الطالع وتكون الفضلة بمطالع افق ذلك الكوكب لع بلوغ درجة المتأخرة في الطلوع الى موضع الدرجة المتقدمة في الطلوع لط تحويل السنة هو عود الشمس الى موضعها الاصل لم الارتفاع الذي لا سمت له قوس من دائرة الارتفاع المارة بالشمس او بالكوكب وبمطالعه الاعتدالية ما بين الارتفاع قوس من دائرة الافق ما بين مطلع الاعتدال وموضع دائرة الارتفاع من الافق مب السمت من الطالع قوس من دائرة الافق ما بين فلك البروج ودائرة الارتفاع مج حفظ نصف النهار هو الفصل المشترك بين سطح دائرة نصف النهار وسطح دائرة الافق مد اختلاف البلدان وسطها هو قوس من دائرة الافق ما بين دائرة نصف النهار ودائرة الارتفاع المارة بسمت رؤوسنا ورؤوس اهل ذلك البلد ما بين عرض البلد قوس من دائرة نصف النهار ما بين سمت رؤوسنا وبين الدائرة المحطوطة على قطب معدل النهار ويعدّ ويؤخذ عرض تمام ذلك مو ما بين الطولين قوس من معدل النهار ما بين دائرتي نصف نهار البلدين من الكواكب الثابتة هي التي سوى السبعة السيارة وليست بالحقيقة ثابتة لكن حركتها بالاضافة الى حركات السيارات بطيئة جدا واذ احدثنا اكثر ما استعملنا في ابواب هذا الكتاب فلنختم الكتاب بهذا الباب واعلم يا اخي ايدك الله ان الغالب على ظني انما سلف كتابنا بجميع ما فيه من الاطلاع انفع للمبتدئ والمنتهي من هذا الكتاب فكن بيني وبين ما سبق لنا صبا في هذا الفن غلطه ساهيا فما فيها حكمه فيها ادعية فارجوا ان يكون ما لها على نظم منشره وجمع متفرقه والله ارغب ان يجعله من هذا الفن المحصل بالفنا الاحصنه الغلس ومقر الانس في ملكوت السماء بحيث لا ينقطعه مطلوب ولا ينفك محبوب

*